

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



سیی در معارف اسلام

# زندگی مؤمنانه

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

تهران - مسجد امیر علیه السلام - رمضان - ۱۳۹۶ هش



[www.erfan.ir](http://www.erfan.ir)

### زندگی مؤمنانه

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
  - پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان.....
  - ویرایش: غیاثی .....
  - صفحه‌آرا: ف.جانباز و ابوالفضل کریمی.....
  - ناظر فنی: سید ضیاء الدین پورمحمدیان.....
  - لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....
- کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷  
تلفن تماس: ۰۳۶۵۲۲۰۴۲۷ - ۰۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۹۶۵۲۲۰۴۲۷

## فهرست مطالب

### جلسه اول: اهمیت عبادت ۱۱

۱۳	باید عاشق عبادت بود.
۱۴	چگونه عاشق عبادت شویم؟
۱۵	باید خلوص در عبادت داشت.
۱۵	مقامات حاصل از عبادت.
۱۶	حلقه اتصال شدن بین مردم و نبوت.
۱۷	زینت بودن برای اهل بیت ﷺ
۱۸	خصوصیات اهل بیت ﷺ

### جلسه دوم: رمضان موجودی دارای جسم، شعور و نطق ۲۳

۲۵	جسم، شعور و نطق در موجودات عالم.
۲۵	جسم موجودات عالم.
۲۵	شعور و نطق موجودات عالم.
۲۸	عجز انسان از فهمیدن شعور و نطق موجودات عالم.
۳۱	جسم، روح و زبان رمضان.
۳۱	جسم رمضان.
۳۲	روح رمضان.
۳۵	زبان رمضان.



## زندگی مؤمنانه

جلسه سوم: معیار و میزان الهی در ارزیابی‌های انسان	۳۷
و حی معیاری برای ارزیابی‌های انسان	۴۰
قرآن کامل ترین معیار برای ارزیابی‌های انسان	۴۱
انبیاء ﷺ معیاری برای ارزیابی‌های انسان	۴۲
داستانی از حاج ملاهادی سبزواری ﷺ	۴۴
ائمه علیهم السلام معیاری برای ارزیابی‌های انسان	۴۷
دعا	۵۱
جلسه چهارم: شکر نعمت‌های خدا	۵۳
خورشید منفعتی برای جهانیان	۵۵
معنای شکر	۵۶
ماه منفعتی برای جهانیان	۵۹
قرآن منفعتی برای جهانیان	۶۰
جلسه پنجم: عقل کامل	۶۳
توانایی عقل در هدایت	۶۵
لزوم ایمان برای هدایتگری عقل	۶۶
اثبات وجود قیامت	۶۷
انسان، دارای عقل کامل	۶۸
توبه، راهی برای اصلاح عقل باطنی	۶۹
داستانی درباره توبه	۷۱
جلسه ششم: عشق خداوند به مؤمنان	۷۵
درجات گوناگون مؤمنان	۷۷
جایگاه مشخص افراد در نظام آفرینش	۷۸
خداوند عاشق زیبایی معنوی مؤمنان	۸۰
فلسفه آفرینش انسان	۸۱



## فهرست مطالب

۸۲	عدم نالمیدی از رحمت خدا
۸۵	جلسه هفتم: شجره طیبه و خبیثه
۸۷	شجره طیبه
۸۷	ویژگی‌های شجره طیبه
۸۸	بی‌نصبی از شجره طیبه
۹۰	نور الهی عامل نشاط شجره طیبه
۹۱	شجره خبیثه
۹۱	ویژگی‌های شجره خبیثه
۹۱	صاديق شجره خبیثه
۹۷	جلسه هشتم: روبیت خداوند
۹۹	حافظ بودن خداوند
۱۰۰	پناهدنگی خداوند برای موحدین
۱۰۴	ولایت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> جبران‌کننده ضعف در توحید
۱۰۷	جلسه نهم: امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> و قرآن
۱۰۹	شناخت حقیقت قرآن
۱۱۰	تدبر در قرآن
۱۱۲	شناخت علی <small>علیه السلام</small> ، راه شناخت حقیقت قرآن
۱۱۳	بخشنده‌گی قرآن و امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۱۱۷	شناخت حقیقت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۱۲۱	جلسه دهم: هدف انبیاء <small>علیهم السلام</small> ، تصحیح اندیشه انسان
۱۲۴	حق بودن خلقت، اندیشه‌ای صحیح
۱۲۵	مؤمن، دارای اندیشه صحیح



## زندگی مؤمنانه

۱۲۵	غیرمؤمن، مانند چهارپا
۱۲۶	جهنم را غیرمؤمنان ساختند
۱۲۷	علامات مؤمن
۱۲۷	باور به خدا
۱۲۸	اخلاق خوب
۱۲۸	اطاعت از خدا
۱۲۸	وجه تسمیه مؤمن
۱۳۵	جلسه یازدهم: افضلیت انبیاء ﷺ نسبت به یکدیگر
۱۳۸	افضلیت اولیاء الله بر دیگران
۱۳۸	اولیاء الله دلهره و ترس ندارند
۱۳۹	اولیاء الله غصه دار نمی شوند
۱۴۶	مقام مؤمنین
۱۴۹	جلسه دوازدهم: مؤمن، محبوب پنج گروه
۱۵۱	مؤمن، محبوب پروردگار
۱۵۱	تقوا از صفات مؤمن است
۱۵۲	تقلید راهی برای با تقوا شدن
۱۵۲	تقلید غلط، تقلید مثبت
۱۵۳	مؤمن باید مقلد باشد
۱۵۷	مؤمن از آسیب‌ها در امان است
۱۵۹	مؤمن، محبوب فرشتگان
۱۶۰	مؤمن، محبوب انبیاء ﷺ
۱۶۰	مؤمن، محبوب ائمه علیهم السلام
۱۶۰	مؤمن، محبوب مؤمنان
۱۶۱	روضه سید الشهداء علیہ السلام



## فهرست مطالب

جلسه سیزدهم: مساوی نبودن مؤمن و فاسق	۱۶۳
معنای فسق	۱۶۵
آثار مؤمن بودن	۱۶۸
جدایی مؤمن و فاسق در قیامت	۱۶۸
دعا	۱۷۳
جلسه چهاردهم: مؤمن، دارای مقام صبر	۱۷۵
مؤمن همچون کشتی سنگین در برابر امواج خطرناک	۱۷۷
عوامل سنگینی و نقل مؤمن	۱۷۸
مقام صبر مؤمنین	۱۷۹
اتصال مؤمن به خداوند	۱۸۳
اثر ایمان	۱۸۴
جلسه پانزدهم: ساقی، شراب و جام در معارف الهی	۱۸۷
ساقی در معارف الهی	۱۹۰
شراب در معارف الهی	۱۹۱
جام در معارف الهی	۱۹۲
ارتباط مؤمن با ساقی، جام و شراب	۱۹۲
جلسه شانزدهم: ارزش مؤمن بالاتر از همه موجودات	۱۹۹
مؤمن بالاتر از فرشتگان، جن و انسان	۲۰۱
فرشتگان	۲۰۱
جن	۲۰۲
انسان	۲۰۳
ارزش مؤمن	۲۰۳
امیرالمؤمنین ﷺ مصدق اکمل مؤمن	۲۰۴
بتپرستی مدرن	۲۰۶



## زندگی مؤمنانه

---

۲۰۷.....	ارزش مؤمن، از تمام موجودات زنده عالم بالاتر است
۲۱۰.....	روضه دفن سیدالشهدا
۲۱۱.....	دعا
۲۱۳.....	<b>جلسه هفدهم: عید فطر</b>
۲۱۵.....	معنای عید
۲۱۷.....	رمضان، مهمانی ویژه خدا
۲۱۹.....	روزه، مائده رمضان
۲۲۰.....	عید فطر، عید عبادت
۲۲۲.....	خداوند مهماندار رحیم ضیافت رمضان



جلسہ اول

اہمیت عبادت



بنا دارم مطلب بسیار مهمی را از قول وجود مبارک امام صادق علیه السلام در این شب جمعه هدیه بدhem، که پیش از آن مطلب، به دو موضوع باید پرداخته شود.

## باید عاشق عبادت بود

در جلد دوم کتاب شریف اصول کافی، فصلی هست به نام فصل عبادت. در یکی از روایات این فصل آمده، وجود مقدس رسول خدا علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ»<sup>۱</sup> کسی که عاشق عبادت باشد. عبادت مجموعه‌ای از مسائل باطنی، ظاهری، مالی، رفتاری و کرداری است. سوال پیش می‌آید که از چه راهی انسان عاشق عبادت می‌شود؟ نمی‌شود مردم را دعوت کرد که، در جا عاشق عبادت بشوید، نمی‌شوند. برای اینکه انسان، عاشق عبادت بشود باید هدف، فلسفه و نتیجه عبادت را بشناسد. این شناخت را می‌توان در در دو سه دقیقه بdst آورد.

---

۱. الكافی، ج ۲، ص ۸۳. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحْبَبَهَا بِقَلْبِهِ وَ باشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يَبْلِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرٍ أَمْ عَلَى يُسْرٍ».

## چگونه عاشق عبادت شویم؟

کلام امام باقر علیه السلام است که می‌فرمایند: «الْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ»<sup>۱</sup> بهشت پیچیده به عبادات است. باید این پوشش بهشت را باز کرد تا بهشت به دست بیاید. «الْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ»، یعنی بهشت به همه عبادات پیچیده شده است.

شما شش روز است روزه گرفتید، و شش شبانه روز است که در هر شبانه روزی هفده رکعت نماز خواندید. شما با روزه گرفتن این پوشش بهشت را از روی بهشت باز می‌کنید. شما با نمازهای یومیه، این پوشش روی بهشت را باز می‌کنید. بهشت یک گوهری است که پروردگار عالم از ابتدا آن را به مجموع عبادات پیچانده است. بهشت یک عروس است که چادری روی این عروس قرارداده شده و بدون برداشتن این چادر نه می‌توان عروس را دید و نه می‌توان به وصالش رسید. این عبادت است. وقتی من از طریق قرآن - راستترین سخن‌ها - و روایات - کلام صادق‌ترین انسان - بفهمم که عبادت یک پوشش و چادر روی بهشت است، و تا این پوشش را باز نکنم و این چادر را کنار نزنم، نه می‌توانم بهشت را ببینم، و نه می‌توانم به وصال بهشت برسم، وقتی من عبادت را این‌گونه بفهمم، عاشق این عبادتی می‌شوم که در حقیقت روپوش روی بهشت است، و من با حرکات عبادتی بدنی، مالی و اخلاقی، این چادر زیبای روی این عروس قیامت را کنار می‌زنم. می‌شوم عاشق. جور دیگر آدم عاشق عبادت نمی‌شود. چون عبادت برای آدم سنگین است. صبح می‌خواهد از خواب بلند شود، اما برای او سنگین است. می‌خواهد هنوز ناهار و شام نخورده نماز بخواند، برای او سنگین است. می‌خواهد سی روز، روزی هفده ساعت، از ده تا چیز کناره‌گیری کند، برای او سنگین است. ولی وقتی آدم عبادت را بفهمد «إِنَّهَا الْكَبِيرَةُ إِلَّا عَلَى الْخَائِسِينَ»<sup>۲</sup> این سنگینی برطرف می‌شود. وقتی فهمید که کل عبادتها چادر روی بهشت است و باید بلندش کرد و به بهشت رسید، آن وقت آدم با انجام عبادات، در حقیقت این چادر عروس و این پوشش را کنار می‌زند.

۱. الكافی، ج ۲، ص ۸۹. عن أبي جعفر ع قال: «الْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ...».

۲. بقره: ۴۵. «وَاسْتَعِبُوا لِلصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ الْكَبِيرَةِ إِلَّا عَلَى الْخَائِسِينَ».

## باید خلوص در عبادت داشت

پیغمبر ﷺ در ادامه روایت<sup>۱</sup> می‌فرمایند حالا که عاشق عبادت شد، «فَعَانَقَهَا» این عبادت را به آغوش بکشد. چون این عبادت است که او را به تماسا و وصال عروس قیامت می‌رساند. همیشه بغلش بگیرد، جدا نشود، نگذارد این چادر روی چهره بهشت بماند. «عَانَقَهَا» یعنی همیشه این کار عبادت، در آغوشش باشد. و «أَحَبَّهَا بِقُلْبِهِ» حالا که فهمید عبادت یعنی چه، دل بددهد به این عبادت، از روی اجبار نباشد. «أَحَبَّهَا بِقُلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ» تمام وجودش را وارد عبادت کند، تمام وجودش را. «وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَقْرَعَ لَهَا» و هر وقت می‌خواهد عبادت کند خودش را فارغ‌البال کند. وقتی برابر پروردگار می‌ایستد و می‌خواهد بگوید الله اکبر، زن و بچه جلوی چشمش نباشند، مغازه، کارخانه، صندلی و دیگر کشش‌های مادی جلوی چشمش نباشد. خودش را برای این عبادت آسوده کند تا در عبادتش زن، بچه، غصه‌ها، پول، امور اجتماعی، مقام، علم، منبر، مرجعیت و ریاستش قاطی نشود، «تَقْرَعَ لَهَا» خودش باشد و عبادت. «فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرٍ أَمْ عَلَى يُسْرٍ»، باکی هم نداشته باشد که دنیايش آسان و راحت است و در رفاه است، یا یک مقدار سخت و مشکل است. باکی نداشته باشد، که حالا یک مدتی نمی‌تواند گوشت کیلو پنجاه تومان و شصت تومان بخرد، حالا نمی‌تواند به این سرعت جهازیه برای بچه‌اش فراهم بکند، این‌ها را در عبادت وارد نکند. غصه را در عبادت نریزد. عبادت را زهرآسود نکند. بگذارد عبادت خالص و صاف برای پروردگار مهربان عالم باشد.

## مقامات حاصل از عبادت

اگر خداوند مهربان که بخیل نیست، به ما توفیق بددهد چنین عبادتی را انجام بدھیم که شدنی است، به مقامات عجیبی و شگفتانگیزی می‌رسیم. در زمینه این مقامات شگفتانگیز، به دو روایت کم‌نظیر ناب دقت بفرمایید.

۱. الكافی، ج ۲، ص ۸۳. قالَ رَسُولُ اللَّهِ: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقُلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَقْرَعَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرٍ أَمْ عَلَى يُسْرٍ».

## حلقه اتصال شدن بین مردم و نبوت

یکی از راویان درجه اول، مورد ثوق ما و مورد اعتماد اهل بیت علیهم السلام به نام جمیل ابن ذرّاج یا ذرّاج می‌گوید: یک روز به زیارت وجود مبارک حضرت صادق علیه السلام آمد. امام صادق علیه السلام به من فرمودند جمیل، از طرف من، یعنی امام معصوم، امام راستگو، امام حقیقت‌گو، از طرف من «بَشِّرُ الْمُخْتَيِّنَ بِالْجَنَّةِ»<sup>۱</sup> جمعیت مختین را به بهشت مژده بدء، که حتماً حتماً و قطعاً این جمعیت در قیامت بهشتی هستند و شکی در بهشتی بودنشان نیست.

امام صادق علیه السلام چه کسانی را می‌گوید؟ آن جمعیت "مختین" چه کسانی هستند؟ "مخت" یعنی آن انسانی که ذره‌ای نسبت به پروردگار عالم تکبر ندارد و همه وجودش نسبت به خداوند، خشوع و خضوع و فروتنی است. به این معنا که در برابر خواسته‌های خداوند، یک نه هم نمی‌گوید. نماز بخوان، چشم. روزه بگیر، چشم. پول را از خودت بکن و زکات و خمس بدء، چشم. انفاق کن، چشم. مخت انسانی است که همه وجودش، خشوع، فروتنی، آرامش، سکونت و تسليم است.

این گروه چه کسانی هستند؟ برای امروزنده؟ برای آینده هستند؟ چه کسانی اند؟ امام صادق علیه السلام از جمعیت میلیونی زمان خودشان در کره زمین فقط چهار نفر را اسم برداشت. جمیل می‌گوید که بهشتی بودن این چهار نفر یقینی است و شکی در آن نیست. اول، برید عجلی، دوم، زراره این اعین، سوم محمد ابن مسلم، چهارم ابو بصیر.

درباره این چهار نفر حضرت صادق علیه السلام این قضاؤت را کردند. یعنی شیعه باید این گونه باشد، «أَمَّنَاءُ اللَّهِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ» این چهار نفر امین خدا در حلال و حرامش هستند. یعنی از آدم‌هایی نیستند که یک ذره هم در دین خدا دست‌کاری کنند، که در مردم بگویند، به نظر من، به عقیده من، فکر می‌کنم این‌جوری باشد. اینها از آن طایفه نیستند. «أَمَّنَاءُ اللَّهِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ» امینان خداوند مهربان هستند در کل احکام حلال و حرام خدا.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۲. ابا عبد الله علیه السلام یقُولُ: «بَشِّرُ الْمُخْتَيِّنَ بِالْجَنَّةِ بِرِئْدُ بْنُ مُعاوِيَةَ الْعَجْلِيِّ وَ أَبُو بَصِيرِ لَيْثُ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ الْمَرَادِيِّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ زُرَارَةُ أَرْبَعَةُ نُجَابَاءُ أَمَّنَاءُ اللَّهِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ لَوْ لَا هُؤُلَاءِ انْقَطَعَتْ آثارُ النُّبُوَّةِ وَ انْدَرَسَتْ».



بعد امام صادق علیه السلام جمله‌ای به جمیل فرمودند که خیلی عجیب و شگفت‌آور است، فرمودند: «لَوْ لَا هُؤُلَاءِ» اگر این چهار نفر نبودند «انْفَطَعَتْ آثَارُ النُّبُوَّةِ وَ انْدَرَسَتْ» اگر این چهار نفر، امروز نبودند، بین جامعه و بین تمام آثار پیغمبر علیه السلام جدا می‌شد. اینها حلقه اتصال بین مردم و بین آثار نبوت هستند. و اگر این چهار نفر نبودند «انْدَرَسَتْ»، تمام آثار نبوت کهنه می‌شد و می‌پوسید. این شیعه است. شیعه یعنی امین حلال و حرام خدا. شیعه آن نیست که در حلال و حرام خدا بگوید به نظر من انجام بده، طوری نیست. به نظر من روزه را نگیر، طوری نیست. به نظر من این کار را نکن. به نظر من این پولی که برایش زحمت کشیدی و عرق ریختی رو نبر قم بدی به این آخوندها.

### زینت بودن برای اهل بیت علیهم السلام

در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ أَصْحَابَ أَبِي كَانُوا زَيْنًا أَحْيَاءً وَ أَمْوَاتًا»<sup>۱</sup> پدر من حضرت باقر علیه السلام چهار نفر رفیق دارد که در زمان حیات و وقت مماتشان برای ما اهل بیت و برای دین خدا زینت هستند. چه در حیاتشان چه در مماتشان. یعنی هر کسی اینها را ببیند، می‌گوید بهبه از اسلام، بهبه از قرآن، بهبه از امام باقر علیه السلام که اینها را تربیت کرد. من را نبینند و بگویند اگر دین این است، نه. اگر اخلاق این است، بقیه‌شان هم نه. اگر رفتار این است، فکر نمی‌کنم بشود به امامان اینها هم اعتمادی کرد. این خیلی خطروناک است که وجود من سبب شود اعتقاد مردم به قرآن، اهل بیت علیهم السلام، مرجعیت، دین، مسجد و محراب لطمہ ببیند.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۵. أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: «إِنِّي لَأَحْدَثُ الرَّجُلَ بِالْحَيَّاتِ وَ أَنْهَاهُ عَنِ الْجِدَالِ وَ الْمَرَاءِ فِي دِينِ اللَّهِ وَ أَنْهَاهُ عَنِ الْقِيَاسِ فَيَخْرُجُ مِنْ عِنْدِي فَيَسْأَلُ حَدِيثِي عَلَى غَيْرِ تَأْوِيلِهِ إِلَى أَنْ قَالَ إِنَّ أَصْحَابَ أَبِي كَانُوا زَيْنًا أَحْيَاءً وَ أَمْوَاتًا أَعْسِي زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ وَ مِنْهُمْ لَيْثُ الْمُرَادِيُّ وَ بُرَيْدُ الْعِجْلَلِيُّ هُؤُلَاءِ الْقَائِلُونَ بِالْقِسْطِ هُؤُلَاءِ الْقَوَامُونَ بِالْقِسْطِ هُؤُلَاءِ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ».

## زندگی مؤمنانه

اینهایی که زینت پدرم بودند چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود چهار نفر، همانهایی که در روایت اول اسم برد، برید عِجلی، محمد ابن مسلم، زرارة ابن اعین، ابوصیر. آن روایت پیغمبر ﷺ درباره عبادت در ذہتان باشد. این افراد را عبادت به اینجا رساند. این که می‌گوید «بَشِّرُ الْمُخْتَيَّنَ بِالْجَنَّةِ» یعنی عبادت این‌ها پوشش روی بهشت را کنار زد. عبادت این‌ها چادر این عروس آخرتی را از روی سرش برداشت.

بعد حضرت فرمودند این چهار تا «هَؤُلَاءِ الْقَوَامُونَ بِالْقِسْطِ»، کسی به اندازه این‌ها رفتار و کردار عادلانه نداشت، «هَؤُلَاءِ الْقَائِلُونَ بِالْقِسْطِ» و کسی به اندازه اینها سخن به عدالت نگفت. چقدر این‌ها مواطلب خودشان بودند! «هَؤُلَاءِ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُفَرِّضُونَ»، اینها همان‌هایی هستند که خدا در قرآن گفته «أُولَئِكَ الْمُفَرِّضُونَ»<sup>۱</sup>، این چهار تا جزو مقرّبین بودند.

## خصوصیات اهل بیت ﷺ

یکی از این چهار نفر ابوصیر است، با این هویتش، با این خلوصش، با این عظمتش، با این تعریفی که امام صادق علیه السلام در این دو روایت از او کرد. ابوصیر می‌گوید یک روز خدمت حضرت صادق علیه السلام. امام صادق علیه السلام به من فرمود: «بِاَنَّا بَصِيرٌ نَحْنُ شَجَرَةُ الْعِلْمِ»<sup>۲</sup> ما اهل بیت، درخت علم هستیم. نفرمودند برگ علم، شاخه علم، تنہ علم، ما اهل بیت «شَجَرَةُ الْعِلْمِ» درخت علم هستیم. حال که اهل بیت ﷺ درخت علم هستند، تکلیف من در برابر این درخت علم چیست؟ باید وجودم را که یک ترکه است، به این درخت پیوند بزنم. از علم این درخت در حد استعداد و گنجایش خودم بگیرم و به اجرا بگذارم. در

۱. واقعه: ۱۱.

۲. الامالی، ص ۳۰۷. الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «بِاَنَّا بَصِيرٌ نَحْنُ شَجَرَةُ الْعِلْمِ وَ نَحْنُ اَهْلُ بَيْتِ الْبَيْتِ وَ فِي دَارِنَا مَهِيطٌ جَرَیلٌ وَ نَحْنُ خُرَانُ عِلْمِ اللَّهِ وَ نَحْنُ مَعَادِنُ وَحْيِيِ اللَّهِ مَنْ تَعَانَ نَجَّا وَ مَنْ تَحَلَّفَ عَنَّا هَلَكَ حَقًا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

عبادتم، اخلاقم، امور مالی و کسبی ام از علم آنها بگیرم. در امور مربوط به صندلی ام، که باید با ملت چه کنم، از علم آنها بگیرم، چون اگر از علم آنها نگیرم باید از علم اروپا و آمریکا بگیرم، آنها از نظر علم از ما جلوترند، اگر ما هم از علم آنها بگیریم مثل آنها می‌شویم. چون آنها با علمی که دارند این شدند. البته علم علوم انسانی‌شان، علوم روان‌شناسی‌شان، علوم روان‌کاوی‌شان، منظورم از این علم، علم هوایپی‌سازی و قطارسازی نیست. اگر من علم زندگی، نه علم صنعت، را از آنها بگیرم، و از امام صادق علی‌الله‌آل‌هی‌شیعیه و اهل بیت علی‌الله‌آل‌هی‌شیعیه نگیرم، مثل آنها جرثومه فساد، کپسول شهوت و متجاوز به همه حدود می‌شوم.

«وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ».

«وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ»، ما اهل بیت پیامبر علی‌الله‌آل‌هی‌شیعیه هستیم. «بَيْتٍ» در این جمله به معنی اتاق پیغمبر علی‌الله‌آل‌هی‌شیعیه نیست، به معنی خانه پیغمبر علی‌الله‌آل‌هی‌شیعیه نیست. آن اتاق و خانه‌ها را که پروردگار در سوره احزاب به زنان پیغمبر علی‌الله‌آل‌هی‌شیعیه نسبت داده، «فَنَّ فِي يُونِكَنٍ»<sup>۱</sup> زنان پیغمبر علی‌الله‌آل‌هی‌شیعیه، در خانه‌هایتان استقرار داشته باشید، برای دخالت در امور مردم بیرون نیایید. اگر بیرون بیایید، جنگ جمل را ایجاد می‌کنید و علی‌کُش می‌شوید. در خانه‌هایتان بنشینید. بعضی زن‌ها در روزگار ما و دخترها واجب است در خانه مستقر باشند. اگر بیرون بیایند دین‌کُش، جوان‌کش، مملکت‌کش و معنویت‌کش می‌شوند.

منظور از «بَيْتٍ» در «وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ» فضای نبوت پیغمبر اسلام علی‌الله‌آل‌هی‌شیعیه است. یعنی ما اهل آن فضا هستیم. اهل جای دیگر نیستیم. ما اهل آن بیتی هستیم که در سوره احزاب می‌گوید **﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الْجِنَّةُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَلَهُمْ كُلُّ ظَاهِرٍ﴾**<sup>۲</sup>. پاکی کامل این است. با ارتباط با ما پاکی به دست آورید.

۱. احزاب: ۳۳. «وَنَّ فِي يُونِكَنٍ وَلَا تَبْرُجْنَ بَيْنَ الْجَاهِيلَةِ الْأُولَى وَلَا قَنْ الصَّلَاةَ وَآتِنَ الزَّكَاةَ وَأَطْعِنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الْجِنَّةُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَلَهُمْ كُلُّ ظَاهِرٍ».

۲. احزاب: ۳۳. «وَنَّ فِي يُونِكَنٍ وَلَا تَبْرُجْنَ بَيْنَ الْجَاهِيلَةِ الْأُولَى وَلَا قَنْ الصَّلَاةَ وَآتِنَ الزَّكَاةَ وَأَطْعِنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الْجِنَّةُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَلَهُمْ كُلُّ ظَاهِرٍ».



«وَ فِي دَارِنَا مَهْبِطُ جَبْرِيلٍ»، خانه‌های ما محل ورود جبرئیل است. مگر جبرئیل به هر جایی وارد می‌شود!!؟ در ایران، ما الان پنج شش تا کاخ داریم، کاخ گلستان، کاخ سعدآباد، کاخ نیاوران، کاخ دادگستری، کاخ ریاست جمهوری. میلیون‌ها سال هم بگذرد جبرئیل از بالای این‌ها هم عبور نمی‌کند، تا چه برسد به اینکه قدم در اینجاها بگذارد. جبرئیل ﷺ  
جایی می‌رود که صدرصد پاک باشد، جبرئیل به خانه‌های ما چه کار دارد! به بچه‌های ما چه کار دارد! به جبرئیل می‌گوید زهرا ﷺ خوابش برده، بچه چهار پنج ماهه‌اش در گهواره دارد گریه می‌کند، جبرئیل ﷺ برو گهواره حسین ﷺ را بجنبان. جبرئیل ﷺ به خانه ما چه کار دارد! در کاخ‌های دنیا چه کار دارد! «وَ فِي دَارِنَا مَهْبِطُ جَبْرِيلٍ» جبرئیل ﷺ در خانه‌های ما وارد می‌شود، محل فرود جبرئیل ﷺ در کره زمین در خانه‌های ماست.

«وَ نَحْنُ خُزَانُ عِلْمِ اللَّهِ» ابوبصیر، خدا چقدر علم دارد؟ ما گنجینه‌های علم خدا هستیم.  
 «وَ نَحْنُ مَعَادِنُ وَحْيِ اللَّهِ» ابوبصیر، ما معدن‌های وحی پروردگار هستیم. یعنی تمام ما اهل بیت قلبمان به الهام و وحی پروردگار وصل است و از آن دریای بی‌نهایت، دائم در قلب ما الهام فرو می‌ریزد. امام حسین ﷺ می‌دانست که اگر به کربلا بیاید، کشته می‌شود، بچه‌ها و یارانش هم کشته می‌شوند، زن و بچه‌اش اسیر می‌شوند. می‌دانست غلط است که با هفتاد نفر در برابر سی هزار نفر بجنگد. همه را می‌دانست. پس چرا آمد؟ چون پیغمبر ﷺ به ایشان فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً»<sup>۱</sup> حسین جان! خدا دنبال شهادت تو است. به امر خدا آمد. به الهام خدا آمد. به وحی خدا آمد. علی ﷺ می‌دانست شب نوزدهم، در مسجد، ابن ملجم(لعنة الله عليه) فرقش را می‌شکافد و منجر به شهادتش می‌شود. می‌دانست. چرا آمد؟ ما اگر می‌دانستیم نمی‌رفتیم. علی ﷺ به الهام خدا آمد، خدا به او الهام کرد، علی جان مددت تمام شده. مشتاقم بیایی پیش خودم. بلند شو برو مسجد. با کمال میل آمد مسجد. «وَ نَحْنُ مَعَادِنُ وَحْيِ اللَّهِ».

۱. اللهوف على قتل الطفوف، ص ۵۵ قال ﷺ: «يَا حُسَيْنُ اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً».

## جلسه اول / اهمیت عبادت

«مَنْ تَبَعَّنَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا هَلَكَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» کسی که از ما، با این اوصافی که داریم، پیروی کند، قطعاً اهل نجات است و کسی که ما چهارده نفر را رها کند و برود دنبال دیگران، گورش را با دست خودش کنده. جهنّم را برای خودش آماده کرده. بی‌آبرویی دنیا و آخرت را برای خودش رقم زده. با این خصوصیات واجب است از این‌ها اطاعت شود. این خصوصیات را هیچ کس دیگر ندارد.





جلسه دوم

رمضان موجودی دارای جسم،

شعور و نطق



# جسم، شور و نطق در موجودات عالم

سه مسئله در کتاب خدا، قرآن مجید، مطرح است. قرآن مجید می‌فرماید دو مسئله را کسی نمی‌فهمد، و راه فهم این دو مسئله به روی همه بسته است، مگر آن‌هایی که خداوند برای فهم این دو مسئله انتخابشان کرده باشد. عموم مردم از زمان آدم علیه السلام تا قیامت، محروم از فهم این دو مسئله هستند. اما یک مسئله دیگر را با چشمنشان می‌توانند حس کنند و تا جایی که در دسترس علمشان است، می‌توانند اندازه‌گیری کنند و درباره آن سخن بگویند و بنویسند.

## جسم موجودات عالم

این مسئله به تعبیر متخصصین معارف الهی، جنبه ملکی، ظاهری، قالبی و جسمی موجودات است. آن‌هایی که در دسترس ما نیست، ما می‌توانیم با چشم، تا حدی که چشمنمان میدان دارد، ببینیم. مانند خورشید، ماه، ستارگان، ابرها، حیوانات، نباتات و جمادات. این‌ها ملک وجودشان یعنی قالب و جسم وجودشان قابل دیدن، لمس کردن با دست، و اندازه‌گیری است.

## شور و نطق موجودات عالم

اما دو حقیقت دیگر در مجموعه موجودات وجود دارد. پروردگار به طور علنی در قرآن مجید، با جمله «**الْفَقَهُوْنَ**»<sup>۱</sup> می‌فرماید شما آن دو مسئله را نمی‌فهمید و درک نمی‌کنید.

۱. اسراء: ۴۴. «سُبِّحْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسْبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَقْهُونَ شَبِيعَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا».



یعنی حواس پنجگانه شما به شدت محروم از درک این دو مسئله است و نمی‌تواند ارتباط با این دو مسئله قرار داده شده در کل موجودات، حتی یک سنگریزه، را بفهمد. خدا چه چیز را در عالم آفریده که محروم از این دو حقیقتی که ما نمی‌فهمیم باشد؟ هیچی. چون در قرآن مجید به صورت نکره در سیاق نفی بیان می‌کند. نکره در سیاق نفی یعنی چی؟ مثل آیه **﴿مَا مِنْ إِلَهٖ إِلَّا اللَّهُ﴾**<sup>۱</sup> که نکره در سیاق نفی است. «ما» حرف نفی است، «إِلَهٖ» در آیه شریفه بدون الف و لام است، الله نیست، «إِلَهٖ» است و نکره. عرب به کلمه بدون الف و لام، نکره می‌گوید، نکره یعنی چیزی که الف و لام ندارد. وقتی «ما» نفی، که مثل لیس، در زبان عربی، و مثل نه و نیست در فارسی ما می‌ماند، با «إِلَهٖ» بدون الف و لام ترکیب شود، تشکیل جمله نکره در سیاق نفی می‌دهد، که معنی عمومیت دارد و نمی‌شود در آن استثنای ایجاد کرد. «ما مِنْ إِلَهٖ إِلَّا اللَّهُ»، معبد حقی غیر از «الله»، هیچ‌جا، هیچ‌کجا، هیچ‌زمان و تحت هیچ شرایطی وجود ندارد. فقط یک معبد حق در هستی است. بقیه معبدهایی که مُهر معبد بودن بهشان زدند، پوچ هستند. باطل و هیچ هستند. به این، نکره در سیاق نفی گفته می‌شود.

این دو حقیقتی که توده مردم از زمان آدم ﷺ تا قیامت نمی‌فهمند، ولی یک تعداد معینی برای فهم این دو حقیقت انتخاب شدند، را من از قرآن برایتان می‌گویم. یکی از این حقایق عبارت است از روحیه شعور و قدرت نطق در کل موجودات، حتی یک سنگریزه. دلیل مان در این زمینه فقط قرآن است. چون علم از زمان آدم ﷺ تا این لحظه، به این حقایق راه پیدا نکرده. اگر کسی بگوید دروغ است، از روی جهل است. چون هر چه علم تا این زمان در اختیار بشر است، به این دو موضوع نرسیده. اگر ما این روحیه شعور موجودات را برای دانشمندان غیراللهی کره زمین بیان کنیم، آن‌ها می‌گویند دروغ است. چون نه علم‌شان به این حقیقت رسیده و نه عقل‌شان. این که می‌گویند دروغ است از روی جهل و ندانی است. نه، دروغ نیست. قرآن حق است، خدای قرآن، آیات قرآن و مفاهیم قرآن



حق هستند. این‌ها هم ثابت شده است. شک در آن نیست، نه در وجود خدا شک است و نه در حق بودنش، **﴿فِي اللّٰهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾**<sup>۱</sup>، نه در قرآن مجید، **﴿ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَارِبَتِ فِيهِ﴾**<sup>۲</sup> جنس شک در این کتاب راه ندارد.

قرآن می‌فرماید **﴿يُسَبِّحُ اللّٰهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾**<sup>۳</sup> یعنی یک دانه علف، علف یک برگی، یک دانه سنگریزه، جزء «ما فی الْأَرْضِ» است، «ما فی السَّمَاوَاتِ» را که نمی‌دانیم، خبر نداریم. **﴿يُسَبِّحُ اللّٰهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ﴾**، «ما فی الْأَرْضِ» مطلق است، یعنی شامل تمام آنچه که در زمین است می‌شود، حتی ذراتی که با چشم دیده نمی‌شود، شامل همه می‌شود.

خدا چه چیز را در عالم آفریده که محروم از این دو حقیقتی که ما نمی‌فهمیم باشد؟ هیچی. چون در قرآن مجید به صورت نکره در سیاق نفی بیان می‌کند.

نکره در سیاق نفی یعنی چی؟ مثل آیه **﴿مَا مِنْ إِلٰهٖ إِلَّا اللّٰهُ﴾**<sup>۴</sup> که نکره در سیاق نفی است. «ما» حرف نفی است، **﴿إِلٰهٖ﴾** در آیه شریفه بدون الف و لام است، اللّه نیست، **﴿إِلٰهٖ﴾** است و نکره. عرب به کلمه بدون الف و لام، نکره می‌گوید، نکره یعنی چیزی که الف و لام ندارد. وقتی «ما» نفی، که مثل لیس، در زبان عربی، و مثل نه و نیست در فارسی ما می‌ماند، با **﴿إِلٰهٖ﴾** بدون الف و لام ترکیب شود، تشکیل جمله نکره در سیاق نفی می‌دهد، که معنی عمومیت دارد و نمی‌شود در آن استثنای ایجاد کرد. **﴿مَا مِنْ إِلٰهٖ إِلَّا اللّٰهُ﴾**، معبد حقی غیر از **«اللّٰهُ»**، هیچ‌جا، هیچ‌کجا، هیچ‌زمان و تحت هیچ شرایطی وجود ندارد. فقط

۱. ابراهیم: ۱۰. **﴿فَالَّتَّى مُسْلِمٌ بِهِ فِي اللّٰهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤْتِكُمْ إِلٰهِ الْأَجْلِ مُسْمَى قَالُوا إِنَّمَا إِلَّا إِثْرُ مِثْنَانِ ثُرُّ بَدُونَ أَنْ تَصْبِرُوا نَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَقْنَا إِلٰهًا لَنَا مُبْنِي﴾.**

۲. بقره: ۲. **﴿ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَارِبَتِ فِيهِ مُهْدِي الْمُتَّقِينَ﴾.**

۳. جمعه: ۱ – تفابن: ۱.

۴. آل عمران: ۶۲ – ص: ۶۵

یک معبد حق در هستی است. بقیه معبدهای که مُهر معبد بودن بهشان زند، پوچ هستند. باطل و هیچ هستند. به این، نکره در سیاق نفی گفته می‌شود.

﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ﴾<sup>۱</sup> نیز نکره در سیاق نفی است. چیزی در این عالم نیست «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا» مگر اینکه، «يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» خدا را از همه عیوبها و نقصها، پاک و تنزیه می‌کند، و می‌گوید که پروردگار ما حتی یک عیوب و نقص هم ندارد. این را یک سنگریزه هم می‌گوید. یک ذره خاک هم می‌گوید. پس معلوم می‌شود کل موجودات روحیه شعور دارند و به این خاطر خدا را فهمیدند. اگر خدا را نمی‌فهمیدند، تسبیح نمی‌گفتند. وقتی من از چیزی خبر ندارم و آن را نمی‌فهمم، درباره‌اش چه بگوییم؟ زبانم بسته است. این که می‌گوید تمام موجودات جهان بی‌استثنا تسبیح می‌گویند بر دو معنا دلالت دارد یکی اینکه موجودات از روحیه شعور و درک برخوردارند و خالقشان را می‌شناسند. دیگر این که دارای نطق هستند.

## عجز انسان از فهمیدن شعور و نطق موجودات عالم

«وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» شما نه از شعور آن‌ها خبر دارید و نه از گویایی آن‌ها. شعور که دارند. سلیمان علیه السلام دید هدهد غایب است، گفت اگر برگدد و دلیل قانع‌کننده‌ای برای غیبتش بگوید کاری ندارم، اما اگر دلیل قانع‌کننده‌ای برای غیبتش نگوید، چون از فرمان حکومت تمزد کرده است، جریمه سختی می‌شود. هدهد آمد، کجا بودی؟ همه موجودات نطق دارند، به سلیمان علیه السلام گفت از بالای یک کشوری پرواز کردم. این که الان می‌گوید، نطق است و آن چیزی را که فهمیده، برای شعورش است. از بالای یک کشوری پرواز کردم، آباد، پادشاهشان زن، دینشان خورشیدپرست، تخت پادشاهشان هم بی‌نظیر.<sup>۲</sup> چهار تا شد، پادشاه کشور زن است، کشور آباد است، دین خورشیدپرستی است، تخت بی‌نظیر

۱. اسراء: ۴۴. ﴿تَسْبِحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾.

۲. نمل: ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳ و ۲۴.



## جلسه دوم / رمضان موجودی دارای جسم، شعور و نطق

است. این را چه کسی می‌گوید؟ هدده! حال ما صد سال بغل یک هدهد بنشینیم، حرفش را نمی‌فهمیم، شعورش را هم نمی‌فهمیم.

سلول‌های بدن ما، که میلیاردها میلیون عدد است، هر یک دانه‌اش را باید زیر میکروسکوپ چند هزار برابر کنند و ترکیب وجودش هم از ۲۲ عنصر است، می‌داند کجا قرار بگیرد و کجا فعالیت کند. اگر جزو سلول‌های چشم است، بعد از ساخته شدن در کبد می‌رود سراغ چشم. اگر جزو سلول‌های استخوان است، بعد از ساخته شدن در کبد می‌آید در استخوان. اگر جزو سلول‌های معده و روده است، بعد از ساخته شدن می‌آید در معده و روده. در اعضا و جوارح ما شعور کبد برای دانشمندان امروز جهان اعجاب‌انگیز است. چون می‌فهمد چه چیز را تبدیل به اوره کنند. اگر تبدیل به اوره نکند، کلیه دفعش نمی‌کند و بدن مسموم می‌شود و می‌میرد. یعنی هوشمندترین عضو بدن در امعاء و احشاء، کبد است. خون‌شناس، تجزیه‌کننده، هوشمند و دراک شگفت‌انگیزی است. فهم بالای غیرقابل تصوری دارد. ولی ما در بیرون به صورت جگر سیاه می‌بینیم. یعنی چیزی به حسابش نمی‌آوریم. در حالی که اگر ده دقیقه بخوابد ما مردیم، فوق العاده هوشمند است. ولی همین جگر را ما نه هوشش را درک می‌کنیم، نه زبانی را که با سلول‌ها حرف می‌زند. می‌گوید جناب‌الله مامور هستی بروی داخل چشم، تو برو برای آن پوستی که دارد ساخته می‌شود، تو برو سراغ ناخن، تو برو سراغ استخوان. نه نطقش را می‌فهمیم و نه شعورش را. و در یک مرحله، یک پرانتز دور خودم بکشم، در یک مرحله، آدمیزاد، خیلی نفهم هستی. کم هم نفهم نیستی. چون شعور و نطق یک سنگریزه را نمی‌توانی بفهمی. حالا که این قدر نفهم هستی، این ادعاهایت برای چیست؟! **﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾**<sup>۱</sup> گفتت برای چیست؟! **﴿عَالِيٰ فِي الْأَرْضِ﴾**<sup>۲</sup> بودنت برای چیست؟ کبرت برای چیست؟ بخلت برای چیست؟ آخه تو کی هستی؟ تو فقط یک جا می‌توانی ارزش پیدا بکنی، آن هم

۱. نازعات: ۲۴. **﴿فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾**.

۲. یونس: ۸۳. **﴿فَمَا آتَنَّ لِمُوسَى إِلَّا نَعِيْدُ مِنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ تَحْوِيْفٍ مِنْ فَرْعَوْنَ وَمَلَائِكَتَهُمْ أَنْ يَقْتَلُنَّهُمْ إِنَّ فَرْعَوْنَ لَعَالِيٰ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمَنِ الْمُسْرِفُونَ﴾**.

وقتی زلفت به قرآن من و به پیغمبر من و به امامان معصوم علیهم السلام گره بخورد. اما اگر زلفت به من و قران گره نخورد، و بروی جای دیگر، آنجا نفهمی ات را بیشتر می‌کنند. چنان بهت نفهمی تزریق می‌کنند که راحت، وقتی بهت دستور می‌دهند برو در خانه زهراء علیها السلام را آتش بزن، می‌روی و آتش می‌زنی. دستور می‌دهند برو سر ابی عبدالله علیه السلام را بپرس، می‌روی می‌بزدی. برو مال مردم را غارت کن، می‌روی غارت می‌کنی. جایی دیگر بروی فقط نفهمی تزریق می‌کنند. دستور می‌دهند با زبان روزه برو صد نفری را به صورت کور، هدف تیر قرار بد، حالا هر چند نفرشان مُرددند، و زنهایشان بیوه شدند و بچه‌ها یتیم شدند و خانواده‌ها داغ دار شدند، دلت نسوزد. اگر از پیش من و قرآن و اهل بیت علیهم السلام بروی جای دیگر، فقط نفهمی به نفهمی ات اضافه می‌کنند. خودت که به اندازه کل عالم نفهم هستی، چون شعور و نطق کل موجودات را نمی‌فهمی. چقدر آدم برای نفهمی جا دارد! همین قدر هم برای فهم جا دارد. قرآن می‌گوید سلیمان علیه السلام با سپاهش از بیابانی رد می‌شد. صدھا مورچه در حال رفت و آمد بودند. یکی از مورچه‌ها گفت، نطق است، گفت: «يَا إِيَّاهَا النَّعْلُ اذْخُلُوا مَسِكِنَكُوكُ»<sup>۱</sup> تمام مورچه‌ها صدایش را شنیدند، شعور فهمش هم داشتند. گفت مورچه‌ها همه بروید در لانه‌هایتان. چرا؟ «لَا يَحْطِمُنَّكُوكُ سُلَيْمَانٌ وَجُنُودُهُ»<sup>۲</sup> سلیمان علیه السلام با این ارتش و اسب‌ها، قاطرها، با این بارها، از روی شما رد بشوند، خردتان می‌کنند. مورچه حرف زد. هم سلیمان شنید و فهمید، هم خود مورچه‌ها. مورچه‌ها رفتند. سلیمان صدایش کرد و گفت: من پیغمبر نیستم؟ گفت: می‌دانم که پیغمبر هستی. مورچه را می‌گوییم، شعور. گفت می‌دانی پیغمبرها ظالم نیستند؟ گفت: این را هم می‌دانم. گفت: می‌دانی پیغمبرها عادلند؟ گفت: می‌دانم. گفت: می‌دانی پیغمبرها مهربانند؟ گفت: می‌دانم. گفت: پس چرا به مورچه‌ها گفتی بروید در لانه، تا سلیمان علیه السلام و ارتشش شما را زیر دست و پای اسبان و پیاده‌ها خرد نکند؟ گفت:

۱. نمل: ۱۸. «حَتَّىٰ إِذَا أَقَرَّ أَعْلَىٰ وَإِذَا النَّعْلٍ قَالَتْ نَعْلَةٌ يَا إِيَّاهَا النَّعْلُ اذْخُلُوا مَسِكِنَكُوكُ لَا يَحْطِمُنَّكُوكُ سُلَيْمَانٌ وَجُنُودُهُ وَهُوَ لَا يَشْعُرُونَ».

۲. نمل: ۱۸.

## جلسه دوم / رمضان موجودی دارای جسم، شعور و نطق

سلیمان علیه السلام من که می‌دانم اگر تو با ارتش مؤمنت رد می‌شدی، مواطن بودی یک مورچه هم زیر پای اسب‌هایتان نزود. من به بدن مورچه‌ها کار نداشتم. من مورچه‌ها را فرستادم در لانه، تا حشمت و شکوه و عظمت سلطنت و ارتش تو را تماشا نکنند، تا سبب نشود در مذت زمان تماشا، غافل از خدا بشوند. من که می‌دانم تو بدن مورچه را له نمی‌کنی ولی عقلش را که له می‌کنی.

### جسم، روح و زبان رمضان

بخش اول سخن تمام. موجودات یک پیکری دارند که قابل دیدن است، و یک شعور و نطقی دارند که مطلقاً قابل دیدن و حس کردن نیست. خیلی از موجودات هم نطقشان، شعورشان و قالب‌شان قابل درک است، یکی از آن موجودات، این را خیلی دقت بفرمایید، من هم مثل شما گاهی به مغز فشار می‌آورم که این آیات و روایات چه می‌خواهند بگویند، خیلی باید آدم به خودش تسلط داشته باشد، دقت بکند، فشار فکری بیاورد تا از این آیات و روایات یک مسئله با عظمتی را کشف کند. یکی از آن موجودات، ماه مبارک رمضان است. می‌گوییم موجود، چون موجود است و لباس هستی دارد. یکی از موجوداتی که روح، روحیه شعوری بالا و نطق دارد، ماه مبارک رمضان است. که ما یک دورنمای از روحیه قالب‌ش را که زمان است درک می‌کنیم و زبانش را هم خوب می‌فهمیم.

### جسم رمضان

پیکر ماه رمضان همین سی روز است، إِنَّ عِدَّةَ اللَّهِ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَقْتَاصٌ شَهْرٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ تَرَكَّبُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ<sup>۱</sup> از اول ماه تا آخر ماه، قالب رمضان و جسم رمضان است که حالت زمانی جسمش است. حالت عنصری نیست. گرچه زمان را از عناصر می‌دانند، ولی این قالب رمضان است، این جسمش است. اما، روح رمضان، اوّلاً از دوازده ماه عربی، خداوند هیچیک را در قرآن، به جز ماه رمضان، اسم نبرده، نه ربیع، نه ربیع‌الثانی، نه جمادی، نه جمادی‌الثانی، نه

۱. توبه: ۳۶.



رجب، نه شعبان، نه صفر، نه محرم. البته به طور کنایه یک اشاره‌ای به ده شب اول ذی الحجه و ده شب اول محرم دارد. کنایه اسم نمی‌برد. **﴿وَأَعْنَامُوسَى ثَلَاثَيْنِ لَيْلَةً وَأَتَّمَّتَاهَا عِشْرِ﴾**<sup>۱</sup> یعنی دهه اول ذی الحجه. در کتاب‌های اهل سنت دیدم، خودم، در تفاسیرشان، سوره فجر را که تفسیر کردند، درباره آیه **﴿وَلَيَالٍ عِشْرِ﴾**<sup>۲</sup> نوشتند، این ده شب، ده شب محرم است، دهه اول. ولی اسم هیچ ماهی را در قرآن نبرده، غیر از رمضان. **﴿شَهْرُ رَمَضَانَ﴾**<sup>۳</sup> در سوره بقره است، «شَهْرُ رَمَضَانَ». پیکرش معلوم شد که یک ماه زمانی است. یک قالب معین است.

## روح رمضان

اما روح رمضان چیست؟ این را ما دورنمایی می‌توانیم بفهمیم. اما اگر در مقام فهم حقیقتش برآییم، امکان ندارد. روح ماه رمضان چیست؟ روح رمضان. چه روحی! این روح در هیچ ماهی نیست، هیچ. یقین بدانید. این را ما چهل سال است داریم می‌خوانیم، اما متوجه نشدمیم، **«وَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي»** این روح ماه رمضان است، **«عَظَمَتْهُ وَ كَرَّمَهُ وَ شَرَفَتْهُ وَ فَضَّلَتْهُ عَلَى الشُّهُورِ»**، این یک روح چهاربعدی دارد پیش تو، و این روح چهاربعدی را هم خودت برای رمضان ساختی. این روح چهاربعدی، یکی روح عظمت است، یکی روح کرامت، یکی روح شرافت و یکی روح فضیلت. این روح چهار بعدی ماه رمضان است. دقت بفرمایید عظمت، کرامت، شرافت و فضیلت، چهار حقیقت روحی زنده، نزد پروردگار است. زنده. چیزی که زنده است پیش پروردگار، بقاء و دوام دارد. شما به توفیق پروردگار، در مدت یک ماه در ارتباط با قالب رمضان هستید. قالب با قاف یعنی جسمش، یعنی ظاهرش. اگر در این یک ماه، ضیافت الهی را تحقق بدھید. ضیافت الهی چیست؟

۱. اعراف: ۱۴۲. **﴿وَأَعْنَامُوسَى ثَلَاثَيْنِ لَيْلَةً وَأَتَّمَّتَاهَا عِشْرِ فَتَرْمِيقَاتُ رَبِّ الْأَزْعَمَ لِيَلَمَّوْ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَرُونَ أَخْلُقْنِي فِي قَوْنِي وَأَصْبِحْ وَلَائِئِنْ سَبِيلَ الْمُقْسِدِينَ﴾.**

۲. فجر: ۲.

۳. بقره: ۱۸۵.

## جلسه دوم / رمضان موجودی دارای جسم، شعور و نطق

عنایت کید. این روایت را تقریباً اغلب کتاب‌های مهم نقل کردند. یک روز به ماه رمضان مانده بود یا روز اول بود. پیغمبر ﷺ به جابر بن عبد الله انصاری فرمود: «یا جابر! هذا<sup>۱</sup> اشاره کرد، یعنی این موجود است، قالب دارد. «هذا شهْرُ رَمَضَانَ مَنْ صَامَ نَهَارَهُ» کسی که روزهای ماه رمضان را روزه بگیرد. شما گرفتید. «وَ قَامَ وِزْدًا مِنْ لَيْلِهٖ»، بخشی از شب‌های ماه رمضان را به عبادت قیام بکند. همان سحری خوردن‌تان عبادت است. خیلی فشار دینی برای تان نیاورم. همین که بیدار می‌شوید و سحری لله می‌خورید، عبادت است. حالا اگر دلتان خواست، به این عبادت یازده رکعت نماز شب هم اضافه کنید، که به قول قرآن می‌شود «وَرْ عَلَى قُرْبٍ»<sup>۲</sup>، «وَ قَامَ وِزْدًا مِنْ لَيْلِهٖ»، روزش را روزه بدارد، بخشی از شب را بیدار باشد جابر، نه همه شب را. دین، دین آسان است. من یک کتابی جدیداً نوشتیم، ده بیست روز است بیرون آمد، حدود سیصد صفحه است، به نام «اسلام دین آسان». بخشی از شب را، برای عبادت بلند شود. همان بیدار شدن و سحری خوردن و نیت روزه، خودش عبادت است. حالا اگر دلتان خواست «نُورٌ عَلَى نُورٍ»ش کنید که چه بهتر. روزه آسان است. آن یک تکه سحر هم آسان است. از اینجا به بعد اینجوری به ماه رمضان وصل بشوید. «وَ عَفَّ بَطْنُهٖ» دروازه شکم که دهان است، به روی خوردن هر حرامی قفل بشود، اینجا نقطه اتصال قوی به روح ماه رمضان است، نه به جسمش. اتصال جسمی که با همین روزهای که گرفتیم فراهم شده.

«عَفَّ بَطْنُهٖ»، دروازه شکم را که دهان است، به روی هر چه خوردنی حرام است، منظور از حرام نه فقط مشروبات الکلی و گوشت خوک و چیزهای دیگر است، حرام یعنی مال غصبی، مال رشو، مال حق زن و بچه، حق پدر و مادر، ارث خواهر و برادر. حرام.

۱. الکافی، ج ۴، ص ۸۷ عن أبي جعفر<sup>ع</sup> قال: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِجَابِرٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ يَا جَابِرُ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ مَنْ صَامَ نَهَارَهُ وَ قَامَ وِزْدًا مِنْ لَيْلِهٖ وَ عَفَّ بَطْنُهٖ وَ فَرْجُهُ وَ كَفَ لِسَانَهُ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَخُروجِهِ مِنَ الشَّهْرِ فَقَالَ جَابِرٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَحْسَنَ هَذَا الْحَدِيثَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَا جَابِرُ وَ مَا أَشَدَّ هَذِهِ الشُّرُوطَ».

۲. نور: ۳۵



«عَفَّ بَطْنُهُ وَ فَرِجُهُ» جابر، شهوتش در ماه رمضان جفتکاندازی نکند. خودش را نگهدارد، نگوید حالا روز نمی‌شود رفت دنبال کارهایی، شب که بشود می‌رویم، نه، این فایده‌ای ندارد.  
«عَفَّ بَطْنُهُ وَ فَرِجُهُ».

«وَ كَفَ لِسَانَهُ» زبانش را از هر چه سخن بیهوده است نگهدارد.  
«خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ»، با یک چنین روزه‌ای هر چه گناه در این پنجاه شصت سال عمر، بین خودش و خدا به گردنش است، خدا او را از آن گناهان پاک بیرون می‌آورد. یعنی روز قیامت، روایت است، روایت مهمی است، پرونده را که دستش می‌دهند می‌خواند، به خودش می‌گوید این برای من نیست. بهش می‌گویند چرا گیج هستی؟ می‌گوید این پرونده من نیست، من از پانزده سالگی تا مدت عمرم، سی هزار گناه دارم، آنها کجاست؟ خطاب می‌رسد بنده من همچ را چشم پوشیدم. بله پرونده برای خودت است، اما من چشم پوشیدم. یک راه چشم پوشی خدا برای گناهان اول عمر ما تا ماه رمضان امسالمان، همین شرایط معنوی روزه است. «عَفَّ بَطْنُهُ وَ فَرِجُهُ وَ كَفَ لِسَانَهُ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَحْرُوجِهِ مِنَ الشَّهْرِ» پاکی پرونده‌اش از گناهان، مثل روزی می‌شود که از ماه رمضان می‌آید بیرون. پاک، با عفت شکم، با عفت شهوت، با حفظ زبان. شما وقتی قیامت وارد می‌شوید می‌بینید که تکریم‌تان می‌کنند، یعنی به ملائکه می‌گویند برو سلام بهش بده **﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْنَكُمْ﴾**<sup>۱</sup> تکریم‌تان می‌کنند. احترام! تشریف برایتان قائل می‌شوند، یعنی به عنوان بنده شریف پروردگار نشانت می‌دهند.

«عَظِيمَتْهُ» تعظیمت هم می‌کنند. یعنی ملائکه دست به سینه بدرقه‌ات می‌کنند تا دم در بهشت، بعد از جانب خدا بہت می‌گویند **﴿إذْخُلُوهَا إِسْلَامٌ أَمْنِينَ﴾**<sup>۲</sup>

۱. رعد: ۲۳ و ۲۴.

۲. حجر: ۴۶.



## جلسه دوم / رمضان موجودی دارای جسم، شعور و نطق

«وَفَضْلَتُهُ» شیعیان ما اهل بیت، در قیامت از کل انسان‌های تاریخ یک سر و گردن برتر و با فضیلت‌تر هستند. این ماه مبارک رمضان است. این قالب رمضان و روح رمضان است.

### زبان رمضان

اما زبان رمضان چیست؟ رمضان نطق هم دارد. عجب زبانی خدا بهش داده! عجب زبانی! این زبان را از زمان آدم تا حالا به کی داده؟ از حالا تا قیامت به کی می‌دهد؟ به هیچکس. حالا از قرآن زبان ماه رمضان را بیینید. **﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ﴾**<sup>۱</sup> این متن قران است. زبان ماه رمضان، قران است. حالا باید گوشم را بگذارم کنار زبان ماه رمضان، «**هُدًى لِّلنَّاسِ**» که من را وارد صراط مستقیم می‌کند، «وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ» روشنگری کند برای من، ترازوی سنجش حق و باطل را بدهد دست من. این زبان ماه رمضان است.

آن چهار حقیقت روح ما رمضان است، یک ماه قالب ماه رمضان است. ما زمان ماه رمضان را درک می‌کنیم، این چهار روحیه عظیم ماه رمضان را در حدی که برایمان بیان بکنند، به صورت دورنمایی، می‌فهمیم، زبانش هم که قران مجید است، باز کن بخوان، با تو حرف می‌زنند. حرفم تمام.



.۱۸۵. ۱. بقره:



جلسه سوم

معیار و میزان الی در

ارزیابی های انسان



یکی از عادات همه انسان‌ها، بی‌استثناء، ارزیابی در امور است. آیا انسان‌ها در ارزیابی نسبت به امور اشتباه نمی‌کنند؟ فکرشان به خطای دچار نمی‌شود؟ تجربه تاریخ و تجربه خود ما که یکی از بالاترین دلائل تجربه هست، نشان داده و نشان می‌دهد که انسان‌ها در ارزیابی یقیناً دچار اشتباه و خطای شوند. و اگر دنبال این اشتباه و خطای حرکت کنند و براساس ارزیابی‌شان کاری انجام بدهند و قدمی بردارند، زیان می‌کنند، خسارت می‌بینند. گاهی این خسارت‌ها قابل جبران است و گاهی هم قابل جبران نیست. مخصوصاً وقتی که خسارت می‌کشد به قیامت، و در قیامت هم جای جبران وجود ندارد. این کلی مسئله.

مسئله دوم خداوندی که به بندگانش مهریان است، لطف دارد و صاحب احسان و کرم است، و این روحیه ارزیابی را خودش به بندگانش داده، آیا برای اینکه بندگانش در ارزیابی‌هایشان در کار، کسب، ازدواج، اخلاق، برخورد، دنیا و آخرتشان دچار خطای نشوند، ترازویی، معیاری، میزانی برای تشخیص ارزیابی، که بندهاش بفهمد این ارزیابی درست است یا غلط، که اگر غلط است دنبالش نرود و اگر درست است انجام بدهد، قرار داده یا نه رهایشان کرده؟ اوّلاً قرآن مجید می‌فرماید: «أَيْحَسَبُ الْأَنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدِّي»<sup>۱</sup> انسان خیال می‌کند که واقعاً من

۱. قیامه: ۳۶

او را آفریدم و رها کردم؟ اگر یک همچنین خیالی می‌کنده، این خیال، خیال و سراب است. هیچ پشتوانه علمی و منطقی ندارد. یک وقت بحث علم است، بحث یقین است، بحث احتمال نزدیک به یقین است، خب این‌ها پرونده‌های مثبت جداگانه‌ای دارد یک وقت بحث خیال است. این خیال را پروردگار عالم قبول ندارد. چون پشتوانه‌ای ندارد. یک چیزی از درون به ذهن من خورده، یا با چشمم جریاناتی را دیدم و از آن جریانات یک خیال به ذهن من می‌خورد و من یک مطلبی را خیال می‌کنم.

قرآن مجید می‌فرماید خدا انسان را رها نگذاشته. اهل ارزیابی هستی، حق،<sup>۱</sup> است که ارزیابی کنی. نمی‌شود که سرمایه‌های درونت را به تعطیلی بکشی. باشد، ارزیابی بکن. اما یک محبتی که به تو کردم، محبت ویژه است، برای اینکه بدانی این نوع ارزیابی تو درست است یا غلط است، یک معیارهایی یک میزان‌هایی یک خطکش‌هایی را یک شاقول‌هایی را برایت قرار دادم که تو ارزیابی‌ات را انجام بدی. ولی برای اینکه ضرر نکنی، غلط و درست بودن ارزیابی‌ات را با این میزان‌های قرار داده شده من بسنج. این که خیلی راهنمایی حکیمانه‌ای است این که صدرصد به سود همه ماست که من ارزیابی‌هایم را بدون سنجیدن با میزان‌های الهی درهیچ امری به کار نگیرم.

## وحی معیاری برای ارزیابی‌های انسان

یکی از این میزان‌ها وحی است، که از زمان آدم بوده. قرآن مجید درباره تورات می‌گوید: این توراتی که من آن زمان به موسی دادم **﴿هُدٰى﴾**<sup>۲</sup> هدایتگر مردم در همه امور بوده، ارزیابی‌هایشان را هم هدایت می‌کرده. یعنی بیا خودت را با تورات روپرتو کن. در آن کاری که می‌خواهی ارزیابی‌ات را عمل بکنی ارزیابی‌ات را به تورات ارائه کن. تورات کاملاً نشان می‌دهد ارزیابی‌ات درست است برو انجام بده، یا ارزیابی‌ات غلط است انجام نده. یعنی درب



منفعت به رویت باز باشد، درب ضرر را هم خودت به روی خودت بیند. انجیل، زبور و صحف ابراهیم هم همین گونه است.

## قرآن کامل‌ترین معیار برای ارزیابی‌های انسان

کامل‌ترین میزان الهی برای شناخت سلامت و نادرستی ارزیابی، قرآن مجید است. این یک میزان و ترازو است. خیلی جالب است که در آیه هشتم سوره اعراف<sup>۱</sup> می‌گوید روز قیامت کل حرکات دوران عمر شما را جلوی چشمندان با قرآن خودم ارزیابی می‌کنم. این آیه را دیدید؟ در حال خواندن قرآن در ماه مبارک رمضان به این آیه توجه کردید؟ «وَالْوَزْنُ» یعنی معیار، ترازو، خط کش، شاقول من، «يَوْمَئِنِ» در روز قیامت «الْحَقُّ» است و حق در اینجا به معنای قرآن است. خیلی سریع، «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»<sup>۲</sup> هشتاد سال حرکات برون و درونتان را با این معیار و شاقول ارزیابی می‌کنم. سریع. «فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ» اگر کل حرکات بیرون و درونت با قرآن هماهنگ بود، «فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» پیروز شدی، رستگار شدی، نجات پیدا کردی. «وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ»<sup>۳</sup> اگر اعمال برون و درون دوران عمرت با قرآن نخواند، هماهنگی نداشت، یعنی این ترازوی من سنگینی نشان نداد، همچ سبکی و بیهودگی نشان داد، «فَأُولَئِكَ الَّذِينَ حَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ» خسارت می‌کنند، چون به آیات من ظلم کردند. یعنی نیامند در دنیا ارزیابی‌ها و سایر کارهای شان را با قرآن من بسنجند تا بفهمند درست است یا غلط. این یک ترازوی خدا. یک میزان خدا.

۱. «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِنِ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

۲. غافر: ۱۷.

۳. اعراف: ۹. «وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ حَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ».

## انبياء ﷺ معياري برای ارزیابی های انسان

ترازو و ميزان ديگر پورودگار پيغمبر ﷺ است. **﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾**<sup>۱</sup> پيغمبر من برای شما سرمشق است، کل برنامه هایش معيار، شاقول، ترازوی و ميزان من است. با زن و بچهات چطوري می خواهی زندگی کنی؟ با عروس و دامادت، با نوه هایت، با مردم، با قوم و خویش هایت، با پدر و مادرت چطور می خواهی زندگی کنی؟ خودت را با پيغمبر ﷺ ميزان گيری کن. عمومی پيغمبر ﷺ بي دين بود، پيغمبر ﷺ رابطه اش را بعد از اتمام حجت با او، قطع کرد. سیاه جبسی با تقوا بود، موذن حکومت پيغمبر ﷺ شد. بین پيغمبر ﷺ چگونه رفتار می کند.

پيغمبر ﷺ با خديجه کبری ﷺ ازدواج کرد. اولین ازدواج حضرت خديجه ﷺ بود. اينهايي که می نويسند، يا روی منبرها می گويند خديجه ﷺ قبلاً دو تا ازدواج کرده بود، نه محقق هستند و نه مراجعه کرده به کتب اصيل. اينها نمی دانند که اين دو تا شوهری که برای خديجه پاک ﷺ، از بت پرستان ملعون نجس تراشيدند، برای كتاب های قرن سوم به بعد است، که شاگردان مكتب سقيفه ساختند. خديجه کبری ﷺ سال ها در ارتباط با دو مشرك کافر بت پرستان نجس باشد و بعد رحم او آمادگی پوروش سيدة نساء العالمين را داشته باشد؟ مگر رحمی که چند سال آن هم با دو شوهر به ناپاکی کفر و شرك آلوده شده، جاي پوروش صديقه کبری ﷺ است.

شما اين جمله را که از سه چهار سالگی تان يا شنيدید يا خوانديد، در زيارت وارت، **«أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِحَةِ»**، حسين جان گواهي می دهم، چون آيات و روایات برایم ثابت می کند، که تو نوری در صلب های بسيار با ارزش بودی تا زمان آدم، صلب ها از زمان آدم نور تو را انتقال داده، انتقال داده تا به ابراهيم ﷺ رسیده، بعد به اسماعيل ﷺ.

۱. احزاب: ۲۱. **﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾**.

### جلسه سوم / معیار و میزان الهی در ارزیابی‌های انسان

رسیده، بعد به پیغمبر ﷺ رسیده بعد به امیرالمؤمنین ؓ رسیده، «وَالْأَرْحَامُ الْمُطَهَّرَةُ»، و در رحم‌های پاک از هر آلودگی، نور تو عبور کرد تا از مشرق رحم صدیقه کبری ؓ طلوع کرد.

در ارزیابی مسائلی هم که می‌خواهیم برای مردم بگوییم، باید قرآن مجید و پیغمبر اکرم ؓ را ملاک قرار بدهیم. ببینیم ارزیابی ما درست است؟ این داستان‌ها درست است؟ دو شوهر کردن خدیجه ؓ، آن هم به کفار نجیس بتپرست، درست است؟ حالا ببینیم پیغمبر اکرم ؓ با این خانم که یک مقدار از خودش بزرگتر بود، حالا یا پانزده سال یا ده سال، یک مقدار، چگونه رفتار کرد. چند سال با هم زن و شوهر بودند؟ از قبل از بعثت، یعنی پانزده سال مانده بود تا خداوند بعثت حضرت را آشکار کند، ازدواج کردند تا سال هشتم بعثت.

آیا یک بار در کتابی نقل شده که پیغمبر ﷺ خدیجه کبری ؓ را، به قول ما تهرانی‌ها، سرکوفت بدهد؟ بگویید خانم چه می‌گویی، منت ما را هم بکش که ما با این قیافه و با این هیکل و با این زیبایی، در سن بیست و پنج سالگی در اوج جوانی آمدیم با یک خانمی ازدواج کردیم که ده سال از ما بزرگتر بوده، یا پانزده سال از ما بزرگتر بوده. خیلی هم از ما ممنون باش. خیلی هم از ما متشرک باش. حالا یک خانمی را پسندیدم، دو سال از این جوان بزرگتر است ولی خانم بسیار بزرگوار، پاکدامن، درستکار، این نباید تا آخر عمر در خانواده سرکوفت بخورد. حرام است. این هجوم به شخصیت این خانم است. این اخلاق و رفتار پیغمبر ﷺ است.

یک رفتارش هم خیلی مهم است، این است که به احدي بی محلی نمی‌کرد، هیچ کس را سبک نمی‌دانست. مثلاً یک نفر بباید یک اظهار نظری بکند، و پیغمبر ﷺ با شکل دهان به دیگران بفهماند که چیزی نیست، واسه خودش دارد می‌گوید. چیزی نیست. یک وقت پرده می‌رود کنار، آدم می‌بیند آن کسی را که با لب و دهان کج کردن اشاره کرد که چیزی نیست، ارزشی ندارد، یک کسی از آب درآمد که آدم تا قیامت باید خجالتش را بکشد.



## داستانی از حاج ملاهادی سبزواری ﷺ

نیبره حاج ملاهادی سبزواری ﷺ، فیلسوف قرن سیزدهم، علاوه بر فیلسوف، فقیه، عالم، عارف، زاهد، متخلّق به اخلاق، برای خودم گفت، گفت مادربزرگ من، که خانم حاج ملاهادی سبزواری ﷺ بود، با شوهرش مستطیع بودند از سبزوار رفتند بندرعباس، یعنی از سبزوار با مرکب‌های حیوانی از جاده‌های کوهستانی، آمدند فردوس و طبس و جاده یزد و کرمان و بندرعباس. بعد با کشتی‌های بادی آن زمان، رفتند مکه. در راه برگشت، مادربزرگم مريض شد و از دنيا رفت. آن وقت‌ها هم حمل جنازه مشکل بود، در همان مناطق جنوب ايران دفنش کردند. خود ملاهادی ﷺ از بندر عباس آمد کرمان. همسرمرده، داغدیده، پول خرجی سفر هم تمام شده. يك بقچه معمولی دارد که اثاث‌هایش در آن است، آمد در مدرسه کرمان که حوزه علمیه بود. چون عمامه‌اش شبیه عمامه طبیعی روحانیون نبود و به صورت همان کشاورزهای سبزوار و خراسان می‌بست، اگه کسی نمی‌شناختش، بو نمی‌برد که آخوند است. به خادم مدرسه گفت اینجا يك جا به من می‌دهی؟ من مسافر هستم کسی را ندارم. غریب هستم. گفت آقا این مدرسه شرطش این است که یا طلبه شب بخوابد یا کسی که به طلبه خدمت بکند. گفت من به طلبه خدمت می‌کنم. نگفت من حاج ملاهادی سبزواری هستم. من برای خودم در ايران کسی هستم. ناصرالدین شاه آمده از سبزوار رد شود، از من تقاضای ملاقات کرده من نرفتم. گفت من به طلبه‌ها خدمت می‌کنم. گفت باشد، اگر جارو بر می‌داری اتاق‌ها را تمیز کنی، اگر طلبه‌ها هندوانه و خربزه و نانی خواستند، می‌روی برایشان بخری، اگر توالّت‌ها را می‌شوری، شب رو اینجا بخواب تا با بخش‌نامه جور باشد. سه سال در این مدرسه خادم بود. ما زورمان می‌رسد این کارها را بکنیم؟ ما که می‌گوییم، یعنی جامعه، نه شما بزرگواران. ما تحمل داریم به ما بگویند بالای چشمت ابروست؟ ما تحمل داریم اگر يك نفر جواب سلام ما را نداد از کوره در نرویم؟ ما تحمل داریم برویم خانه، افطار حاضر نباشد، لبخند بزنیم و بگوییم امشب با نان و پنیر افطار می‌کنیم؟ ما چقدر تحمل داریم؟ این چقدر تحمل است که چهره معروف کشور در علم و زهد و تقوا سه سال

اتاق طلبه جارو کند، برایشان خرید کند، دستشویی‌ها را تمیز کند، آن هم دستشویی‌های آن زمان که سرامیک نبود. در این سه سال، خادم بهش گفت تو زن نداری؟ بچه نداری؟ گفت زنم در مسیر سفر مُرد. گفت من یک دختر دارم، می‌خواهی با او ازدواج کنی؟ گفت بله وقتی خودت دلت می‌خواهد. آی خدا یک خادم به من پیشنهاد دخترش را می‌کند. درست است دلش را بشکنم؟ بیایم برای رضای تو با این دختر خادم ازدواج کنم. بگوییم نه، نکند عاشق رفتار من شده باشد دلش می‌خواهد دامادش باشم، بگوییم نه، اصلاً نمی‌توانم دل بندگان تو را بشکنم. ابداً. گفت آره. چهار تا بچه هم خدا از این دختر خادم بهش داد، دو تایشان فیلسوف و حکیم، دو تا دختر هم بسیار با کرامت، که حالا نسلشان در سبزوار و جاهای دیگر پراکنده است.

یک روز مرجع تقليد استان کرمان، مرحوم آیت‌الله آقا سید جواد کرمانی، در مدرس مدرسه دارد کتاب خود حاج ملاهادی رحمه‌الله، یعنی منظومه حکمت، را به طلبها درس می‌دهد. کتاب آدمی که رفته در لباس خادمی و توالیت‌شوری. الله اکبر از مؤمن بودن، از بردبار بودن، از باتقوا بودن. چقدر خوب بود این هفتاد میلیون جمعیت، حالا به تناسب ظرفیت‌شان، این اخلاق‌ها را داشتند! چقدر خوب بود! دیگر در خانواده‌ها دعوا نمی‌شد، دیگر بیرون دعوا نمی‌شد، دیگر مال مردم را نمی‌خوردند، زمین مردم را نمی‌بردند، روز روشن میلیاردی از مال این ملت مظلوم نمی‌زدیدند. چقدر خوب می‌شد!

پاییز است. حاجی برگ‌های ریخته شده روی زمین را جارو می‌کند. به درس که رسید یک خردۀ جارو زدنش را کند کرد، دید این بزرگ مرد فلسفه و دانش در کرمان، یک جای کتاب را اشتباه می‌گوید، که مراد حاجی این نیست. همینطوری که جارو دستش بود سرش را بلند کرد گفت استاد، به نظرتان، نگفت اشتباه داری می‌کنی، گفت به نظرتان اگر این مطلب را این‌گونه بیان کنید، بهتر نیست؟ گفت جارویت را بکش. گفت چشم. حالا کار به جایی رسیده که یک خادم بی‌سواد مدرسه به کتاب منظومه حکمت فیلسوف بزرگ، حاج ملاهادی سبزواری رحمه‌الله، ایراد می‌کند. برو آقا جارویت را بکش، تو را چه به این کارها، تو کی هستی که در علم نظر بدھی، برو. دوباره خم شد جارو را شروع کرد. ما این قدر



تحمل داریم یا نه؟ مگر نمی‌خواهیم خدا ما را در قیامت تحمل کند، پس تحمل داشته

باشیم. نمی‌خواهیم؟

حاجی آمد به خادم گفت من که برای استان کرمان نیستم، من برای حدودهای خراسان هستم. نگفت برای سبزوار هستم. می‌خواهم بروم، دیگر دلم برای قوم و خویش‌هایم، خالله‌هایم، عموها هایم، عمه‌هایم، تنگ شده. می‌خواهم زن و همسرم را ببرم. گفت ببر. زن شرعیات است. تو هم داماد با افتخاری برای من هستی. نمی‌دانم وقتی خادم مُرد، فهمید که این کی بود که دامادش شد؟ آمد سبزوار. خب دید و بازدید حج تمام شد. بعد از سه سال، درس را شروع کرد.

آن روز سبزوار شده بود مرکز علم. از همه جای ایران به خاطر حاجی طلبه می‌رفت دو تا طلبه هم از کرمان، فقه و اصول و کلامشان تمام شد، با هم قرار گذاشتند بروند سبزوار، پنج شش سال پیش حاجی حکمت بخوانند. از کرمان راه افتادند آمدنده و آمدنده، بیابان‌ها، کویرها، رسیدند سبزوار. یک جایی را موقت گرفتند، بقچه‌شان را گذاشتند و صبح آمدنده برای درس. از در مدرس که وارد شدند، پر از طلبه بود. ناگهان دیدند این همان است که سه سال برگ‌ها را جارو می‌کرد، توالتها را می‌شست، برای ما خرید می‌کرد. اصلاً دیوانه شدند، ماتشان برده بود. حاجی که سرش در درس بود و خیلی درس را با هیجان روحی می‌گفت و گاهی با اشک چشم، یک مرتبه سرش را بلند کرد و دید دو تا طلبه ایستادند، دید اے، دو تا طلبه برای کرمان هستند که سه سال آن‌ها را می‌دید. گفت آقایان راه بدنه‌ند، مسافر داریم، تشریف بیاورید جلو. دو تا طلبه آمدنده، زانو زدند. گفت سوگندتان می‌دهم که داستان کرمان من را اینجا برای احدي نقل نکنید.

اینها خودشان را با **﴿لَكُفَّيْرَ رَسُولِ اللَّهِ أَسْوَأُهُوَّ حَسَنَةٌ﴾**<sup>۱</sup> ارزیابی کردند. خودشان را با قرآن ارزیابی کردند. نیامندن جدا هر چیزی را ارزیابی کنند، بدون اینکه بفهمند ارزیابی‌شان درست است یا غلط، این کار را نکردند.

۱. احزاب: ۲۱. **﴿لَقَدْ كَانَ لَكُوفِيْرَ رَسُولِ اللَّهِ أَسْوَأُهُوَّ حَسَنَةٌ مَّنْ كَانَ يَنْجُوُ اللَّهُ وَالْيَوْمَ الْآخِرُ وَذَكَرَ اللَّهَ كَبِيرًا﴾**

## ائمه علیهم السلام معیاری برای ارزیابی‌های انسان

در حرم نجف، خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام، زیاد می‌خوانید «السلام علی میزان الاعمال»، علی جان خدا تو را گذاشته که مردم همه ارزیابی‌هایشان را با تو بسنجند، با رفتار تو با اخلاق تو با اعمال تو.

اگر هم خودمان بلد نیستیم بسنجیم، عالم ربانی هست، در قم، مشهد، نجف، تهران، شیراز. بالاخره همه جا عالمانی داریم، گرچه کم هستند که مسلط به قرآن و نبوت و وارد به میزان بودن اهل بیت علیهم السلام هستند. آدم باید از آنها بپرسد. آقا من در این کار، این ارزیابی را کردم، می‌خواهم واردش بشوم، درست است یا نه؟

امام مجتبی علیه السلام یک لباس نو پوشیدند. امام علیه السلام کشاورزی داشت، خب یک لباس نو خیلی خوبی خریدند و پوشیدند، یک شمشیر خوبی هم حمایل کمر کردند، سوار بر یک مرکب سرزنه با نشاط، وارد خیابان یا کوچه شدند. یک یهودی تهیدستِ فقیر ندار گدا، پابرنه، لباس کهنه، آستین پاره، امام مجتبی علیه السلام را با این وضع دید. چه لباسی! چه شمشیری! چه مرکبی! آمد جلوی اسب حضرت مجتبی علیه السلام ایستاد و حرکت اسب را متوقف کرد. خوب گوش بدھید. گفت: که آقا به من انصاف بده، امام مجتبی علیه السلام فرمود: به چی تو انصاف بدهم؟ گفت: به این وضع من، که جدت پیغمبر مصطفی علیه السلام گفته: «الدُّنْيَا سَجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ»<sup>۱</sup> دنیا برای مؤمن زندان است برای کافر بهشت است. با این لباست، با این مرکب و شمشیرت، با این وضع خوب و خانه و زندگی ات، دنیا برای تو زندان است؟! من نان ندارم بخورم، پول ندارم کفش بخرم، چند سال است پیراهنم را عوض نکردم از بی‌پولی، دنیا برای من بهشت است؟

امام مجتبی علیه السلام دیدند این یهودی فقیر در ارزیابی این روایت خیلی دچار اشتباه است. ببینید آدم ظاهر را که می‌بیند، دنبال آن ترازوها هم نمی‌رود، بر اثر دید ظاهری در ارزیابی به

۱. تحف العقول، ص ۵۳.

شدت دچار اشتباه می‌شود. یک وقت می‌آید به امام علیه السلام می‌گوید، من عمق حرف یهودی را می‌گویم، به امام علیه السلام می‌گوید بی‌انصاف، در حق من انصاف بد، جدّت می‌گوید: «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ» دنیا زندان مؤمن است «وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ» بهشت کافر است. تو واقعاً در زندان هستی؟ من در بهشت هستم؟ امام مجتبی علیه السلام با یک محبتی ارزیابی غلط او را تصحیح کرد، درست کرد. «أَوْضَحَ لِلَّهُودِيِّ» برای یهودی خطای ارزیابی او را روشن کرد. «قَالَ يَا شَيْخُ» پیرمرد اگر دقت کنی در «مَا أَعْدَ اللَّهُ لِي وَ لِلْمُؤْمِنِينَ فِي الدَّارِ الْآخِرَةِ»، اگر در آنچه که خدا برای من و مردم با ایمان در آخرت آماده کرده، دقت کنی، می‌بینی که «مِمَّا لَا عَيْنٌ رَأَتُ» هیچ چشمی آن‌ها را ندیده، «وَ لَا أَذْنُ سَمِعَتْ» اصلاً به گوش کسی هم نرسیده این نعمت‌های آخرتی، «لَعِلْمَتَ أَنِّي قَبْلَ اِنْتِقَالِي إِلَيْهِ» می‌فهمی که من پیش از مردنم و رفتنم به عالم آخرت، «فِي هَذِهِ الدُّنْيَا فِي سِجْنٍ» من در دنیا، زندان هستم. «سِجْنٌ ضَنْكٌ» زندان تنگ. اگر مسائل مربوط به من و مؤمنین را در آخرت بفهمی، خوب یقین می‌کنی که من در زندان هستم آن هم زندان تنگ. «وَ لَوْ نَظَرْتَ إِلَى مَا أَعْدَ اللَّهُ لَكَ وَ لِكُلِّ كَافِرٍ» و اگر دقت کنی آنچه را که خدا برای تو و برای کافران قرار داده، «فِي الدَّارِ الْآخِرَةِ مِنْ سَعِيرِ نَارِ الْجَحِيمِ» از آتش برافروخته دوزخ «وَ نَكَالُ الْعَذَابِ» و شکنجه‌های سخت جهنم، که دائمی است، «لَرَأَيْتَ» می‌فهمی «أَنَّكَ قَبْلَ مَصِيرِكَ إِلَيْهِ»، پیش از آنکه بمیری، «الآنَ فِي جَنَّةٍ وَاسِعَةٍ وَ نِعْمَةٍ جَامِعَةٍ». می‌فهمی با همین وضع در یک بهشت وسیع و یک بهشت کاملی هستی.<sup>۱</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۶. «... فَاسْتَوْقَفَ الْحَسَنُ وَ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْصِفْيِي فَقَالَ يَا أَيَّ شَيْءٍ فَقَالَ جَدُّكَ يَقُولُ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ وَ أَنْتَ مُؤْمِنٌ وَ أَنَا كَافِرٌ فَمَا أَرِي الدُّنْيَا إِلَّا جَنَّةٌ تَنَعَّمُ بِهَا وَ تَسْتَلِدُ بِهَا وَ مَا أَرَاهَا إِلَّا سِجْنًا لِي قَدْ أَهْلَكَتِي ضُرُّهَا وَ أَثْقَنَتِي فَقْرُهَا فَلَمَّا سَمِعَ الْحَسَنُ كَلَامَهُ أَشْرَقَ عَلَيْهِ نُورُ التَّائِيدِ وَ اسْتَخْرَجَ الْجَوَابَ بِفَهْمِهِ مِنْ خَزَانَةِ عِلْمِهِ وَ أَوْضَحَ لِلَّهُودِيِّ

چند تا آیه راجع به بهشت برای مومنین و عذاب برای کافرین بخوانم، حرفم تمام.

﴿إِنَّمَا الْأَنْوَارُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ هُنَّ أَشْكَافُ حَدِيثِ الْقَاتِلَيَّةِ﴾<sup>۱</sup> حبیب من خبر روز قیامت بهت رسیده؟

﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ حَمِيشَةٌ﴾<sup>۲</sup> یک عده‌ای در قیامت در کمال ذلت، پستی، بیچارگی و بدبخشی هستند.

﴿عَالِمَةٌ تَأْصِيْبَةٌ﴾<sup>۳</sup> هر چی در دنیا زحمت کشیدند، اصلاً سودی بهشان نداد کاری برایشان نکرد، گذاشتند و مردند.

﴿صَنْلَى نَارًا حَامِيَّةً﴾<sup>۴</sup> اینها قیامت وارد دوزخی می‌شوند که آتشش را من افروختم.

﴿سُقَّى مِنْ عَيْنٍ مَاءَ اِيَّيَّةً﴾<sup>۵</sup> از آب جوش به زور در حلقشان می‌ریزم، چون خودشان نمی‌خواهند بخورند.

﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرَبِ﴾<sup>۶</sup> غذایشان در جهنم یک گیاهی است پر از تیغ، که آتش جهنم نمی‌تواند بسوزاندش، این را باید در دهانشان بگذارند، بجوند و بخورند.

﴿لَا يَسْمِنُ وَلَا يَغْنِي مِنْ جُوعٍ﴾<sup>۷</sup> نه این غذا از گرسنگی نجاتشان می‌دهد و نه آن آب از تشنگی.

﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ

→

خطاء ظهير و خطل زعمه و قال يا شيخ لو نظرت إلى ما أعد الله لي و للمؤمنين في الدار الآخرة مما لا عين رأت و لا أذن سمعت لعلمت أي قبل انتقالي إله في هذه الدنيا في سجين ضنك و لو نظرت إلى ما أعد الله لك و لكل كافر في الدار الآخرة من سعير نار الجحيم و نكال العذاب المقيم لرأيت أنك قبل مصيرك إله الآن في جنة واسعة و نعمة جامعه.

.۱. غاشیه:

.۲. غاشیه:

.۳. غاشیه:

.۴. غاشیه:

.۵. غاشیه:

ع. غاشیه:

.۷. غاشیه:



نَاعِمَةُ<sup>۱</sup> یک عده‌ای هم در قیامت چهره‌شان شاد است، مثل گل. «فِي جَنَّةٍ عَالِيَّةٍ»<sup>۲</sup> در بهشت‌های بسیار پر قیمت هستند «لُسْعِيَّهَا رَاضِيَّةٌ»<sup>۳</sup> وقتی اعمال دوره عمرشان را ارزیابی می‌کنند، خوششان می‌آید. «لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَّةً»<sup>۴</sup> در بهشت یک سخن بیهوده به گوششان نمی‌خورد. «فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَّةٌ»<sup>۵</sup> چشم‌های عجیبی در بهشت جاری است. «فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ»<sup>۶</sup> تخت‌های را برای نشستن، خودم برایشان آماده کرد. «وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ»<sup>۷</sup> لیوان‌ها و فنجان‌هایی را خودم قرار دادم برای آب خوردنشان. «وَفُرُشٌ مَرْفُوعَةٌ»<sup>۸</sup> تخت‌های بلند که مشرف به همه جاست برایشان گذاشت. «وَتَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ»<sup>۹</sup> و متکاها‌یی که به هم چیده شده تا تکیه بدهنند. «وَزَرَائِيٌّ مَبْثُوثَةٌ»<sup>۱۰</sup>، تمام فرش‌های روی تخت‌هایشان با نخ طلا بافته شده. گفت یهودی اینجا برای تو بهشت است، و برای ما نسبت به نعمت‌های آخرت زندان است.

خلاصه این که، خداوند نیروی ارزیابی به تمام بندگانش داده، ولی از زمان آدم تا حالا ثابت شده که بندگانش در این ارزیابی‌ها اکثراً اشتباه و خطأ می‌کنند و به غلط می‌روند. پروردگار

۱. غاشیه: ۸.
۲. غاشیه: ۱۰.
۳. غاشیه: ۹.
۴. غاشیه: ۱۱.
۵. غاشیه: ۱۲.
۶. غاشیه: ۱۳.
۷. غاشیه: ۱۴.
۸. واقعه: ۳۴.
۹. غاشیه: ۱۵.
۱۰. غاشیه: ۱۶.



## جلسه سوم / معیار و میزان الهی در ارزیابی‌های انسان

ارحم الرحيمين، برای اینکه بندگانش در ارزیابی‌هایشان به اشتباه نیفتند و ضرر نکنند، سه تا ترازو قرار داد. وحی، نبوت، ائمه علیهم السلام

### دعا

الهی فهم معارف اهل بيت علیهم السلام را به ما بچشان.

الهی دنيا و آخرت دست ما را بگير.

الهی گذشتگان ما و شهدای اخیر دوازده رمضان را غریق رحمت کن.

الهی شر باقیمانده داعش را از سر دنيا کم کن.

الهی اسلام را در همه جيشهها پیروز کن.

الهی در اين روز عيد يك عيدی قيمتی به ما بده و آن هم اين باشد، امام زمان علیه السلام را  
الآن دعاگوی ما و زن و بچه‌های ما قرار بده.





جلسہ چہارم

شکر نعمت ہی خدا



قرآن مجید به نفع همه مردم جهان، تا روز قیامت، نازل شده است. این به نفع همه مردم جهان را ما از طریق «لامی» که سر «لکم»‌ها هست می‌فهمیم. این «لام» لام انتفاع نام دارد. در همه نعمت‌های آسمانی و زمینی هم که انسان را مورد خطاب قرار داده، این «لام» را آورده.

## خورشید منفعتی برای جهانیان

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الْيَلَّ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ﴾<sup>۱</sup> کلمه «سَخَّر» یا فعل «سَخَّر» در این آیات به معنای به کار گرفتن است. معنی آیه این می‌شود خورشید و ماه را و همه ستارگان را به سود شما به کار گرفت. اگر ما بخواهیم اندازه منافع خورشید و ماه و ستارگان را بدانیم، غیرممکن است. من یک گوشه‌ای را برایتان بیان می‌کنم. اینها از زیباترین مسائل قرآن است و نشاط‌آور. خورشید می‌تابد، به زمین آمادگی می‌دهد، عامل سر بیرون آوردن تمام دانه‌های نباتی و گیاهان می‌شود، عامل سبز شدن همه درختان می‌شود، عامل شکوفه‌ها می‌شود، عامل میوه‌ها می‌شود، وقتی تابید و در یک بخشی از زمین علف روئیده شد، حالا درخت‌ها بماند، میوه‌ها و دانه‌های نباتی بماند، فقط برویم



سراغ علف، علف بیابان، یا علف‌های کاشتی مثل یونجه، قرآن مجید می‌فرماید دامها، انعام، گاو، شتر، گوسفند، بز. دامها از این علف‌های بیابان می‌خورند. علف‌ها در شکم این‌ها هضم می‌شود تبدیل به شکمبه می‌شود. دیدید وقتی دام را ذبح می‌کنند و معداهاش را درمی‌آورند، پر است. وقتی معده را خالی می‌کنند جویده‌های علف‌هاست، که سیز هم نیست زرد است، بوی بد هم می‌دهد.

در سوره مبارکه نحل می‌فرماید، از این شکمبه و خون دام برای شما، باز می‌گوید شما، به نفع شما، شیر روان خوش‌گوار تحولی تان می‌دهم.<sup>۱</sup> یعنی یک چیز به شدت اعجاب‌انگیز، که شکمبه زرد بدبو را با خون به شدت قرمز، فشرده می‌کند، فرآورده‌اش می‌کند و از دل این شکمبه زرد متعفن و خون، شیر با رنگ سفید، با مزه خوب، و گوارا برای کام و بدن بیرون می‌آورد. بعد این شیر را می‌برند به بازار، یک عده‌ای خود شیر را می‌خرند و می‌خورند، عده‌ای هم خامه، سرشیر، دوغ، کشك، کره یا روغن‌ش را. این برای شیر دام بود. گوشتیش را هم که دیدید در دنیا چه کار می‌کنند، آبگوشت می‌پزند، کباب برگ و کباب چنجه درست می‌کنند، کباب تابه‌ای درست می‌کنند. روده‌اش را هم سال‌ها به صورت نخ در می‌آورند برای دوختن جاهای جراحی شده. آثاری که در جگر سفید و کبدش هست. آثاری که در پشم گوسفند و شتر، و موی بز هست، مجموع این‌ها را شما از خورشید ببینید. اگر نمی‌تابید که این بساطها به وجود نمی‌آمد.

## معنای شکر

قرآن مجید می‌گوید من خورشید را به نفع شما به کار گرفتم، بعد در آیات متعددی دو سه تا مطلب می‌گوید، وقتی این نعمت‌ها را اسم می‌برد، رو می‌کند به انسان‌ها می‌گوید **﴿أَعْلَمُكُمْ شَكْرُونَ﴾**<sup>۲</sup>، یعنی جای سپاسگزاری ندارد این کارهای من؟ خودتان بلد هستید بتایانید؟

۱. نحل: ععر **﴿إِنَّ لَكُوفُ الْأَنَامِ لَعِبَرَةٌ شَقِيقَ كَعَمَّا فِي طُورِنِهِ مِنْ بَيْرِثٍ وَدَهْلَنَّا خَالِصَيَا سَاقَ الْشَّرَبَيِّينَ﴾**
۲. نحل: ۱۴. **﴿وَمَوْلَانِي سَحْرَ الْعَزِيزِ إِنَّا مِنْ لَحْمَاطِرِيَا وَسَتَّهِ جُوَامِنْهِ حِلَّةَ تَابُسُونَهَا وَتَرِي الْفَلَكَ مَوْا خِرَفِهِ وَلَتَبَغُوا مِنْ قَصْنِيِّهِ وَأَعْلَمُكُمْ شَكْرُونَ﴾**



## جلسه چهارم / شکر نعمت‌های خدا

خودتان بلد هستید به خاک آمادگی بدھید؟ خودتان بلد هستید از شکمبه و خون شیر درآورید و از شیر این همه فرآوردهای که در مایه‌اش گذاشتم بدست آورید؟ بلد هستید این کار را بکنید؟ پس چرا می‌خورید و طغیان می‌کنید؟ چرا می‌خورید و گناه و ظالم می‌کنید؟ چرا می‌خورید و مال مردم را می‌برید و به بندگان من ستم روا می‌دارید؟ «لَعْلُكُمْ تَشْكُرُونَ». در یک مورد دیگر می‌گوید «قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ»<sup>۱</sup>، خیلی کم هستند آن‌هایی که بیدار نعمت‌های من و کارهای من باشند، بخورند، بپوشند و سپاسگزاری کنند. یعنی خیلی کم هستند آن‌هایی که الحمد لله می‌گویند؛ نه. «قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ». ما باید شکر را، طبق نظری که اهل بیت ﷺ دادند، بفهمیم. براساس توضیح اهل بیت، کم هستند آن‌هایی که شکر می‌کنند، یعنی کم هستند آن‌هایی که از حرام‌های خدا خودداری می‌کنند و کم هستند آن‌هایی که خدا را عبادت می‌کنند. این معنی شکر است. «شُكْرُ النّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمُحَاجَرِ»<sup>۲</sup> شکر یعنی وقتی می‌خوری، انرژی گرفته شده از خوردن را خرج شیطان نکنی، تا او را خوشحال کنی و برابر خدا سینه‌اش را سپر بکنی که بگوید، بهت نگفتم به عزت قسم همه را گمراه می‌کنم.<sup>۳</sup> بین چطوری به بندگانت مسلط شدم و از تو جدایشان کردم. باعث خنده و کف زدن شیاطین نشویم.

در سوره توبه می‌گوید اگر دنبال خوشحال کردن و جلب رضایت کسی می‌گردید، از همه سزاوارتر به این که خوشنودشان کنید و رضایتش را جلب کنید، من هستم و پیغمبر ﷺ که شما را هدایت کرد و دست شما را گرفت.<sup>۴</sup> این سود دورنمایی خورشید بود. حالا ما که اینجا را دانشگاه تغذیه نمی‌بینیم که بیاییم برایتان اثر نور خورشید در ساخت و ساز ویتامین‌ها را هم بگوییم. که مثلاً گندم چه تعداد ویتامین دارد؟ نخود، عدس، لوبیا سفید،

۱. اعراف: ۱۰؛ مومنون: ۷۸؛ سجده: ۴؛ ملک: ۲۳.

۲. الكافی، ج ۲، ص ۹۵.

۳. ص: ۸۲. «قَالَ مَيْمُونَ تَكَلَّمُ لَا يُؤْتَهُمْ أَجْمَعِينَ».

۴. توبه: ۶۲. «يَتَحَلَّفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِتُصْبِحُوكُمْ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْسَلُوهُ إِنَّ كَافُورًا مُّبِينَ».



لوبیا قرمز، لوبیا چیتی، سبزی خوردن‌ها، انواع میوه‌ها، این‌ها هر کدام چه تعداد ویتامین دارد؟ چگونه پروردگار عالم بین کل خوارکی‌های نباتی و حیوانی، با بدن ما هماهنگی ایجاد کرده؟ چطوری؟ چطوری است که ما دانه‌های نباتی، سبزیجات، میوه‌جات، صیفی‌جات را می‌خوریم و به همه ما هم می‌سازد؟ یعنی هیچ کدام با بدن ما قهر نیستند. این آشتی بین بدن ما و ساخته‌های از نعمت‌هایش را چطوری به وجود آورده؟ بعد هم ما یک بشقاب برنج با کباب، بعد هم میوه فصل، خربزه، هندوانه، گرمک، طالبی، تیل، پسته، بادام، فندق، توت سفید، توت سیاه، این‌ها را می‌گیریم می‌خوریم در حالی که دیگ معده ما ضخامتش میلیمتری است. چطوری است که ما با مشتمان یک خرد فشار به یک پارچه نازک می‌آوریم پاره می‌شود، پلاستیک را با انگشتمان فشار می‌دهیم سوراخ می‌شود، ولی هشتاد سال صبح و ظهر و شب یک کیلو، یک و نیم کیلو، بار این دیگ میلیمتر ضخامت می‌کنیم، پاره نمی‌شود و غذاها نمی‌ریزد بیرون معده و بیرون روده، برود به طرف کلیه‌ها و فشار بیاورد به جیگر سفید و همه را بمباران بکند؟ این چه داستانی است که هشتاد سال این دیگ میلیمتر ضخامت تکه تکه نمی‌شود؟ چیست؟ شما یک پارچه خیلی نازک که خانم‌ها می‌کشند روی لیوان تا یک چیزی را صاف کنند، یک سنگ دو کیلویی یک کیلویی روی آن بگذار و بلند کن، طاقت نمی‌آورد، پاره می‌شود و می‌ریزد. در حالی که آن نخ است و این گوشت، آن هم به نازکی میلیمتری. و این همه را که ما در این دیگ می‌ریزیم، این به کار گرفته شده خدا در شکم ما چند تا کار انجام می‌دهد که تا حالا ما سالم و زنده هستیم؟ من آخرین تحقیقات علمی دانشمندان را که دیدم، همین را دیدم، بعدی‌ها را هنوز ندیدم که چطور است. چه کار کرده که این معده ما برای قبول غذا، برای هضم غذا، برای رساندنش به روده کوچک و روده بزرگ، این آزمایشگاه عظیم الهی یک میلیون کار انجام می‌دهد؟

کم هستند آنهایی که در کنار نعمت‌های من سپاسگزاری کنند. یعنی از حرام‌ها کناره‌گیری کنند و به عبادت من بپردازن. بیشتر مردم یا بتپرست هستند یا شیطان‌پرست هستند یا هواپرست، یا طاغوت‌پرست، یا این و آن‌پرست، یا پول‌پرست و یا شهوت‌پرست هستند.



## جلسه چهارم / شکر نعمت‌های خدا

ابی عبدالله علیه السلام در راه مکه به کربلا فرمودند: «إِنَّ النَّاسَ عَيْدُ الدُّنْيَا»<sup>۱</sup>، «النَّاسَ» یعنی بیشتر مردم دنیا برده بدیخت امور شکمی و بدنی هستند و این‌ها را عبادت می‌کنند. اینجا دانشگاه تغذیه نیست بنشینیم ویتامین‌های آنچه را که می‌خوریم بشماریم و بعد ببینیم هر ویتامینش به درد کجای بدن ما می‌خورد. مثلاً نوشتند همه حیات ما دست جگر سیاه ماست، همه حیات ما. کبد است که عقل و قلب و رگ‌ها و پوست و گوشت و غضروف و استخوان را تغذیه می‌کند. هر چی را که این هیکل کم می‌آورد، کبد خودش تولید می‌کند. نمی‌میرد. استراحت نمی‌کند. و نوشتند در هوش، یکی از بی‌نظیرترین موجودات جهان، کبد است.

همه این‌ها برمی‌گردد به نور، عجب آیه‌ای است این آیه، من این آیه را در تفسیرم نزدیک صد صفحه توضیح دادم و یک حقیقتی را هم از آیه کشف کردم که در سایر تفاسیر ندیدم. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۲</sup> کل جهان، ترکیبیش در سیطره نور است، یعنی همه این‌ها که ما می‌خوریم اصلش عنصر نوری است، اگر عنصر ظلمانی بود، لطمه می‌زد به ما، نور است که دارد برای ما کار می‌کند. انرژی است که برای ما کار می‌کند.

## ماه منفعتی برای جهانیان

«سَحْرَ لَكُمُ الْسَّمَسَ وَالْقَمَ»<sup>۳</sup> ماه، مردم اغلب ماه را در فضا می‌بینند. همین ماه. میلیاردها نخل خرما و درخت را که در کنار دریاها کاشته شده، مثلاً در جنوب ایران میلیون‌ها نخل کاشته شده، این‌ها آب فراوان می‌خواهند، دستی نمی‌شود آبشان داد، ماه رابطه‌اش با زمین رابطه جزر و مدی است، در یک برهه از برج، ماه وقتی که با دریا روبرو می‌شود، آب دریا را می‌کشد بالا، از ساحل می‌آورد بالا این آب بالا آمده راه می‌افتد در تمام نخلستان‌ها و

۱. تحف العقول، ص ۲۴۵.

۲. نور: ۳۵.

۳. ابراهیم: ۳۳.



باغ‌های کره زمین که لب دریاست، و همه را سیراب می‌کند. و اگر حجم ماه بزرگتر از این بود، دائماً کره زمین گرفتار سونامی بود. یعنی از آن طرف، پانصد متر دریا را می‌کشید بالا، از این طرف هم می‌کشید بالا، همه را روی هم‌دیگر می‌ریخت و دائم زمین زیر آب بود. این کی بوده که اندازه ماه را می‌دانسته چقدر قرار بدهد؟ و در جزر هم آب را می‌دهد پایین. اگر جزر قویتری داشت که آب را از دسترس خارج می‌کرد. اگر کوچکتر بود چه می‌شد؟ دیگر جزر و مد به دردخوری انجام نمی‌گرفت. این کی بوده که محاسبه کرده کره ماه را چه وزنی، چه حجمی، بسازم و کجا قرار بدهم؟ بین ماه و دریا، ۳۶۵ هزار کیلومتر فاصله است. حالا اگر ۴۰۰ هزار کیلومتر بود، چه بلاهایی سر زمین می‌آمد! حالا اگر ۲۰۰ هزار کیلومتر بود، چه بلاهایی سر کره زمین می‌آمد! اصلاً دیگر موجودی نبود که بگوییم بلا سرش می‌آید. «سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ».

## قرآن منفعتی برای جهانیان

چون فصل بهار قرآن، ماه رمضان است، تصمیمم بر این شد این مدتی که خدمت عزیزانم هستم، یک سلسله مسائل ناب قرآنی را در این خانه خدا برایتان بیان کنم. هم به ایمان ما افزوده می‌کند، هم به یقین ما، هم به محبت ما نسبت به پروردگار، هم خودمان را نسبت به خودمان بیدار می‌کند، هم رقت قلب برایمان می‌آورد.

ماه و خورشید را، صدرصد به نفع شما به کار گرفتم. یعنی با این آیات دارد ما را هدایت می‌کند به یک سلسله مسائلی که آن سلسله مسائل برای ما سکوی پرواز می‌شود که به طرف قرب پروردگار حرکت کنیم و غیر از قرآن هیچ کتابی در عالم نمی‌تواند این کار را برای ما انجام دهد. کتاب‌های آسمانی گذشته هم که از بین رفته، فقط قرآن مانده. میلیون‌ها کتاب علمی هم در کتابخانه‌ها هست ولی این کار را نمی‌تواند انجام دهد. یک آیه دیگر هم بخوانم، «خَلَقَ لَكُمْ» اینجا هم لام دارد، «خَلَقَ لَكُمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً»<sup>۱</sup> ای



انسان هر چه در زمین است جماد، نبات، حیوان، سنگ‌های گرانقیمت، عقیق، فیروزه، الماس، آهن، مس، کوه، تپه، نفت، گاز، آب، دریا، رود، چشم، خوراکی‌های گوناگون و هر چه در زمین است من به سود صدرصد شما آفریدم. آیه خیلی کوتاه است، ولی به اندازه مجموع روی زمین و زیر زمین، حرف دارد آیه شریفه.

چند بار در قرآن گفته اکثر مردم نمی‌فهمند. اینها را نمی‌فهمند. اگر کل آمریکایی‌ها کل اروپایی‌ها کل آسیایی‌ها، کل افریقایی‌ها، کل اقیانوسیه‌ای‌ها، این حرف‌های خدا را می‌فهمیدند که اوضاع کره زمین اینجوری نبود و این قدر غارتگری، کشتن، قتل، ترور، دزدی روز روشن، ظلم، خیانت و جنایت نداشتیم. قرآن می‌گوید همه این‌ها محصول نفهمی است. نمی‌فهمند و جالب این است که در بعضی از آیات می‌گوید نمی‌خواهند بفهمند. چون اگر بفهمند همه منافع نامشروعشان بر باد است، نمی‌خواهند بفهمند.

مثلاً اگر ترامپ بباید همین دو تا آیه امروز را بفهمد، «سَخَّرَ لِكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ» خورشید و ماه را با آن توضیحی که من دادم به سود شما به کار گرفتم. شما چرا این **الأَرْضِ جَمِيعاً** آنچه که در کره زمین هم هست به سود شما به کار گرفتم. سر سفره خدا نشسته همه سود را تبدیل به این همه ضرر و خسارت و خیانت می‌کنید؟ سر سفره خدا نشسته مردک، پول‌باز، آلوده، بی‌خرده و دارد به تمام کره زمین از واشنگتن جنایت می‌کند. دزد عجیبی است، رئیس جمهورهای آمریکا مثل این دزد نبودند و هنرمند نبودند، که دو روز بلند شود بباید عربستان یک ده دقیقه برقصد، پانصد میلیارد دلار مال مسلمان‌ها را چک بگیرد با امضا بردارد و ببرد. «قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ»، «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» بیشتر مردم دنیا، هم سپاسگزار نیستند، هم نفهم هستند.

«**خَلَقَ لِكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً**» عجب آیه‌ای است. بعد آن وقت این «**مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً**»، میلیون‌ها سال پیش یک دانه موتور نبود، یک موتور، موتور سواری، یک دانه! میلیون‌ها سال پیش کارخانه نبود، همه چیز دستی بود. میلیون‌ها سال پیش ماشین نبود، لوکوموتیو نبود، هواپیما نبود. میلیون‌ها سال پیش کارخانه برق نبود، روشنایی مردم یک



## زندگی مؤمنانه

عده‌ای شان شب زیر نور ماه بود، یک عده‌ای هم سنگ‌های چخماق را به هم می‌زدند تا جرقه بپرد و یک هیزمی را، یکی دو ساعت تا وقتی می‌خواهند بخوابند، روشن کند، یا در این منطقه عرب دو تا درخت است، هنوز هم هست، که اگر شاخهٔ تر آن را ببزند و به هم بسابند، آتش بیرون می‌دهد. شاخهٔ تر! تا وقتی این وسائل الکترونیکی و وسائل رفت و آمد نبود، پروردگار برای آتش درست کردن و روشن کردن خانه‌ها سنگ چخماق به مردم داده بود و شاخه این دو تا درخت سبز. اما میلیون‌ها سال پیش خدا می‌دانست که این جنس دو پا، یک روزی ماشین‌های مکانیکی، موتور، لوکوموتیو، ماشین سواری، اتوبوس، کارخانه برق، کارخانه آهن و کارخانه فولاد و میل گرد و ورق تولید می‌کند. این‌ها را می‌دانست، و میلیاردها سال پیش در دل زمین، دریا دریا نفت و گاز ذخیره کرد. که در این صد سال پیش به بعد، بشر برای روشنایی خانه‌اش دوباره غروب دو تا سنگ چخماق را برندارد هی به هم بزنند، یا دو تا شاخه درخت سبز را نیاورد تق تق به هم بکوبد یک جرقه بپرد. این‌ها نعمت نیست؟ این‌ها شکر ندارد؟ این‌ها عبادت ندارد؟ این‌ها فرار از گناهان ندارد؟ کجای این کتاب را برایتان بخوانم و کجاش را توضیح بدهم؟



جلسہ پنجم

عقل کامل



## توانایی عقل در هدایت

اگر خداوند به انسان عقل کامل عطا می‌کرد، که این عقل کامل برای تشخیص همه خوبی‌ها و بدی‌ها قدرت داشت، نیازی به هدایت از جانب حضرت او، به وسیله کتاب‌های آسمانی، انبیاء و ائمه طاهرین علیهم السلام نداشت. همه انسان‌ها، فردفردشان، تک‌تک آن‌ها، همه خوبی‌ها و بدی‌ها را تشخیص می‌دادند و در صورتی که از قدرت ایمان به خدا و قیامت برخوردار بودند، به همه خوبی‌هایی که وظیفه‌شان می‌شد، عمل می‌کردند و به همه بدی‌هایی که تکلیف داشتند آلوده نشوند، آلوده نمی‌شوند. همه ما می‌دانیم علم تنها، توان وادار کردن ما را به انجام خوبی‌ها و ترک بدی‌ها ندارد. علم فقط به ما بدی‌ها و خوبی‌ها را می‌نمایاند، ولی از آن انرژی که دست ما را بگیرد و وادار به انجام خوبی‌ها و ترک بدی‌ها بکند خالی است.

بخش اعظم از خوبی‌ها و بدی‌ها را همه مردم دنیا می‌دانند، ولی این بخش اعظم نه به خوبی‌ها رو می‌کنند و نه به بدی‌ها پشت می‌کنند. حالا اگر چنان عقلی به ما داده بود که این عقل، علم هم بود و همه خوبی‌ها و بدی‌ها را درک می‌کرد و تشخیص می‌داد، با این حال هم قدرت بردن ما به عرصه‌های خوبی و جلوگیری از افتادن در عرصه‌های بدی را نداشت. ایمان می‌خواست، ایمان به اینکه من مملوک پروردگار هستم، همه وقت و همه جا من را می‌بیند. پس این خوبی‌ها را عمل بکنم که خالق و رازق من، من را در خوبی‌ها ببیند. به هیچ بدی هم رو نکنم که محبوبیم من را در بدی نبینند. ولی خب اگر آن عقل کامل را



می‌داد، باز در ایمان به خدا و قیامت لنگ بودیم. بالاخره یک قدرتی غیر از عقل می‌خواست که دل ما را از ایمان به خدا و قیامت پر کند، تا ما یک کاری کنیم که بندۀ خوبش باشیم، یک کاری کنیم که بندۀ بد او نباشیم و یک کاری هم کنیم که جهنم نرویم.

## لزوم ایمان برای هدایتگری عقل

ولی این ایمان از عقل ظهر نمی‌کند، تا حالا هم نکرده. اولاً خیلی از عاقلان و عالمان منکر قیامت هستند و می‌گویند بعد از مردن خبری نیست. خیلی از عاقلان عالم فقط به این نتیجه رسیدند که این نظام دقیق کارگردان دارد. همین، بیشتر جلو نرفتند. ما خیلی از دانشمندان را می‌شناسیم، اینکه می‌گوییم ما، منظور ما که اهل مطالعه هستیم می‌باشد، واقعاً دانشمند بودند، علت دانشمند بودنشان عقلشان بود، در حرف‌هایشان هم گفتند نمی‌شود عالم مدیر نداشته باشد، نمی‌شود. احوالات بیست نفرشان را خواندم، گفتند در این عالم نمی‌شود کتابی بالاتر از قرآن پیدا کرد. اما همه این‌ها یا یهودی مُرددن یا مسیحی یا لائیک. می‌خواهم بگوییم عقل، بر فرض اگر کامل به ما داده شده بود و ما خوبی‌ها و بدی‌ها را کامل تشخیص می‌دادیم ولی نیروی اجرا در ما نبود، دو تا خوبی را عمل می‌کردیم سی تا را دور می‌انداختیم، به صد تا بدی گرفتار بودیم دو تا را مرتکب نمی‌شدیم. چون انرژی آن را نداشتیم، آن انرژی که آدم را وادر به عمل خیر و اجتناب از عمل شر می‌کند، باور و ایمان داشتن به خدا و روز قیامت، هر دو با هم است. یک دانه هم نه.

یک کسی چاق بود، از یک جایی داشت عبور می‌کرد، دید یک آدم لاغر رنگ پریده، نشسته در جاده و به دیوار تکیه داده، گفت آقا مریض هستی؟ گفت نه. مشکل بدنی نداری؟ گفت نه. گفت پس چرا رنگ زرد است؟ چرا لاغر و ضعیف هستی؟ گفت من چند وقت است به وجود خدا و قیامت شک پیدا کردم، اول هیچ کدام اینها را قبول نداشتم، ولی حالا تردید دارم در بودن خدا و قیامت. همین تردید و این که احتمال قریب به یقین هست که عالم، خدا دارد و بعد هم قیامتی دارد، من را به این حال اندادته. تو که وزنت ۱۲۰ یا ۱۳۰ کیلو است، می‌شناسمت و می‌گویی من مؤمن هستم. تو اگر ایمان به قیامت



و خود خدا داشتی، الان نصف من بودی و رنگ هم به صورت نبود، من با احتمال به این بلا دچار شدم. این است انرژی ایمان! که آدم با دلش خدا را مشاهده کند در کل هستی و در خودش.

## اثبات وجود قیامت

﴿سُنْنَةٌ يَهِمُّهُ أَيَا يَتَابِ فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾<sup>۱</sup> اگر کسی به دقت در آفاق، که همین خلقت است، تفکر کند و وجود خودش را مورد دقت قرار بدهد، قرآن می‌گوید به این نتیجه می‌رسد که عالم، صاحب‌ش، آینده‌اش و گذشته‌اش همه حق است، همه درست است. وقتی آدم به عالم و خودش دقت کند و وصل به او شود، به این نتیجه می‌رسد که صاحب عالم، عادل است و اجازه نمی‌دهد میلیون‌ها نفر به دست ظالمین، ظلم بکشند، اموالشان غارت شود و کشته شوند، بعد این ظالم و مظلوم که بمیرند در خاک بگذارند و بگویند پایان کار، تمام شد. که نه مظلوم به حق خودش رسیده و نه ظالم به کیفر خودش. این خلاف صدرصد با عدالت پروردگار است. حالا چرا اینجا ظالم را جریمه نمی‌کند؟ شما بفرمایید چطور جریمه کند؟ صدام حدود سیصد هزار نفر از ما را کشت، کلی کارخانه‌ها و خانه‌ها را خراب کرد، نزدیک یک میلیون نفر عراقی را هم به کشتن داد، اینجا کجا جای جریمه این یک نفر است. مثلا یک تنور آهنی درست می‌کردند، به همه جایش هم میخ تیز جوش می‌دادند، می‌گذاشتند روی آتش کوره ذوب آهن، بعد صدام را لخت می‌کردند و می‌انداختند داخل تنور؟ این جریمه جنایتش است؟ این که در مقابل کشتن یک نفر است. بقیه چی؟ خانه‌ها چی؟ کارخانه‌ها چی؟ اگر خداوند بخواهد پنج شش تا آل سعود را در این دنیا، مطابق جرمشان جریمه کند، در حالی که تا حالا بیست هزار یمنی را کشتن، کشور را دچار وبا کردند، جلوی دریا را گرفتند که برای اینها آب، نان، گندم، غذا و دارو وارد نشود و چند وقت دیگر هم سالم‌ها از گرسنگی می‌میرند، اگر خدا بخواهد اوباما و این دیوانه فعلی،

۱. فصلت: ۵۳. ﴿سُنْنَةٌ يَهِمُّهُ أَيَا يَتَابِ فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ إِنْ كَفَرُوا فَإِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾.

ترامپ، را و این پنج شش تا آل سعود (سلمان، جبیر، وزیر خارجه، وزیر جنگ عربستان) را برابر با جرمی که تا حالا مرتکب شدند جریمه کند، دنیا که ظرفیت ندارد. نهایت کار، همه را بگیرند دار بکشند. خب این دار کشیدن مقابل یک نفر، یک زن، یک مرد و یک بچه شیرخواره می‌باشد. انتقام بقیه چه می‌شود؟

## انسان، دارای عقل کامل

اگر هم عقل کامل به ما می‌داد، باز این عقل یار می‌خواست، برای اینکه خوبی‌ها و بدی‌هایی که به ما نشان می‌دهد، آن یارش، که ایمان به پروردگار و قیامت است، ما را وادار به عمل به خوبی‌ها بکند و وادار به ترک بدی‌ها. حالا شما بفرمایید چرا این عقل کامل را به ما نداد؟ مگر کم می‌آورد؟ او که خودش در قرآن می‌گوید من «ذُو الْقُوَّةِ الْمُتَّيْنُ»<sup>۱</sup> هستم، آن که خودش می‌گوید «إِنَّ اللَّهَ فَوِيْ عَزِيزٌ»<sup>۲</sup> او که خودش می‌گوید من توانای شکست ناپذیر هستم. او که خودش می‌گوید کل خزانه هستی در اختیار من است<sup>۳</sup>، هر چی هم ازش خرج می‌کنم در این عالم کم نمی‌آید. همانطور که در دعای افتتاح داریم «لَا تَنْفُصُ خَزَائِنَهُ». هر چی هم هر روز هزینه درخت‌ها، بیاتات، حیوانات، انسان‌ها و موجودات زنده دیگر می‌کند، و آب، نان، علف و غذایشان را می‌دهد، باز هم از خزانه‌اش اصلاً کم نمی‌شود. یعنی اگر خزانه‌اش یک تن وزن دارد، هفت میلیارد جمعیت و میلیارد‌ها ماهی و حیوانات را از آن یک تن، نان بدهد، وقتی ۲۴ ساعت نان همه را داد، باز هم خزانه را بکشند یک تن است. اصلاً یک منتقال کم نمی‌شود. این هم از عجایب و اسرار است.

وجود مقدس او که می‌توانست به ما عقل کامل بدهد، تا ما همه خوبی‌ها و بدی‌ها را درک نکنیم، چرا نداد؟ من به این سوال با یک روایت جواب بدهم. روایت از اصول کافی، باب

۱. ذاریات: ۵۸. «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمُتَّيْنُ».

۲. حدید: ۲۵ – مجادله: ۲۱.

۳. حجر: ۲۱. «إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عَنَّا خَلَقْنَاهُ وَمَا أَنْزَلْنَاهُ إِلَّا يَقْدِرُ مَغْلُومٌ».



اول، جلد اول است.<sup>۱</sup> روایت این که پروردگار عالم به ما عقل کامل را داده، ولی نصف عقل در درون خودمان است نصفش هم بیرون است. «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ» سخن موسی بن جعفر<sup>علیہ السلام</sup> است، «حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَئِمَّةُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ»<sup>۲</sup>، شما عقل دروتان با عقل بیرون تان که انبیاء و ائمه<sup>علیہم السلام</sup> هستند با همدیگر می‌شود عقل کامل. خب حالا همه خوبی‌ها و بدی‌ها را می‌توانید تشخیص بدھید. بعد این انبیاء و ائمه<sup>علیہم السلام</sup> با دل شما کار می‌کنند، شما خداباور و قیامتباور می‌شوید، راحت خوبی‌ها را عمل می‌کنید و از بدی‌ها هم کناره‌گیری می‌کنید.

## توبه، راهی برای اصلاح عقل باطنی

این عقل دو تا نور دارد، دو تا شاخه، دو تا رشته دارد. یک رشته باطنی است، که چهارده میلیارد سلول است و در جمجمه ما قرار داده. یعنی در محترم‌ترین و بالارزش‌ترین عضو ما که سر ماست و به طرف بالاست. چون آن عضو عزیز و شریف ما که مجموعه سر ما است در قامت مستقیم ما رو به بالاست. یعنی رو به پروردگار است. آن آتن گیرنده ماست که بغل مان کار نگذاشته، در سینه، در زانو، پشت، روی شانه‌مان کار نگذاشته. این آتن گیرنده را در بالای ساختمان نصب کرده. عقل در سر است، که وقتی آدم می‌ایستد رو به خداست وقتی آدم می‌خوابد **﴿فَإِنَّمَا تُلَوَّهُ أَفَرَّهُ وَجْهُ اللَّهِ﴾**<sup>۳</sup> این آتن باز رو به پروردگار است، چه به جانب مشرق بخوابی، چه غرب، چه شمال، چه جنوب. یعنی ما همیشه به طرف خدا هستیم آن آتن گیرنده‌مان در بالاترین جای ساختمان ماست که سر ماست، و وقتی هم می‌خوابیم باز این آتن رو به پروردگار است، اگر یک

۱. الكافی، ج ۱، ص ۱۳. قَالَ لَيْ اَبْنُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ: «... يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْحُجَّاجَ بِالْعُقُولِ». ۲. الكافی، ج ۱، ص ۱۶.

۳. بقره: ۱۱۵. **﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَإِنَّمَا تُلَوَّهُ أَفَرَّهُ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَحْدَهُ عَلِيهِ﴾**.



خرده صاف بشوم، اگر یک خرده پرده‌های ضخیم گناهانی که کردم و ایجاد پرده سیاه کرده را کنار بزنم آتن من الهمگیر است، وحی‌گیر نیست، ولی الهمگیر است. درباره همه انسان‌ها می‌گوید **﴿وَنَقِصٍ وَمَا سَوَّهَا، فَالْهَمَّهَا بُجُورَهَا وَتَقْوَهَا﴾**<sup>۱</sup> یک جاهایی هم تعبیر می‌کند از دهنگی‌اش به وحی، یک جاهایی هم تعبیر می‌کند به الهم، گیرندگی به اندازه ظرفیت خودم است. به تناسب وجود خودم، که اگر این گیرندگی برادرانم خواهرانم با گناه زنگ بزند. یک وقت در یک خانه‌ای بودم، گفت که اخبار خیلی مهمی است، اخبار رو اول از خارج بگیرم، بعد بیاییم سراغ ایران؟ گفتم خب بگیر. گرفت، روی صفحه بزرگ تلویزیونش آمد سیگنال وجود ندارد، یعنی نمی‌گیرد. آقا با این شوق و ذوقت، بنا داشتی اخبار نشان بدھی، تلویزیونت چی شده؟ گفت دیروز برف آمده، هنوز برفها روی آن بشقاب آتن هست، الان باید جارو بردارم بروم پشت بام تمیزش کنم تا گیرندگی‌اش بیاید. اگر این گیرندگی ما با دروغ، با فحش، با غیبت، با تهمت، با لقمه حرام، با زنا، با ربا، با فحشا، با منکرات، با دائم خیره شدن به زنان و دختران جوان نامحرم و هزار خیال کردن، زنگ بزند، از خدا که الهم نمی‌گیرد هیچی، از ما آخوندهای روی زمین و پایین دست هم نمی‌گیرد. از ما هم نمی‌گیرد. اگه از خدا را نگیرید از من طلبه قم می‌گیرد؟ نمی‌گیرد. لذا شما برخورد کردید به خیلی از رفیق‌هایتان نزدیکانتان آشناهایتان، گفتید ماه رمضان است، ضیافت الله است، ماه پروردگار است، مسجد ثواب دارد، آخوند هم دارد، صحبت می‌کند، حرف می‌زند، منبری دارد، بیا برویم. می‌گوید پاک حوصله‌اش را ندارم. نه اینکه حوصله‌اش را ندارم، اصلاً چشم دیدن این قیافه‌ها را ندارم. این را می‌گویند آتن زنگ زده، نمی‌گیرد. خب آتنی که زنگ بزند برای همیشه از کار می‌افتد؟ نه. در مناجات تائیین داریم «فَأَحْيِهِ بِتُوبَةِ مِنْكَ» خدایا یک صیقلی برای این زنگ‌ها قرار دادی به نام توبه. توبه زنگ‌ها را پاک می‌کند، شستشو می‌دهد، صاف می‌کند. آن وقت دزد می‌آید همه مال‌هایی که برده، اگر آدرس خانه‌ها و معازه‌ها را دارد، پس صاحب‌هایش می‌دهد، اگر

۱. شمس: ۷ و ۸



ندارد، می‌رود پیش یک عالم ربانی می‌گوید تکلیفم چیست؟ می‌گوید از جانب صاحب‌ش به مقداری که برده رد مظالم بده. این هم یک لطفی است خدا در حقت کرده پاک می‌شوی. شرابخور دیگر شراب نمی‌خورد. زناکار دیگر زنا نمی‌کند. چون آتنن دارد می‌گیرد. بگو زنا حرام است، پشتش هم آتش دو برابر است، می‌گیرد، ولی اگه زنگ داشته باشد، بگو زنا حرام است، می‌گوید برو بابا دلت خوش است. می‌گویی پشت زنا آتش دو برابر است، سوره فرقان می‌گوید «يُضَاعِفَ لَهُ الْعَذَابُ»<sup>۱</sup> دو برابر، ضعف، می‌گوید برو بدبخت، کی رفته از آنجا خبر بیاورد که زنا آتشش دو برابر است. این حرف‌ها را آخوندها به شما القا کردند، شما را گول زدند و از این همه خوشی محروم کردند. نمی‌گیرد. آتنن نمی‌گیرد.

### داستانی درباره توبه

یکی از نزدیکانم می‌گفت، اوآخر قاجاریه، می‌گفت در شهر، ما شهر کوچکی دارند، الان هم خیلی بزرگ نیست چون جای بزرگ شدن ندارد، بین کوه است، زمین زیادی ندارد که شهر را بزرگ کنند. گفت در شهر ما، که سفرها با اسب و قاطر و الاغ بود، یک دانه ماشین هم اوآخر قاجاریه در شهر ما نیامده بود. برای همین مسافرهای این شهر مجبور بودند از کوهها، گردندها، جاده‌های لای تپه‌ها برونده طرف اراک یا اهواز یا اصفهان جنس بیاورند. خیلی سخت بود و در بیشتر گردندها، این گرسنه‌ها کمین می‌کردند. پول نبود، کار نبود زیاد. کمین می‌کردند قافله‌ها را می‌زدند. حالا پنج تا می‌شدند با هم برونند اصفهان جنس بیاورند یا اهواز یا جای دیگر، مالشان را می‌برند. گفت یک درد در گردنه بود، هفت هشت سال دزدی می‌کرد. خب منطقه کوچک بود می‌شد افراد را شناسایی کرد. می‌شد از گردنه بباید دو سه روز در این منطقه راه برود، مغازه‌دارها را ببینند، مردم را ببینند، بفهمد از چه کسانی دزدیده. یک کسی که مقیم آن منطقه نبود، مالش را زده بود، اما مقیم آن منطقه نبود، آنجا پیدایش نکرد، توبه کرده بود – توبه زنگ‌ها را پاک می‌کند،

۱. فرقان: ۶۹ «يُضَاعِفَ لَهُ الْعَذَابُ تَوَمَّرَ الْقَيَامَةَ وَيَحْلُّذُ فِيهَا نَارٌ».

اسید عجیبی است. زنگ آهن را با یک ماده سیال پاک می‌کنند زنگ مس، زنگ روی، زنگ نقره را که سیاه شده پاک می‌کنند، توبه کمتر از آن داروهاست؟ آهن را پاک می‌کند، یک تکه گوشت و پوست را پاک نمی‌کند؟ اینها را می‌گوییم برای فردا شب، هر کسی هنوز در نیامده از چهارچوب گناهان، آمادگی پیدا کند. شب قدر یعنی شب پاک شدن زنگارها. این نیست که قرآن به سر بگیرم بعد تمام بشود بروم. من قرآن را باید درون سر بگیرم، نه روی سر. چون قرآن روی سر، یک ساعت بعد برداشته می‌شود، دوباره می‌گذارم در جیبم یا در قفسه یا در حسینیه یا در مسجد. شب احیا یعنی زنده نگاه داشتن، زنده کردن. این قرآن را بگذارم داخل مغز، نورش بتابد، زنگ‌ها را پاک کند، گیرندگی ام سالم بشود – دzd توبه کرد، آن آقایی که برای من تعریف می‌کرد، برای آن شهر بود، مسن هم بود، از دzd هم خبر داشت، اما خبر نداشت که آتنن این دzd، توبه را از کی گرفته بود. خودش فکر کرده بود؟ به آخوند خوبی برخورد کرده بود؟ به یک انسان با ایمان یا به یک چهره ملکوتی برخورد کرده بود؟ بالاخره آدم اگر بخواهد در گردانه توبه قرار بگیرد، این کمک‌ها را لازم دارد. بیخودی آدم توبه نمی‌کند. آتنن که زنگ داشته باشد، فقط اخبار یزید را می‌گیرد. آتنن که زنگش پاک بشود اخبار ابی عبدالله<sup>ع</sup> را می‌گیرد از لشگر یزید می‌زند بیرون، می‌آید دم خیمه‌ها، به ابی عبدالله می‌گوید می‌شود توبه کنم؟ حضرت می‌فرماید توبه تو قبول شده. نه می‌شود توبه بکنم. آن آتنن که دائماً فرمان یزید را می‌گرفت، برو کربلا، برو بکش، برو غارت کن، برو دست قطع کن، برو پا قطع کن، برو به چشم تیر بزن، این آتنن زنگدار است. ولی وقتی که این آتنن صیقلی شود، صدای خدا را می‌گیرد، صدای ابی عبدالله<sup>ع</sup> را می‌گیرد، الهام از بالا می‌گیرد، از ملکوتیان می‌گیرد.

دzd، دو سه سال عملگی کرد و کارگری کرد. دید واجب الحج است. ماشین که نبود، باید با همین مرکب‌های حیوانی می‌رفت. سه ماه چهار ماه طول می‌کشید برود مکه. مردم صحرای عرفات او را نمی‌شناختند. مثلاً آن وقت دو سه هزار حاجی از همه دنیا آنجا بود. در عرفات قدم می‌زد و زارزار گریه می‌کرد و می‌گفت خدایا کو؟ کو؟ کجاست؟ یک دفعه از کنار یک خیمه‌ای رد شد، پرده‌اش کنار بود، دید آن کسی که مالش را برده بود و



## جلسه پنجم / عقل کامل

پیدایش نمی‌کرد، در حال احرام درون خیمه نشسته، بیشتر شد گریه‌اش. آمد جلویش زانو زد، گفت من را می‌شناسی؟ آدم وقتی تاریک باشد بی‌ریخت باشد، و آن وقت کسی او را دیده باشد، تا وقتی توبه کند، نورانی شود، روشن شود، خب نه، آدم رو نمی‌شناسد. خیلی آدم عوض می‌شود. گفت من را می‌شناسی؟ گفت نه. گفت یادت است در فلان گردنه جلویت را گرفتم از ترس است دار و ندارت را به من دادی؟ گفت عجب! تو همان دزد هستی؟ مکه برای چه آمدی؟ آمدی جیب‌بری؟ گفت نه من توبه کردم، مال همه را بردم دادم تو را پیدا نمی‌کردم. دو سال است دارم اشک می‌ریزم، به خدا می‌گویم صاحب آن مال را به من بنمایان، حالا در عرفات تو را نمایانده. تو یادت است قیمت جنس‌هایی که دزدیدم چقدر بود؟ گفت من اصلاً یادم نیست. بعد هم در این صحراء که ابی عبدالله علیه السلام عرفه خوانده می‌خواهی پول من را به من بدھی؟ به جان سیدالشهدا یک قیرانش را نمی‌گیرم، همه را حلالت کردم.





جلسه ششم

عشق خداوند به مؤمنان



## درجات گوناگون مؤمنان

خداآوند طبق صریح آیات قرآن عاشق مردم مؤمن است. فقط بیان شده مؤمن. البته مردم مؤمن در یک درجه، منزلت و مقام نیستند. آنها ی که مؤمن هستند به اندازه گنجایش وجودی و ظرفیت خودشان مؤمن هستند، به عنوان مؤمن هم امضا شدند. این که قرآن می‌گوید خدا عاشق مؤمن است ذهن تان نزود به اینکه مؤمن یعنی سلمان، مقداد، ابوذر، مسلم ابن عقیل، حبیب ابن مظاہر، ابوحمزه ثمالی، ابو بصیر<sup>ره</sup>. ما که مؤمن نیستیم. چرا؟ ما هم هستیم. ما هم اگر گنجایش فکری و روحی سلمان را داشتیم، هم وزن او می‌شدیم. آن گنجایش را نداریم، سلمان هم نمی‌شویم. از ما هم نخواستند. مگر خدا در قرآن نمی‌فرماید «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ»<sup>۱</sup> من آسانی شما را می‌خواهم. اگر ما را به اندازه سلمان، ابوذر یا مقداد می‌خواست این دیگر آسانی نبود این سختی بود. مشکل بود. نه تنها در بین مؤمنان، از زمان آدم تا قیامت درجات گوناگون است، در خود انبیاء الهی<sup>علیهم السلام</sup> هم درجات گوناگون است. این هم صراحة قرآن است «تَلَاقَ الرُّسُلُ فَضَّلَنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ»<sup>۲</sup> تمام انبیای من با هم دیگر از نظر فضیلت و گنجایش متفاوت هستند. بعضی هایشان برتر هستند، مثل پنج تا پیغمبر اولوالعزم، بعضی هایشان برترین هستند مثل پیغمبر اسلام<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup>.



## جایگاه مشخص افراد در نظام آفرینش

بنابراین خدا جای غصه برای ما نگذاشت که چرا ما سلمان و مقداد نشدیم. نمی‌شود که بشویم. آن گنجایش را به ما نداده. کارش هم خیر بوده. کارش هم به مصلحت بوده. ما را هم در زمان پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام نیافریده، کارش کاملاً درست بوده. ما الان سر جای خودمان هستیم. اگر زمان پیغمبر ﷺ ما را خلق کرده بود، ما سر جای خودمان نبودیم. اگر زمان ائمه علیهم السلام ما را آفریده بود، سر جای خودمان نبودیم، یقیناً. حالا یک شعر حکیمانه از شیخ محمود شبستری را هم گوش بدھید.

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست      که هر چیزی به جای خویش نیکوست  
ما باید از نگاه خدا به آفرینش نگاه کنیم. آفرینش یک کارخانه‌ای است که میلیون‌ها نوع پیج و مهره می‌خواسته تا بشود کارخانه. یکی از پیج و مهره‌ها هم ما هستیم. همه پیج و مهره‌ها هم یک نوع نیستند. چون اگر همه را می‌خواست یک جور خلق کند، کارخانه هستی بسته نمی‌شد. سرپا نمی‌شد. مگر پیج ژیگلور ماشین با پیج چرخ تریلی یک شکل است؟ آیا می‌شود بگوییم تبدیل از این پیج، بدیخت و پست آن پیج؟ پیچی که تریلر هجده چرخ را می‌بندند سر جای خودش درست است، آن پیج ریزی را هم که به ژیگلاتور می‌بیچند سر جای خودش درست است. آن پیچی هم که در برف پاک کن کن استفاده می‌شود، سر جای خودش درست است. شما می‌توانی پیج تایر تریلر را درآوری و برای ژیگلور یا برف پاک کن استفاده کنی؟

من الان کجای عالم هستم؟ در جای درستی هستم. من چرا این مقدار فکر و گنجایش دارم؟ من هم یک پیچی هستم باید همین باشم. اگر من را همین شکل خلق نکرده بود، یک خرد بزرگ‌تر و یا یک خرد کوچک‌تر، در نظام هستی استفاده نمی‌شدم. آن وقت نظام عیب داشت. برادرانم و خواهرانم، بقیه امورتان هم به همین ملاک ارزیابی کنید. شکل، هیکل، قد و قواره، بچه‌دار شدن، بچه‌دار نشدن، پولدار شدن و پولدار نشدن‌تان را هم همینطور ارزیابی کنید. که هر چیزی به جای خویش نیکوست.



چقدر عالم زیباست **﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾**<sup>۱</sup> خدا کسی است که هر آفریدهای را نیکو آفرید. ما نیکو هستیم. نیکویی ظاهرمان را نمی‌توانیم به هم بزنیم. اما زیبایی باطنمان را با کلنگ گناه، حسد، کبر و بخل می‌توانیم خراب کنیم، آن هم با دست خودمان. خدا مخرب نیست، خدا مصوّر، محسن، مجمل، رحمان، رحیم و حکیم است. کلنگ دستش نیست. کلنگ هم دست نمی‌گیرد. ما کلنگ‌های افتاده ربا، زنا، دروغ، تهمت، غیبت و خرد کردن شخصیت مردم را بر می‌داریم به خودمان می‌زنیم و تمام زیبایی باطن را تخریب می‌کنیم. و گرنه خدا تخریب‌چی نیست. خدا نیکو آفریننده است. خدا شکل‌دهنده زیبایی است. **﴿صَوَرَ كُلَّ فَاحْسَنَ صُورَ كُلَّ﴾**<sup>۲</sup>، هم ظاهرتان را خوشگل آفرید، هم همه استعدادهای درونتان را خوشگل نقش‌بندی کرد.

پس از تفاوت‌ها ناراحت نباشید. من چرا رنگم گندم‌گون است؟ چرا رنگم تیره، یا نهایتاً چرا سیاه است؟ چرا زرد است؟ چرا چشمم کوچک است؟ چرا دماغم بزرگ است؟ بروم عمل بکنم. این چراها را مردم دور بریزید. بد است. زشت است. ایراد گرفتن به پروردگار مهربان عالم است. ایراد گرفتن به علیم و مصوّر و محسن است. پس دیگر جای سوال ندارد که چرا من سلمان نشدم. همانطور که برای سلمان سوال نبود که چرا من علی نشدم. این سوال برای مالک اشتر نبود که چرا شجاعت من، میزان با شجاعت مولایم نشد. آنها اصلاً به ذهن‌شان این حرف‌های نامربوط نمی‌آمد. اگر طوری می‌شد که این باطل گویی‌ها، یاوه‌گویی‌ها و پوچ‌گرایی‌ها، حداقل از ذهن ملت ایران بیرون می‌رفت و نسبت به پروردگار و بعد نسبت به دین‌شان بی‌چون و چرا می‌شدند، چقدر عالی بود!

روزه سر جای خودش است. اینکه گفته می‌شده برای چی باید هفده ساعت گرسنگی بکشیم، حرف جاهلانه‌ای است. یعنی ماه رمضان و روزه، سر جای خودش نیست و انحرافی است. انحرافی است یعنی، انحراف‌دهنده آن خداست. خدا خودش منحرف است، کارهایش هم

۱. سجده: ۷

۲. غافر: ۶۴؛ تغابن: ۳

انحرافی است. اما ماه رمضان سر جای خودش است. روزه هم سر جای خودش است. من هم اگر روزه بگیرم، سر جای خودم هستم. اگر روزه‌ام را بخورم، سر جای خودم نیستم و با نظام هستی مخالف شدم. یعنی از کل هستی خودم را کنار کشاندم و غریبیه شدم. نماز و خمس را هم اگر کنار بگذارم، بدتر غریبیه شدم. آن وقت قرآن می‌گوید روز قیامت تک و تنها وارد بر من می‌شوی، نه رفیقی داری که به دادت برسد نه شفیعی داری که دستت را بگیرد. نه من با تو حرف می‌زنم. نه نظر رحمت بهت می‌کنم. نه پروندهات را از گناه پاک می‌کنم. تو می‌مانی و جهنم. در غربت کامل. بیگانه نکن خودت را از این کارخانه. بیگانه نکن از این هستی. خیلی جالب است. همه در هستی با هم متّحد و رفیق و در یک خط هستند. قرآن می‌گوید اسم خطشان هم صراط مستقیم است. همه در یک خط هستند. هیچ کس هم از این خط بیرون نمی‌زند، مگر جنس دوپا، آن هم بر اثر نادانی، نفهمی، غفلت، غرور، تکبر، تعصّب، و لذت‌گرایی، اباحه‌گرایی، بی‌فکری و چون و چراهای یاوه مغزی و خیالی.

از امروز به بعد جای چون و چرا دیگر نمی‌ماند. من در زمان درستی به دنیا آمدم. آفرینش من هم خیلی زیباست. سر جای خودمم هستم. اینکه سلمان، مقداد، ابوذر و مسلم ابن عقیل ﷺ نشدم، به این دلیله که من را آنطور نیافریدند که بشوم. من همین هستم و همین هم صدرصد درست است. بروم اول سخن.

## خداوند عاشق زیبایی معنوی مؤمنان

اول اول سخن. خدا عاشق مردم مؤمن است. با تفاوت‌هایی که در ایمان، عمل، اخلاق و عبادت، به خاطر تفاوت ظرفیت‌هایشان دارند. عاشق سلمان، حبیب ابن مظاہر، ابوحمزه و ابوبصیر رض است که مؤمن هستند، عاشق بقال دهات‌های بین کوه‌هاست، که هنوز تهران را ندیده مشهد را ندیده، در حد همان دهاتی بودنش، که دو تا کلمه از آخوند یا تلویزیونی شنیده، مؤمن است. عاشق او و هر مؤمنی در هر کجای دنیاست.

مؤمن اگر این عشق را نگه دارد، یعنی بی‌ریخت نشود که خدا از عشقش کنار بکشد، «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ لَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَ لَكُنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ



«أَعْمَالِكُمْ» من تماشگر زیبایی‌های معنوی شما هستم، تماشگر زیبایی قیافه‌ات نیستم. آن ارزش دارد. به خاطر آن عاشقت هستم. چون می‌بینم که زیبایی داری در باطن. چقدر این آیه جالب است و چقدر به این بحث می‌خورد و هماهنگ با این مطالب است. «**حَبَّتِ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَتُهُ فِي قُلُوبِكُمْ**<sup>۱</sup>» من زینت، گردنبند، انگشت، دستبند و سینه‌ریز دل شما را ایمان شما به خودم قرار دادم و این خیلی شما را خوشگل کرده. من کاری به رنگ بلال ندارم، ولی درونش پیش دید من خیلی قشنگ است. کاری به قیافه شما هم ندارم، باطن‌تان خیلی پیش من زیباست. زیبایی هم، به صورت قهری محبت را جذب می‌کند، پس من عاشق هر مؤمنی هستم.

### فلسفه آفرینش انسان

خدایا در بندگان مؤمنت که اختلاف ظرفیت و تفاوت مقام دارند گناه هم پیدا می‌شود. می‌گوید می‌دانم. بندۀ مؤمن هم گاهی دچار غفلت می‌شود. گاهی یادش می‌رود. گاهی در مقابل یک کشش قوی قرار می‌گیرد. یعنی می‌گویید بندۀ مؤمن من که عمری زحمت کشیده در خانه من، عمری عبادت کرده، حالا دو تا گناه هم کرده، او را از چشم بیندازم؟ مگر تو بچه‌هایت را که گاهی حرف را گوش ندادند از چشم اندختی؟ اگر انداخته بودی که شب عروسی دخترت صد میلیون خرج نمی‌کردی، شب عروسی پسرت دویست میلیون نمی‌دادی، همیشه هم می‌گویی دوستش دارم. گاهی هم حرف را گوش نداده. من هم همینطور. من از پدر و مادر مهربان‌تر هستم. می‌دانم بندهام گاهی می‌لغزد. حالا چرا او را نگه نمی‌دارم که نلغزد؟ بگذار بلغزد که غفاریت من تعطیل نشود. بگذار بلغزد که من بیامز. نمی‌شود که آمرزش خودم را تعطیل کنم. بلغزد. با دو تا لغزیدن یا با دو رکعت نمازی که عمداً نخواند، بی‌دین نشد که، از چشم من که نیفتاد. ولی خیلی از بندگان مؤمنم صد تا نماز صبح می‌خوانند هی به من می‌گویند این به جای آن دو رکعتی که خراب کردیم. خود این توبه است. من هم عشقم است که بندگانم را بیامز.



من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم  
من که از آفرینش بندگانم نمی‌خواستم جیب پر کنم. جیب من پر هست. من مالک کل  
عالیم هستم. من بی‌نیاز هستم. من تهییدستی در وجودم نیست که کسی باید آن را پر کند.  
من نکردم خلق تا سودی کنم. بلکه مثل امشب بر بندگان جودی کنم.  
جوان‌ها گاهی می‌پرسند فلسفه آفرینش ما چیست؟ خدا برای چه ما را خلق کرده؟ خدا  
خودش در قرآن گفته «وَلِذِكْرِ خَلْقِهِ»<sup>۱</sup> اصلاً من شماها را آفریدم که رحمت و مغفرتم را  
مفت بهتان بدhem. سوال ندارد. چرا ما را آفریدند؟ دلش خواست ما را بیافریند ما را بیامرزد، ما  
را رحمت و بهشت بدهد. این فلسفه آفرینش است. دیگر فلسفه زیباتر از این که نمی‌شود.

## عدم ناامیدی از رحمت خدا

برای امشب هم در دلت نچرخد که آیا راهم می‌دهند؟ مواظب باشید یک همچنین چیزی  
به دلتان نگذرد. عجب این تکبیت پرقيمت است! با گویندگان این تک بیت‌ها و شعرها  
خدا در قیامت چه می‌کند که اینجور بندگانش را به راحتی با او آشتبایی دادند. نیاور در ذهن‌ت  
که نه فکر نمی‌کنم با این همه آسودگی، ما را راه بدهند. ما با زن و بچه بداخلاق بودیم، به  
مردم بد کردیم، زبان و چشم خوبی نداشتیم. خب نداشتیم که نداشتیم. او که از ما توقع  
عصمت نداشته. فقط گفته گناه نکنید. حالا گوش ندادیم. این که دیگر ما را از چشم او  
نمی‌اندازد. «وَلِذِكْرِ خَلْقِهِ» اصلاً شما را خلق کردم رحمتم را خرجتان کنم. دیگر چرا ما  
را خلق کرده خیلی فضولی است. گفت نمی‌خواستم رحمتم بیکار بماند. نمی‌خواستم  
رحمتم را سری پیش خودم نگه دارم. می‌خواستم یک موجودات زنده عاقل و فهمیده را  
خلق کنم به من مؤمن بشوند و من رحمتم را خرجشان کنم. کیف هم می‌کنم از اینکه  
رحمتم را خرج گنهکار کنم. سلمان که خب رحمت خرجش می‌شود. اگر خرج من بشود  
هنر است و این هنر در خدا بی‌نهایت است. امروز خیلی فارسی حرف می‌زنم، ولی برای  
هر کلمه‌ام آیه و روایت دارم. فرصت نمی‌شود.



۱. هود: ۱۱۹. «إِلَّا مَنْ رَحْمَنَ يُكَلِّمُ لَا مَلَائِكَةٌ وَّتَمَّتْ كَمَرْيَكَ لَا مَلَائِكَةٌ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسُ أَمْعَنُونَ».

اما چه شعر پر قیمتی!

تو مگو ما را به آن شه بار نیست      با کریمان کارها دشوار نیست  
تو مگو، واقعاً نگو، حرام است. حرمتش را سوره یوسف بیان کرده. بار یعنی اجازه ورود، بار یعنی باز بودن در و به همه اجازه ورود دادن. بار در لغت قدیم این بوده که در شهرها داد می‌زدند امروز سلطان بار عام داده، یعنی گفته هر کسی می‌خواهد من را ببیند دعوتی نیست، هر کاری دارد باید.

با کریمان کارها دشوار نیست. اگر دشوار بود که اصلاً حز را راه نمی‌دادند. معلوم می‌شود کار با کریمان سخت نیست. خیلی راحت است. حالا آن که امام بود و گنجایشش به اندازه هستی. وقتی اجازه گرفت برود میدان به قمر بنی هاشم گفت می‌توانم با زینب کبری حرف بزنم؟ گفت بله. بله یعنی با کریمان کارها دشوار نیست. چرا نمی‌توانی؟ فکر می‌کنی بعد از برادرم، خواهرم با تو قهر است؟ و یا از تو نفرت دارد؟ یا به تو کینه دارد؟ ما بنده پروردگار هستیم، خدا از هر کسی بگذرد ما هم می‌گذریم و به رخش هم نمی‌کشیم. گفت پس من را بیر کنار خیمه‌اش. خواهر حرم می‌خواهد با شما صحبت کند. اجازه نداد حرف‌های حرم تمام بشود. چون حرم آمد شروع کند بگوید من بودم این کار را کردم، من بودم جلویتان را گرفتم، من بودم عصیانی شدم. اصلاً اجازه نداد که حرف بزنه. همین که گفت من بودم، زینب کبری علیہ السلام فرمود من از خدا برای تو طلب رحمت کردم. من بودم من بودم یعنی چه؟! به ذهن کسی نیاید صدایمان را نمی‌شنوند.

اتفاقاً به داوود علیه السلام خطاب کرد این بندگان مؤمن مخلص پاکِ خوب باظرفیت پر ارزشی من را که دیدی، بتراسانشان. یعنی چی؟ بندگان گنگار لغزش دار بدکار من را که دیدی مژده بهشان بده. یعنی چی؟ گفت خدایا. یعنی آدم به ذهنش می‌آید که حرف خدا جایجا شده. خوبان درجه یک را که گناهانی نمی‌کنند، بتراسان، و به بدھا مژده بده و خوشحالشان کن گفت خدایا توضیح بده. خطاب رسید آن‌ها را بتراسان که مبادا به این کل خوبی‌ها و پاکی‌هایشان مغروم بشوند. که با مغروم شدن شان خوبی‌هایشان بریزد. اما گنگاران را مژده بده داود، چون آن‌ها کسی را غیر از من ندارند، می‌خواهند توبه کنند. در کدام خانه را



بزنند. به چه کسی ملتجم بشوند. سراغ چه کسی بروند. آنها را مژده بده که منتظرتان هستم ببایید. توبه کنید، اصلاح کنید خودتان را. اعمال خوبی که انجام ندادید را تدارک کنید. من شما را می‌بخشم. در قیامت کباب‌پزی باز نکردم که شما را به سیخ بکشم بگذارم روی آتش. ماه رمضان، نماز و احیا را گذاشتیم که نروید در آتش. توبه و گریه را گذاشتیم که نروید در آتش. در تمام گریه‌هایتان، بالاترین گریه را هم مفت بهتان دادم که گریه بر حسین علیه السلام است. افضل القربات. برای اینکه نروید جهنم، بروید بهشت. از حالا خدا داد می‌زند بیا بهشت دهم نرو تو در نار ما. می‌خواهی جهنم بروی چی کار؟ خب بهشت که درهایش باز است، بیا برو بهشت. خدا عاشق بندگان مؤمنش است. با این توضیحی که دادم.

دومین عاشق پیغمبران هستند. و سومین عاشق ائمه طاهرين علیهم السلام هستند.



جلسہ، ستم

شجرہ طبیہ و خدشہ



## شجره طیبہ

قرآن کریم در سوره‌های مبارکه ابراهیم و صافات، از دو درخت نام می‌برد. هم به نحو قضیه حقیقیه و هم به نحو قضیه خارجیه. از یک درخت تعبیر می‌کند به شجره طیبہ. از یک درخت تعبیر می‌کند به شجره خبیثه. درخت پاک. درخت ناپاک. این درخت پاک در حوزه ربویّت پروردگار عالم روئیده می‌شود و درخت ناپاک در حوزه دوزخ و جهنّم. در چهره دنیایی و در چهره آخرتی.

### ویژگی‌های شجره طیبہ

شجره طیبہ را می‌فرماید ریشه ثابت و مستقری دارد و چون در حوزه ربویّت پروردگار عالم روئیده می‌شود، تجلی و ظهور می‌کند، این ریشه از بین رفتنی نیست. و چون اتصال به ربویّت دارد، سبب پدید آوردن میوه‌هایی است که این میوه‌ها مقید به فصل نیست، چون از چهارچوب زمان خارج است. چهار فصل که چهار فصل مادّی است هیچ ارتباطی با این شجره طیبہ ندارد.

ریشه ثابت است می‌فرماید «أَصْلُهَا ثابتٌ»<sup>۱</sup> چون خدا ثابت است، و تغییرپذیر نیست این ریشه‌ای هم که در حوزه ربویّت او رشد می‌کند تغییرپذیر نیست، کهنه نمی‌شود، ضعیف نمی‌شود، از کار نمی‌افتد. «أَصْلُهَا ثابتٌ».

۱. ابراهیم: ۲۴. ﴿أَلَّا يَرَى كَيْفَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِكَمَةَ طَيِّبَةَ كَشْجَرَةَ طَيِّبَةً أَصْلُهَا ثابتٌ وَقَعْدَهَا فِي السَّمَاءِ﴾.



اما تنه و شاخه‌های این درخت این شجره طبیه تا عالم ملکوت خودش را کشانده. یعنی فضای عالم ملکوت را اشغال کرده است. «فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»، سماء در این آیه به معنی این آسمان مادی نیست، یقیناً. این آسمان یعنی عالم ملکوت، عالم الهی، عالم ربوبی. شرح این داستان عجیب را در چند دقیقه در روز بیست و یکم اگر زنده باشم خواهم داد که تنه و شاخ و برگ این درختی که ریشه‌اش در فضای ربوبیت است، تا عالم ملکوت کشیده شده و هیچ فرشته‌ای از فرشتگان عالم نیست که این درخت را نشناسد. چون تا آنجاها رفت. نه به چهره مادی، اگر چهره مادی بود که می‌گفت ریشه‌اش در زمین و ثابت است. فقط می‌گوید «أَصْلُهَا ثَابِتٌ» ریشه ثابت است. ثابت کیست؟ خدا. حق یعنی ثابت. «ثُقُقُ أَكْلُهَا كُلَّ حَيْنٍ»<sup>۱</sup> میوه‌اش در دسترس است. چه وقت؟ «كُلَّ حَيْنٍ» یعنی زمان، فصل و قید را شکسته است. هر وقتی که انسان‌های مستعد و آماده بخواهند، هر وقت، طول عمرشان را، شبانه روز، در روزگار، در تاریخ، در دنیا، در قیامت، از میوه این درخت می‌توانند بهره بگیرند. «تُؤْتِي أَكْلُهَا كُلَّ حَيْنٍ يَأْذِنُ رَبِّهَا وَ يَصْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ»، می‌گوید من حقیقت را به خاطر اینکه بفهمید به عنوان یک درخت مثل می‌زنم «أَعْلَهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» تا اگر بنا باشد هشیار و بیدار بشوید، متذکر بشوید و بفهمید، بفهمید.

### ب) نصیبی از شجره طبیه

کسی هم که نمی‌خواهد بفهمد، هیچ ارتباطی با این درخت پیدا نمی‌کند و از میوه آن یک ذره نصیب نمی‌برد. نمی‌شود او را مجبور کرد. می‌گوید نمی‌خواهم بفهمم، نمی‌خواهم دنبال این حرف‌ها و مسائل باشم. من هستم و کارخانه، مغازه، دلار، سفرهای خارجی، شکم و شهوتم. به من فشار نیاور. مدام به رخ من نکش خدا، قیامت، انبیاء<sup>علیهم السلام</sup>، عالم الهی، عالم ربوبی، عالم ملکوت، فرشتگان، دوزخ و بهشت. این‌ها برای من قابل باور نیست. این‌ها را آخوندها ساختند. در حالی که هیچ کدام از ما این‌ها را نساختمیم. این‌ها در صحف

۱. ابراهیم: ۲۵. «ثُقُقُ أَكْلُهَا كُلَّ حَيْنٍ يَأْذِنُ رَبِّهَا وَ يَصْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ أَعْلَهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»



ابراهیم علیه السلام، تورات موسی علیه السلام، انجیل عیسی علیه السلام، زبور داود علیه السلام و در زبان ۱۲۴ هزار پیغمبر سابقه دارد. مارک این حرفها تا حالا در هیچ کتابی به نام یک آخوند زده نشد. اگر زده شده ارائه بدھید. ولی این گمراهان کمپانی دروغ، تهمت، یاوه‌گویی هستند. و به قول قرآن مجید کمپانی باطل‌گرا هستند. حرف‌هایی که می‌زنند هوایی است، نه دلیل علمی برایش دارند، نه دلیل عقلی، نه دلیل فلسفی و نه دلیل شرعی. دلیل‌شان برای همین حرفشان که می‌گویند این‌ها همه ساخته آخوندهاست چیست؟ دلیل عقلی داری؟ شرعی داری؟ علمی داری؟ فلسفی داری؟ غربی داری؟ شرقی داری؟ لال است. هیچی نمی‌گوید. چون هیچی ندارد بگوید. چون درونش هم هیچی ندارد، که پشتونه حرفش باشد. حرف پوج، برخواسته از پوچی درون. دروغ. خیلی هم در دروغ اصرار دارند. اینقدر اصرار دارند که در قرآن آمده، پروردگار در قیامت به این‌ها می‌گوید شما معبدان باطلی را می‌پرستیدید. بت، طاغوت، هوای نفس، شهوت، دلار. به پروردگار می‌گویند این معبدها در دنیا بوده، ولی ما یکی از آن‌ها را هم نپرستیدیم. پررویی تا کجا! که در محضر پروردگاری که کل پرونده‌شان در علم او است، منکر می‌شوند و به خدا می‌گویند بله این معبدها بوده اما ما یک بار هم این‌ها را نپرستیدیم. لذت بردید از اینکه خدا در قرآن می‌فرماید «فَتَجْعَلَ لِعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»<sup>۱</sup> این دروغگوها را می‌گوید. نه من و تو را، نه همسرانمان را که گاهی آن‌ها به ما دروغ می‌گویند. می‌دانیم هم دروغ است. گاهی هم ما به آن‌ها دروغ می‌گوییم، خودمان هم می‌دانیم دروغ است گاهی هم به مردم دروغ می‌گوییم. با این دروغ‌های پیش پا افتاده ما، پروردگاری که دارای قدرت بی‌نهایت است، ما را لعنت نمی‌کند. این دروغ‌هایی است که نظام زمین، نظام جامعه، نظام زندگی، نظام وحدت، نظام امتیازات ارزشی را به هم ریخته است در عالم. این دروغ‌ها. که این دروغ‌ها در سازمان ملل هم تابلو دارد، جدا دارد، اتاق دارد، پرونده دارد. مثلاً در سازمان ملل یک مرکزی هست به نام دفاع از حقوق بشر. جمعیت آل سعود جزء افراد اولیه این حقوق بشر هستند که شب و روز اشک می‌ریزند



برای اینکه به بشر دارد لطمه می‌خورد. این یک دروغ عظیم شاخدار است. شما در یمن کاری کردید که نه چنگیز در حملاتش داشت نه تیمور در حملاتش داشت نه آتیلا، نه نرون، نه هیتلر، شما در تاریخ عالم در پایمال کردن حقوق انسان از هر خوکی، و سگ هاری و حیوان درنده‌ای بدتر هستید. شبها در کاخ‌هایتان زنا می‌کنید عرق می‌خورید، مشروب می‌خورید، قمار می‌کنید، پرونده‌هایتان هم رو شده. یمن را به این روز درآوردید. شما مدافع حقوق بشر هستید؟ و آمریکا شما را جزء دفتر حقوق بشر قرار داده. آمریکا از شما بدتر است و شما هم از آمریکا بدتر. هر دو هم از هر بدی بدتر. این دروغها را می‌گوید لعنت بر این دروغگویان. نه اینکه حالا من دیر رسیدم به منبر، امام جماعت مسجد یا هیئت مدیره مسجد با ناراحتی می‌گویند آقا منبر ماند، کجا بودید؟ من هم خواب بودم می‌گویم شما خبر ندارید تهران چه ترافیکی دارد؟ با این یک دروغ که من مورد لعنت خدا قرار نمی‌گیرم، ولی گناه کردم. این یک درخت. ﴿يَصْرِبُ اللَّهُ الْأَمَّالُ لِلثَّالِسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾.<sup>۱</sup>

## نور الهی عامل نشاط شجره طیبه

ما چقدر درخت در کره زمین داریم؟ میلیاردها. نشاط، سرسبی، تنہ و برگ، شکوفه و میوه این درختان محصول چیست؟ نور خورشید. این شجره طیبه‌ای که سوره ابراهیم می‌گوید این با چه نوری رشد کرده؟ فقط با نور الله. همین. حالا من پایان منبر مصدق اتم و اکمل این شجره طیبه را می‌گویم برایتان. با نور خدا. یعنی تابش نور الهی به این موجود مستعد تبدیلش کرده به شجره طیبه. شاخه‌ها و تنہ و برگ و میوه‌اش تا عالم ملکوت را پر کرده. و هر کسی از این میوه هر وقت در دنیا و آخرت بخواهد می‌تواند بهره ببرد. می‌دانید که پیغمبر ﷺ فرمودند: «مثُل المؤمن كالارض»<sup>۲</sup> مؤمن مثل زمین است. زمین با نور خورشید سرسبی و پرگل است. مؤمن با نور پروردگار یک درخت بانشاط پرشاخ و برگ و پرمیوه



۱. ابراهیم: ۲۵.

۲. مصباح الشریعه، ص ۱۵۵.

## جلسه هفتم / شجره طیبه و خبیثه

است. میوه‌هایش هم زیاد است. نمی‌توانم بشمارم. ایمان به خدا، معاد، انبیاء<sup>علیهم السلام</sup>، قرآن، ائمه<sup>علیهم السلام</sup>، مهر، جود، سخا، کرامت، وقار، صبر و بردازی، میوه این موجود است که تابش نور، نور الله این میوه‌ها را به او داده است. این یک درخت.

### شجره خبیثه

اما درخت دوم، اول آیه سوره ابراهیم را می‌خوانم، بعد یک آیه از سوره حیدر، بعد از سوره صافات. سه تا سوره. ما این‌ها را تا کنار همدیگر نگذاریم یک مطلب کاملی در نمی‌آید. ما قرآن را آیه به صورت مستقل نباید بیینیم، گمراه می‌شویم. این نیست که هر کسی از راه برسد یک آیه را مطرح کند و بگوید این است. نخیر این نیست. «القرآن يفسّر بعضه بعضاً» قرآن باید خودش را تفسیر کند، جاهایی هم که تفسیری ندارد، اهل بیت<sup>علیهم السلام</sup> آن را تفسیر می‌کنند، راه روشن است و حق معلوم است.

### ویژگی‌های شجره خبیثه

اما آیه سوره ابراهیم **﴿وَمَثَلُ كَلْمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتَثَتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَارِبٍ﴾**<sup>۱</sup> شجره خبیثه ریشه‌اش داخل زمین نیست. اگر در بیابان‌ها و کویرها بروید، می‌بینید بیرون از زمین است، ثباتی ندارد. قراری ندارد. کافی است در کویر و بیابان یک بادی بوزد که یک خرد سنگینی داشته باشد، این شجره و نهال را، این درخت پوک و پوسیده و خبیث را با خودش می‌برد. یعنی شجره خبیثه حزب باد است. هیچ ربطی به ربویت پروردگار ندارد. ریشه ثابتی ندارد. میوه و تنہ زیبایی ندارد. سبک، بی‌وقار، حزب باد.

### مصاديق شجره خبیثه

حالا برویم سراغ آیه سوره حیدر، این چه هشدار عجیبی به ماست. که خیلی‌ها در دنیا، یعنی نود درصد مردم دنیا مصدق این آیه هستند. در ایران هم این آیه، مشتری فراوان

۱. ابراهیم: ۲۶

دارد. کم نیست. «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»<sup>۱</sup> نه دنیا، آیه را دقت کنید، زندگی دنیا یعنی زندگی این جنس دوپا. نه دنیا، دنیا که ترکیبی از آسمان‌ها، ستارگان، کهکشان‌ها، خورشید، منظومه‌ها، دریاهای، کوههای، صحراءهای زیر زمین و نعمت‌های خداست. خدا در هیچ جای قرآن به دنیا حمله ندارد همچنین تعریف است، «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» یعنی زندگی مادی. زندگی جنس دوپا شش بخش دارد.

«لَعْبٌ» بازیگری، حساب کنید عمر مردم و مخصوصاً عمر نسل جوان چه مقداری در بازیگری‌های بی‌نتیجه هزینه می‌شود. بازیگری‌های بی‌نتیجه. من اسم نمی‌برم بازیگری‌ها را. مبادا بگویند این آدم خیلی قدیمی است، انگار در دنیای روز نیست. یک بخشش بازیگری است، یعنی کل حرکات بی‌نتیجه و بی‌سود. یک لذت خیالی می‌برند.

«وَ لَهُوٌ»، سرگرمی، سرگرمی به عتیقه‌جات، سرگرمی به طلاجات، سرگرمی به امورات مادی، سرگرمی کنار دوستان، سرگرمی کنار باغ‌ها و راغ‌ها و چشم‌ها و جاده‌ها، «وَ لَهُوٌ». «وَ زِينَةٌ» یک بخش زندگی‌شان هم خودآرایی است. ده روز می‌گردد، ده جور ژورنال می‌بیند برای انتخاب یک کت شلوار، برای انتخاب یک پیراهن زنانه. می‌گردد می‌گردد. ده تا طلافروشی می‌رود ببیند کدام به او می‌خورد. او را جلوه می‌دهد. مرد یا زن. کدام حلقه، کدام گردنبند. حالا که مردها هم گردنبند می‌اندازند. می‌گردد. کدام سلمانی در تهران سر و صورت را اصلاح می‌کند دویست هزار تومان می‌گیرد، برویم آنجا. «وَ زِينَةٌ» کدام خیابان پاریس بهترین کت شلوار را می‌فروشد، آن را از طریق سایت بخریم برایمان بفرستد. در این همه انواع ماشین‌های اروپایی، انگلیسی، سوئدی، نروژی، فرانسوی، ایرانی، ژاپنی، ده جور ژورنال را ورق می‌زند، ده بار با زن و بچه‌اش مشورت می‌کند، سی جا در اتومبیل فروشی‌ها می‌رود ببیند خوشگل‌ترین، خوش‌رنگ‌ترین، که پشت فرمانش او را نشان بدده، کدام است. این‌ها حرف‌های خداست. این کاری به یک طبله قم ندارد. این‌ها معنی حرف‌های خداست.

۱. حدید: ۲۰. «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعْبٌ وَ لَهُوَ زِينَةٌ وَ تَقْرُبُهُنَّ كُلُّهُنَّ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوَادِ كَثِيلٌ غَيْرُهُنَّ أَنْجَبَتِ الْكَفَّارَ بَأَنَّهُمْ يَهْيِئُونَ قَرْئَةً مُصْفَرَةً لَمُؤْمِنِينَ كُلُّهُمُوا فِي الْأُخْرَاجِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ صَوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ إِلَّا مَتَاعٌ الظَّرُورُ».

«وَ تَفَاثُرَ بِيْنَكُمْ»، یک مدتی هم وقتشان به این می‌گذرد که، دیدی چه صندلی گیرم آمد؟ دیدی به کجا کشید کار مقام؟ دیدی چه حقوقی برایم گذاشتند؟ بیا ببین چه خانه‌ای دارم. فخرفروشی.

«وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ» یک بخش زندگی مادی‌شان هم برای اضافه کردن دلار است، آن هم نه جزئی، نه، صد میلیارد بشود دویست میلیارد چهارصد میلیارد، هشتصد میلیارد برود بالا دو هزار میلیارد، سه هزار میلیارد چهار هزار میلیارد. اگر توانست که از راه طبیعی گیر می‌آورد، اگر هم نتوانست، روز روشن به خزانه دولت می‌زند، اختلاس می‌کند، می‌دزدد، برمی‌دارد و می‌رود. این حرف طلبه قم نیست. قرآن است که تکاثر را خلاف می‌داند. یک مدتی هم دنبال پیدا کردن بچه از همسرشان هستند، با هزار طرح، که اگر دختر شد، آمریکا بفرستمیش یا انگلیس، یا فرانسه؟ چه رشته‌ای برایش انتخاب کنم؟ هنر، نقاشی، هنرپیشگی، سینما، رقصی؟ یک مدتی وقتیش به این اولاد می‌گذرد. اگر دختر است این فکرها. اگر پسر است بفرستم امریکا مدیریت بخواند، با فرهنگ آنجا متحد شود. بعد برگردد اینجا تا بتواند راحت پدر ملت و بیت‌المال را در بیاورد.

بعد قرآن می‌گوید این زندگی، چقدر عالی می‌گوید قرآن، این زندگی «كَمَثِيلٌ غَيْثٌ» مثل باران می‌ماند، که بر این آدم بر این زن و مرد می‌بارد. «كَمَثِيلٌ غَيْثٌ أَعْجَبُ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ» که بعد از بارش این باران، یعنی باران زندگی، باران پول، باران کسب، باران کار، خود این صاحب زندگی را شگفتزده می‌کند. عجب، ما که پابرهنه از شکم مادرمان به دنیا آمدیم چه خبر است الان زندگیمان! ویلای شمال مان به به، پول‌های بانک‌مان به به، این زن زیبای بی‌حجابمان که هر جا می‌بریم باعث می‌شویم همه خوششان بیایند، بخیل که نیستیم، ما مرد هستیم به به. «كَمَثِيلٌ غَيْثٌ أَعْجَبُ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ» آن کشاورز این زندگی را این پدیده‌ها شگفتزده می‌کنند. این زیبایی، نشاط و سرسیزی می‌ماند؟ قرآن می‌گوید نه. الان دیگر عمر این آدم دارد می‌شود ۶۰ و ۶۵ سال، «ثُمَّ يَهْيَى» تمام این زندگی برای او، برای شخص او زرد می‌شود. پژمرده می‌شود. به طرف خشکی می‌رود. دیگر لذتی از آن تخت‌خواب، از آن لوسترها، از خانه شمال شهر، از ویلا، از کباب برگ نمی‌برد. چون



نمی‌تواند، راه لذت‌ها در حال بسته شدن است. «فَتَرَأَةُ مُصْفَرًا» بعد زرد و خشک می‌شود، «ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا» حالا هشتاد سالش است و خوش شده عین چوب خشک. نه کمر راحتی دارد، نه کلیه راحت کار می‌کند، نه چشم راحت می‌بیند، نه آب دماغ رامی‌تواند نگه دارد نه ریزش آب دهان را. خشک شده. حالا یا در خانه نگهش می‌دارند یا از آن خانه هزار میلیارد و از آن ماشین دویست میلیاردی و از آن ویلاها او را می‌برند در همین محل‌هایی که پیرمردها و پیرزن‌ها را خانواده‌ها می‌برند دور می‌اندازند. می‌گویند مزاحم ماست. می‌برند سالمدان. این دوره زندگی. حالا در سالمدان یا در خانه‌اش می‌میرد. کل این زندگی که شش دوره بود «وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ» این درخت اسکلت مانده خشک بدبخت در آخرت در عذاب سخت است، نه عذاب راحت.

اما مردم مؤمن که با همین‌ها در این زندگی‌ها بودند «وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ» آن‌ها چون درست زندگی کردند، پاک زندگی کردند، بچه‌های خوبی داشتند، زن‌های باحجابی داشتند، قناعت در زندگی داشتند، این‌ها در قیامت به دو مرحله می‌رسند، یکی رضوان الله یکی مغفرت خدا. دوباره در آخر آیه می‌گوید «وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» این زندگی دنیا که مردم برای خودشان درست کردند، نیست «إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» زندگی‌ای که هفتاد سال سرشان کلاه گذاشت، فریب‌شان داد، اتومبیل، خانه، اولاد و دلارها فریب‌شان دادند. چون وقتی وارد قیامت می‌شود می‌بیند از آن زندگی بهاری هیچ خبری نیست، زمستان است و جهنم.

حالا برویم سراغ آیات صفات. اینجا دیگر دل آدم درد می‌آید. «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَنْجِعُ فِي أَقْبَلِ الْجَحِيمِ»<sup>۱</sup> اینها که در جهنم هستند درختی هستند که، از ذات جهنم نمو پیدا می‌کنند. چون دیگر آن اسکلت خشک که نمی‌ماند. اینها یک بدنه باید پیدا کنند که عذاب‌ها را بکشند، «طَلَعُهَا كَانَهُ رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ»<sup>۲</sup> گل‌ها و شکوفه‌های این درخت، یعنی شاخ و

۱. صفات: ۶۴

۲. صفات: ۶۵

برگ‌هایش، چشم و گوشش، دست و شکمش، مانند سر شیاطین می‌ماند. بسیار بی‌ریخت و نفرت‌آور.

### ائمه معصومین علیهم السلام مصدق شجره طیبه

دوباره برگردیدم به اول آیه سوره ابراهیم. شجره طیبه. اگر ما بخواهیم این شجره طیبه را که به نحو قضیه حقیقیه بیان شده، مصدق خارجیه‌اش را نشان بدیم، این شجره طیبه کیست که ریشه‌اش ثابت است، کنده شدنی نیست، شاخ و برگ و تنهاش تا تمام ملکوت را پر کرده، میوه‌اش هم در هر زمانی و در هر روزگاری، دنیا و آخرت قابل بهره‌برداری است؟ این کیست؟ همه روپروری پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم هستند. منبر حضرت. همه. در پشت سر مردم است. یک مرتبه بالای منبر آن مطلب اصلی‌اش را قیچی کرد. گفت «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ»<sup>۱</sup> با علمش، به نوح، ابراهیم، موسی، عیسی صلوات الله علیه و آله و سلم با خصوصیاتشان، کی دلس می‌خواهد همین امروز در مجلس من، پای منبر من، آدم را ببیند، نوح صلوات الله علیه و آله و سلم را ببیند، ابراهیم صلوات الله علیه و آله و سلم را ببیند، موسی صلوات الله علیه و آله و سلم را ببیند، عیسی صلوات الله علیه و آله و سلم را ببیند؟ بعد با دستش، از روی منبر به دم در اشاره کرد گفت این مرد را ببیند. همه جمعیت برگشتند دیدند امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله و سلم است. چند سالش بود آن وقت؟ ۶۳ سالش بود؟ نه. ۲۳ یا ۲۴ سالش بود. یعنی علی صلوات الله علیه و آله و سلم در آنی سن شجره طیبه‌ای بود که آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی صلوات الله علیه و آله و سلم، در او تجلی داشتند و تمام فرشتگان عالم و تمام جهان هم او را می‌شناختند. اگر کسی بخواهد از میوه این درخت استفاده کند، یکی از میوه‌هایش نهج‌البلاغه است. یک مملکت اگر بخواهد یک مملکت اسلامی صدرصد داشته باشد، کافی است فقط به عهندانه مالک اشتر صلوات الله علیه و آله و سلم عمل کند. نه حالا ششصد صفحه‌اش را، فقط عهندانه را. یک مملکت اگر بخواهد اهل توحید واقعی بشود، خطبه‌های توحیدی آن را پیاده کند، اگر بخواهد صاحب اخلاق حسنہ بشود، خطبه‌های اخلاقی‌اش را، اگر بخواهد مردمش عارف بشوند، خطبه‌های عرفانی را. علی

۱. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۹. «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي جَلْمِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي هَبْيَتِهِ وَ إِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ فَلَيْنَظُرْ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صلوات الله علیه و آله و سلم».

جان چه کسی می‌تواند از تو تعریف کند؟ می‌تواند تو را بشناساند؟ می‌تواند تو را بشناسد؟ علی جان پیغمبر ﷺ درباره تو فرموده، جالب این است که ما شیعه‌ها هم این روایت را نقل نکردیم، اهل سنت نقل کردند، علی جان من اگر بخواهم آن چیزی که تو هستی را به این مردم بگویم، در سن جوانی ایشان، پیغمبر ﷺ این حرف را که در ۶۳ سالگی علی علیه السلام نزده، در آن ده سالی که مدینه بودند این حرف را زده. پیغمبر ﷺ وقتی از دنیا رفت علی علیه السلام سی سال داشت. علی جان اگر بخواهم تو را همانطور که هستی معرفی کنم، می‌ترسم تمام ملت خدا را رها کنند تو را عبادت کنند. می‌ترسم. علی جان! این هم آن‌ها نقل کردند. علی جان اگر تمام دریاها مرکب بشود اگر تمام درختان قلم بشود، اگر جن و انس نویسنده بشوند، بخواهند فضائل تو را بنویسند ارزش‌های تو را، قلم‌ها تمام می‌شود، جن و انس می‌میرند، دریاها که مرکب شده خشک می‌شود، اما ارزش‌های تو به شماره نیامده.

خدا چه نعمتی به ما شیعه داده، به‌به. پیوند بخورید به این درخت. مردها، زن‌ها، دخترها، جوان‌ها، آخوندها، کت شلواری‌ها، اداری‌ها به این شجره طبیه پیوند بخورید. بقیه‌اش شجره خبیث است. یازده شجره دیگر به این شجره پیوند خورند، یکی شد امام مجتبی علیه السلام، یکی شد ابی عبدالله علیه السلام، یکی شد امام صادق علیه السلام، یکی شد امام رضا علیه السلام. و این شجره طبق گفته پیغمبر ﷺ از یازده امام بالاتر است. افضل هم از حسن علیه السلام هم از حسین علیه السلام هم از بقیه. دیگر طاقت ندارم ادامه بدهم. این ارزش‌ها چقدر سنگین است، قلب را از جا می‌کند.



جلسه هشتم

ربویت خداوند

من فقط با کمک خداوند و راهنمایی او بیش از پنجاه سال است با معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام آشنا هستم. در حدودی این معارف را می‌دانم ولی از یک عمل جامع خالص کامل به این معارف محروم بودم، و غصه دارم، و جبران این کمبود عظیم را فقط به رحمت خداوند امیدوار هستم. در این سیری که در معارف داشتم بعضی از کلمات و لغات زیاد به کار گرفته شده.

از باب نمونه شما از سوره اول قرآن، سوره حمد، تا سوره ناس، آخر قرآن، کلمه «رب» را زیاد می‌بینید، **«الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»**<sup>۱</sup> اول قرآن است، اول اول. **«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ»**<sup>۲</sup> آخر قرآن است. بین این اول و آخر هم فراوان کلمه «رب» را می‌بینید. البته من این کلمه را در ده جلسه نزدیک یک ساعت، در قم در حوزه علمیه تفسیر کردم، توضیح دادم. در تفسیرش انسان می‌فهمد که چرا پروردگار در گفتن این «رب» در قرآن این همه اصرار دارد. و جالب این است که وقتی در این آیات قرآن به دشمنان سرسختش می‌رسد و خودش را می‌خواهد مطرح کند می‌فرماید «ربّهِم»، پروردگارشان، یعنی من در ربویتیم از آن‌ها اصلاً جدا نیستم. که حالا این هم لطیفه و سری دارد. من هم نمی‌گوییم این سر را

---

۱. حمد: ۱.

۲. ناس: ۱.

می‌دانم و جلسه ظرفیت گفتیش را ندارد، نه، من هم نمی‌دانم. شماها ظرفیت شنیدن اسرار قرآن و روایات را دارید. چرا که پروردگار در قرآن می‌فرماید به همه‌تان فقه قلب دادم، نه فقه عقل. فقه قلب. این هم خودش یک مسئله‌ای است فقه قلب. یعنی با عقلت نمی‌توانی من را درک بکنی، اما با قلبت می‌توانی.

در دعاها یمان هم همینطور است، شما امشب دردعای کمیل به کلمه «رب» بیشتر از کلمات دیگر برمی‌خورید، یا در ابوحمزه، یا در دعای عرفه ابی عبدالله علیه السلام، یا در دعاها دیگر. بنابراین به شما سفارش می‌کنم، در قنوت‌تان، رکوع‌تان، سجود‌تان، وقت خواب‌تان و به خصوص وقت بیماری‌تان زیاد به این کلمه متولّ بشوید. این اسم محبوب خداست. وقتی شما با اسمی که محبوبش است صدایش بزنید جواب می‌دهد. و اگر تنها بودید کنار زن و بچه بودید، در مسجد بودید، در قنوت‌تان، رکوع و سجود‌تان، یا رب یا رب گفتید و به شدت گریه‌تان گرفت رودربایستی از کسی نکنید، گریه‌تان را آزاد کنید. چون یا ربی که با گریه توانم شود، می‌شود یک کشتی. یک لحظه به خدا می‌رسد. در قرآن مجید از همه انبیا دعا نقل کرده، ابتدای دعای همه انبیا با ربنا شروع شده. آن‌ها می‌دانستند که با ربنا خیلی راحت می‌توانند خودشان و دعایشان را، اجابت کنند و مورد قبول خدا درآورند. خبر داشتند.

## حافظ بودن خداوند

اما دو کلمه دیگر هست که در آیات قرآن و روایات و دعاها زیاد به کار گرفته شده، یکی لغت «حفظ» است. من امروز به کتب لغت مراجعه کردم، عالمان لغتشناس عرب، هشت نه معنا برای «حفظ» آوردند که یکی از این معانی حمایت است، حمایت. «وَ احْفَظْنِي بِحِفْظِكَ»<sup>۱</sup> خدایا من را در حمایت خودت بگیر، من ول و رها نباشم، اگر در حمایت تو نباشم زبان‌ها، مقالات، فیلم‌ها، مجلات، اوضاع اجتماعی در فساد خیلی راحت من را می‌ذدد، خیلی راحت. من را در پناهت بگیر. وقتی من رادر پناهت بگیری، کسی دسترسی به قدرت تو ندارد که من را از دست تو دربیاورد، این معنی «حفظ» است.

۱. دعای ابوحمزه ثمالی.

## پناهدهندگی خداوند برای موحدین

لغت دیگر «حصن» است. یعنی قلعه، قلعه استوار. قلعه‌ای که از دسترس هر دشمنی در امان است. «حصن» یعنی قلعه استوار. روایت از امام هشتم علیه السلام است که شیخ صدوق علیه السلام در عيون أخبار الرضا علیه السلام نقل کرده، روایت را هنگامی که صد هزار نفر حضرت را از نیشابور بدرقه می‌کردند فرمودند. اغلب هم این روایت را نوشتند. پرده مُحمل را کنار زد، وقتی به حضرت گفتند داری می‌روی یک چیزی به ما یادگاری بده، درحالی که مردم گریه می‌کردند، فرمودند: من از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام، ایشان از امام صادق علیه السلام، ایشان از امام باقر علیه السلام، ایشان از امام زین العابدین علیه السلام، ایشان از ابی عبدالله علیه السلام، ایشان از امیر المؤمنین علیه السلام و ایشان از پیغمبر علیه السلام نقل کردن، و پیغمبر علیه السلام از خود پروردگار شنیدند، که پروردگار فرموده «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حَصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»<sup>۱</sup> توحید قلعه من است، کسی که پول پرست، شخص پرست، بت پرست، صندلی پرست، علم پرست و یا دولت پرست است، از هیچ خطری در امان نخواهد بود. نه خطرات دنیا، نه آخرتی، نه اجتماعی و نه خانوادگی. ولی کسی که تمام رشته‌های شرک و پرستش‌های باطل را پاره کند و این نخها را پنه بکند و وارد در اعتقاد توحیدی بشود و بگوید خدایا یقین دارم خدایی، ربی، مالکی، مراقبی، زنده‌کننده‌ای، میراننده‌ای، رزاقی، راحمی، رحیمی، کارگردانی، مدبری غیر از تو در این عالم وجود ندارد. تو هستی و تو.

که همه ظاهرند و باطن یار لیس فی الدار غیره دیار<sup>۲</sup>

که یکی هست و هیچ نیست جزاً وحدة لا الله الا هو<sup>۳</sup>

این حالت توحیدی، پناهگاه خدا و قلعه خداست. پناهدهنده خود خداست. پناهداده شده موحد است. یک پناهگاه داریم، یک پناهدهنده‌ای که در این قلعه را باز می‌کند، یک پناهبرنده. پناه

۱. عيون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۴.

۲. شاه نعمت الله ولی.

۳- هاتف اصفهانی.

و پناهگاه توحید است، پناهدهنده خداست و کسی که در چتر پناه قرار می‌گیرد موحد است. موحد در هیچ شرایطی و جریان تلح و شیرین خانوادگی، فردی، اجتماعی، پولی و بدنی به اعتقادش، به فکرش، به ایمانش، به عملش، به اخلاقش، لطمeh نمی‌خورد.

موحد چه در پای ریزی زرش      چه تیغ هندی نهی بر سرش  
امید و هراسش نباشد ز کس      برین است بنیاد توحید و بس<sup>۱</sup>

قرآن می‌گوید اگر تمام درها را به روی بند موحد من بینند، من راه خروج از مجموع این درهای بسته را برایش باز می‌کنم. نمی‌گذارم گیر بیفتد، نمی‌گذارم دینش از بین برود، نمی‌گذارم به اعتقاد و عملش لطمeh بخورد. چند مورد از مواردی که افراد و قومها، در حصار توحید بودند را برایتان مطرح می‌کنم.

اول، حضرت هود<sup>علیه السلام</sup>، **﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا﴾**<sup>۲</sup> وقتی که عذاب ما به قوم عاد داشت نازل می‌شود چه عذابی؟ باد بسیار سخت و سرد، این باد تمام خانه‌های سنگی، تمام خانه‌های چند طبقه، تمام احشام، تمام عادیان را چسب زمین کرد و نابود کرد، هیچی نماند، اما آن خطی که از توحید هود دور مردم مومن کشیده بود خط نامرئی توحید **﴿وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا﴾** باد که شروع کرد به وزیدن و تمام آن تمدن را نابود کرد تمدن مهمی هم داشتند خانه‌ها را گرد و غبارش را به باد داد عادیان را همه را نابود کرد، اما **﴿فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةِ مُّنَّا﴾**<sup>۳</sup> باد که به این‌ها می‌رسید عقیم می‌شد نه یک آجر خانه‌شان را می‌انداخت نه موی‌شان را تکان می‌داد و نه آن‌ها را مایل به چپ و راست می‌کرد حتی در بیابان یک چوپان مؤمنی که حضرت هود با کشیدن خط توحید دور آن هم کشیده بود آرام نشسته بود گوسفند می‌چراند یک گرگ گرسنه‌ای از راه رسید به آن مرز خط توحیدی که رسید از درندگی افتاد دیگر خوی درندگی نداشت یک خرده گوسفندها را با محبت نگاه کرد و رفت. من

۱. سعدی.

۲. هود: ۵۸. **﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّبَاهُ وَالَّذِينَ آتَنَا مَعِنَّا بِرَحْمَةِ مُّنَّا وَنَجَّبَاهُ مِنْ عَذَابٍ غَلِيلٍ﴾.**

۳. اعراف: ۷۲. **﴿فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةِ مُّنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُّؤْمِنِينَ﴾.**

اهل توحید را اینجوری حفظ می‌کنم. این قلعه و حصار من است. یعنی گرگی هم که به این خط برسد، یعنی گرگ ماهواره‌ها، گرگ یهود، گرگ صهیونیست، گرگی مثل ترامپ و گرگ‌های دیگر به این خطر برسند از کار می‌افتدند. اگر این خط دور ما نباشد از هیچ خطری در امان نخواهیم بود.

دوم، نمروdiان یک زمین هزار متری را چهار تا دیوار خیلی بلند اطرافش کشیدند در هم نداشت. به ملت بابل گفتند هر کسی می‌خواهد به دولت به خدایان، به بت‌ها کمک کند مواد آتش‌زا بیاورد در این چهاردیواری بریزد، که وقتی آتش را روشن کردند، از بالا که پرندگان رد نمی‌شدند اگر از دویست سیصد متری هم رد می‌شدند می‌سوختند می‌افتادند پایین. نزدیکش هم کسی نمی‌رفت. دور بودند از این آتش، منجنيق هم درست کرده بودند ابراهیم علیه السلام را بیندازند در این آتش. ابراهیمی که وصل به مسبب الاسباب است. آن‌ها نمی‌فهمیدند. ابراهیمی که خط توحید دورش کشیده شده. آن‌ها نمی‌فهمیدند. او را در منجنيق قرار دادند. مامورها می‌خواستند تکان بدنه‌ند، جبرئیل گفت خدایا در کره زمین همین یکی را داری، این هم که دارند می‌اندازند در یک زمینی که هزار متر است پر از آتش، آتشش هم به این زودی خاموش نمی‌شود. برود؟ خدا که خیلی بردبار است. «آن الله غفور رحيم» به جبرئیل فرمود دلت می‌خواهد کمکش بدھی برو کمکش بده من جلویت را نمی‌گیرم. جبرئیل علیه السلام از محل خودش تا رسیدن به ابراهیم علیه السلام دو تا چشم به هم زدن هم نکشید. عرض کرد چی کار بکنم؟ گفت «حسنی مِنْ سُؤالِي عَلِمْ بِحَالِي»<sup>۱</sup> آن کسی که دارد من را می‌بیند، خودش بلد است چی کار کند. ایمان، توحید. و بعد گفت بین من و محبوبیم فاصله نشو. نایست. برو سر جایت. قرآن می‌گوید انداختند او را، تا ابراهیم علیه السلام داشت می‌افتد در آتش، به آتش گفتم، مسبب الاسباب است دیگر، «بِرْدَا وَ سَلَامًا»<sup>۲</sup> هم خنک و خاموش شو هم برای او محل امنیت شو. «بِرْدَا» خنک و «سَلَامًا»،

۱. بخار الانوار، ج ۸، ص ۱۵۶.

۲. انبیاء: ۶۹ «فَلَمَّا يَأْتِكُنْ بِرْدَا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ».

سلام در اینجا یعنی امنیت، یعنی بندهام را بهت دادند یک نخ عبایش هم نباید بسوزد. این توحید است. این قلعه خداست.

سوم، موسی بن عمران با کل مؤمنین زمانش وارد دریا شدند. فرعون با کل ارتشش پشت سر وارد دریا شد. دو تا فرمان خدا به آب داد. اوّل اینکه تمام فرعونیان را غرق کن. دوم اینکه برای موسی و مؤمنان دوازده تا کوچه شو، خشک، عین دیوار بایست تا اینها از این کوچه‌های خشک رد بشوند. این توحید است، آب همه را غرق کرد. مؤمنین با کمال امنیت از این دوازده تا کوچه که دو طرفش دیوار آب بود آبها نمی‌ریخت، آبها قاطی نمی‌شد، آبها هجوم نمی‌آورد، رد شدند.

چهارم، برادرانم و خواهرانم، خاک محل کشت، رزق، باغ، گل، گلزار و مرغزار است. ولی قارونی که خارج از قلعه توحید بود همین خاک با آن همه آثار مفیدش دهان باز کرد و قارون را فرو برد، «**حَسَقْنَا بِهِ**<sup>۱</sup>» نه فقط قارون را برد، بلکه جلوی چشم خودش که داشت فرو می‌رفت، کاخ چند هزار متري آبادش را هم گفتند که همراه او فرو برود. تو که هیچ چیز را برای من خرج نکردی، خانهات هم برای خودت با خودت ببرود جهنم. به پولدارها هم در قیامت همین را می‌گوید. در سوره توبه آمده که می‌گوید کل پولهایتان را به صورت فلز حاضر کردم، در آتش گذاختم، به رو و به پشت و به پهلویان می‌چسبانم. تا ابد پولت با خودت باشد. خیلی خوشت می‌آمد و عشقی داشتی، در جهنم هم با همین پول‌ها باش.

«**يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ**<sup>۲</sup>» روزی که به تمام ثروت‌های بخیلان آتش می‌دمم، «**فَتُكُوِي بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ**» رویشان و پشتیشان و پهلویشان را با این پول‌های داغ شده قرمز شده می‌چسبانم. برو، با پولت برو.

پنجم همه به هم می‌گویند آقا لطفاً فوت نکن، خوب نیست. آقا با من می‌خواهی حرف بزنی دهانت را نیاور بغل گوش من، خوب نیست. می‌خواهی من را ببوسی، لبهایت را نچسبان

۱. عنکبوت: ۴۰.

۲. توبه: ۳۵. «**يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ قَتُكُوِي بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَتَبْتُ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْرِزُونَ**».

روی صورت من، چون دهان یکی از مراکز آلودگی‌هاست، یکی از مراکز واگیره است. غیر از این است؟ فوت نکن. نفس را به طرف من نیاور. اما کسی که در حصار توحید بود، طبق سوره آل عمران، صریح با دهانش به مرده فوت می‌کرد، زنده می‌شد.<sup>۱</sup> یعنی فوت دهان در حصار توحید مرده زنده می‌کند. اما یک باد دیگر، یک بادی هم خدا دارد می‌وزاند، گاهی عمومی، گاهی خانوادگی، گاهی فردی، به نام باد اجل، این باد وقتی می‌وزد هر چی بی‌دین است مثل باد زمان هود<sup>۲</sup>. هل شان می‌دهد به طرف جهنم برزخ، برزخ جهنم دارد نمی‌دانید؟ آیات سوره غافر را بخوانید. «اللَّٰهُ يُعَزِّزُ صُونَ عَلَيْهَا أَعْدُوًا وَ عَيْشًا»<sup>۳</sup> من این‌ها را در برزخ، مرتب به آتش عرضه می‌کنم، بعد «وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ» وقتی قیامت شد می‌گوییم ببریدشان جهنم. یعنی من دو تا جهنم دارم یکی برزخ، یکی قیامت. این بادی که مثل باد زمان هود<sup>۴</sup>، گروه گروه را هل می‌دهد، می‌برد جهنم و نمی‌توانند هم مقاومت کنند، باد سنگینی است، ولی وقتی که این باد اجل به مؤمنین می‌رسد «فَرَقْحُ وَرَبِحَانُ وَجَحَثُ تَعِيرٌ»<sup>۵</sup> این باد به صورت نسیم بهاری، پرده دنیا را از جلوی چشم مؤمن موحد کنار می‌زند، اینجا دیگر هشتاد نود تا، صد تا روایت داریم، پرده را که کنار زد پیغمبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup>، صدیقه کبری<sup>علیهم السلام</sup> و اهل بیت<sup>علیهم السلام</sup> را می‌بیند، و بعد هم با این نسیم وارد بهشت برزخی می‌شود. این خطی است که انبیاء خدا<sup>علیهم السلام</sup> دور موحدان به عنوان توحید کشیدند که آن‌ها را از هر خطری در دنیا و آخرت محافظت کرد، امان داد.

### ولایت امیر المؤمنین<sup>علیهم السلام</sup> جبران کننده ضعف در توحید

خدایا آن توحیدی که آن‌ها داشتند ما نداریم، رودربایستی ندارد، راست می‌گوییم. تکلیف ما چیست که توحیدمان ضعیف است، می‌گوید برق خانه‌ام ۲۰۰ ولت است با اینکه برق شهر

۱. آل عمران: ۴۹. «... وَأَنْجِي الْمُؤْمِنَاتِ إِلَيْنِي اللَّهُ...».

۲. غافر: ۴۶. «اللَّٰهُ يُعَزِّزُ صُونَ عَلَيْهَا أَعْدُوًا وَ عَيْشًا وَ يَوْمَ قُوْمُ السَّاعَةِ أَذْخُلُوهُ إِلَى نَارِ عَذَابٍ أَشَدَّ الْعَذَابِ».

۳. واقعه: ۸۹



۲۲۰ ولت است. چی کار کنم؟ بعضی چیزهایم را نمی‌گرداند. به یخچال لطمه می‌خورد. متخصص الکتریک می‌گوید برو یک فاراتل بخر بیاور، من کنتورت را به فاراتل وصل بکنم سه فاز می‌خواهی، یک فاز می‌خواهی، این همیشه برق خانه‌ات را که نوسان به ۲۰۰ و ۱۹۰ دارد روی ۲۲۰ نگه می‌دارد. خدایا برق توحید ما ۲۲۰ نیست. خودت هم می‌دانی. پس قلعه‌ای که ما داخلش رفته‌یم به طرف دشمن سوراخ دارد، می‌تواند وارد بشود. هم ماهواره می‌تواند وارد شود، که دارد می‌شود. هم فساد می‌تواند وارد بشود. یک فاراتل به ما معرفی کن، برق توحید ما را ۲۲۰ کند تا این دو روز عمر را هم درست زندگی کنیم، بعد هم می‌خواهی ما را ببری، ببر. خدا هم قبول می‌کند و خیلی عجیب است. **﴿أَتَأْكُرُ مِنْ كُلٌّ مَا سَأَلْتُمُوهُ﴾**<sup>۱</sup> هر چی از من بخواهید من دست عطا کردنم باز است. می‌دهم. چی می‌خواهی؟ فاراتل. برای چی می‌خواهی؟ ایمان ضعیف است، توحیدم ضعیف است. برقص را ۲۲۰ کند. همه جای وجودم را روشن کند. می‌دهم بہت. دادم. با «بِسْمِ اللَّهِ» می‌گوییم. با «أَعُوذُ بِاللَّهِ» می‌گوییم. چون اینجا جایش است. «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». گوش همه دشمنان کر. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». «وَلَا يَأْتِيَ عَلَيَّ بُنْ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»<sup>۲</sup>، قبول داشتن امامت علی<sub>ع</sub>، ولایت را دارم معنی می‌کنم، ولایت را طبق مجمع البحرين یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایی که گره روایات را گشوده، قبول امامت علی<sub>ع</sub>، ولایت علی<sub>ع</sub>، امارت علی<sub>ع</sub>، همه بعد از پیغمبر<sub>صل</sub>، اگر بخواهی بین علی<sub>ع</sub> و پیغمبر<sub>صل</sub> را فاصله بیندازی بیاوری دوم و سوم و چهارم و دهم، با سر می‌برمت جهنه. اگر تمام عمر روزگار را روزه بگیری و شبها را بیدار بمانی. من کنار علی<sub>ع</sub> شوخي با کسی ندارم. نه با آخوند، نه با سیاستمدار، نه با رئیس، نه با صندلی‌دار، نه با شیعه، نه با غیرشیعه، همه جا اگر من چشم‌پوشی بکنم، از علی چشم‌پوشی نمی‌کنم.

۱. ابراهیم: ۳۴. **﴿وَتَأْكُرُ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعْذُلْنَاقْتَمَ اللَّهُ لَا يُخْصُو هَا إِنَّ الْأَنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾**.

۲. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۴۶.

پیغمبر من ۲۳ سال چوب خورد کتک خورد، سنگ خورد، در ده سال هشتاد جنگ بهش تحمیل کردند، هیچ جا نفرین نکرد. همش می‌گفت خدایا مردم را هدایت کن. اما وقتی روز غدیر دست علی علیه السلام را گرفت در دستش، رحمت للعالمین نفرین کرد. «وَ اخْذُلْ مِنْ حَدَّلَةً»<sup>۱</sup>، خدایا هر کسی علی علیه السلام را رها کند رهایش کن. نفرین کرد. «وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ»<sup>۲</sup> هر کسی علی علیه السلام را دوست ندارد و با او در دلش خدشهای دارد، خدایا شخص خودت دشمنش باش. من اگر از همه چیز بگذرم از علی علیه السلام نمی‌گذرم. «وَلَا يَهُ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ حَصْنِي»، قبول ولایتش، قبول تنها نه، قبول ولایتش، اقتدای به زندگیش، عمل کردن به روایاتش، رنگ گرفتن از اخلاقش و اعمالش، قلعه من است. «فَمَنْ دَخَلَ حَصْنِي أَمِنَ مِنْ عَدَائِي» در این قلعه قرار بگیر، هیچ عذابی در دنیا و آخرت به تو نخواهد رسید. کیف کردید یا نه؟ همه را با قرآن صحبت کردم. لذت بردهید؟ شاد شدید؟ چرا شب بیست و یکم لذت و شادی؟ برای اینکه ائمه ماعلیهم السلام گاهی به اصحاب می‌گفتند گوش بدی یک چیزی برایت بگوییم، وقتی حرف تمام می‌شد می‌فرمودند شاد شدی؟ لذت بردي؟ که بهت گفتم روز قیامت با ما هستی. شاد شدی؟

۱. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۶۹.

۲. همان.

جلسه نهم

امير المؤمنين عليه السلام وقرآن



## شناخت تحقیقت قرآن

حدیث‌شناسی‌کم‌نظری فرهنگ پاک اهل‌بیت<sup>علیهم السلام</sup> و حل‌کننده مشکلات روایات وجود مبارک علامه مجلسی<sup>علیه السلام</sup> می‌فرمایند من در زمان خودم، قرن یازدهم، به وسیله دوستانم، شاگردانم، کسانی که کتابخانه‌ها را در داخل و بیرون ارزیابی و تحقیق کردند، حدود بیست هزار نوع تفسیر قرآن اعلام شده است. بعضی از این تفسیرها یک جلد است، بعضی‌ها یش هفتاد جلد است، بین یک جلد و هفتاد جلد پنج جلد، ده جلد، بیست جلد، چهل جلد فراوان است. از قرن یازدهم تا امروز ما هیچ اطلاعی نداریم که چه مقدار دیگر تفسیر به تفاسیر اضافه شده است. ولی هر متخصصی می‌آید تفسیر می‌نویسد، شگفت‌آور است که مطالب جدید، نو و ناب از آیات قرآن کشف می‌کند.

صاحب المیزان که واقعاً یکی از کاشفان آیات قرآن است، وقتی ازش سوال می‌کنند به کجا رسیده تفسیر قرآن می‌فرماید از زمان ابن عباس شاگرد امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> که تفسیر را شروع کرد تا الان، تمام مفسّرین اگر یک جا جمع بشوند، نظر من این است که ما مفسّران این پانزده قرن تا لب دریا آمدیم ولی داخل نرفتیم بینیم چه خبر است.

به ابن عباس گفتند این تفسیرهایی که از قرآن می‌گویی به نظرت الان آگاهی تو به قرآن با آگاهی علی ابن ابیطالب<sup>علیهم السلام</sup> یکی شده؟ ایشان جواب داد تمام علم من که از علی<sup>علیهم السلام</sup> گرفته شده، کار خودم هم نیست، در برابر علم امیرالمؤمنین<sup>علیهم السلام</sup> مانند یک قطره در مقابل کل اقیانوس‌های عالم است. اهل تسنن نقل کردند در یکی از کتاب‌هایشان به نام ینابیع



المودة، در کتاب‌های دیگر شان هم دارند، که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اگر تفسیر سوره حمد را، هفت تا آیه، آنچه که از این آیات می‌دانم، بگوییم و بنویسید، بعد که به شما اعلام کنم کلاس را تمام کردم، نه اینکه تفسیر تمام شد، کلاس تمام شد، دیگر وقتی را ندارم، شما آن نوشته‌ها را اگر بخواهید جایجا کنید، هفتاد شتر جوان باید بیاورید بار کنید و این نوشته‌ها را ببرید. پیغمبر ﷺ می‌فرماید «يَأَيُّ الْقُرْآنِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِكُرَاً»<sup>۱</sup> در قیامت وقتی قرآن پرده از چهره خودش بردارد، می‌بینند این کتاب دست نخورده، چیزی از آن کشف نشده. چرا این گونه است؟ روشن است. علم الله است. همین. مگر علم الله همه گوهرهایش قابل کشف است؟ مگر علم الله با این عقل‌های محدود ما قابل فهم است؟ علم الله که بینهایت است. قرآن چون مخلوق است، اول دارد، ولی آخر ندارد تا روز قیامت. این مقدمه را شنیدید، در ذهن مبارک خودتان تحلیل کردید که قرآن چه خبر است. حالا یک مطلب از خود قرآن بشنوید. قرآن خیلی امور را بر مکلف واجب کرده است یعنی امر دارد.

## تدبر در قرآن

یک برنامه‌ای را که بر افت واجب کرده، تدبیر در آیات است، که تقریباً بالای نود درصد از امت نه سراغش رفتند و نه سراغش می‌روند. کلمه تدبیر در لغت به معنی اندیشه و به معنای غور است. یعنی آیه به آیه را با عقل، با اندیشه، با هوش، با ذکاوت، با فتانت حقایقش را بفهمید. نه الفاظ تنها را.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» که پیکره‌اش لفظ است. ولی اندیشه کنید، کمک بگیرید، از خود آیات، از اهل دل، از صاحبدلان و از اهل تحقیق. حمد یعنی چی؟ ثناء، نه به معنی شکر. ثناء یعنی ستایش. برای چی خدا را ثنا بگوییم؟ ستایش برای کی؟ «الْحَمْدُ لِلَّهِ» الله یعنی مُستجتمع جميع صفات کمال، «رَبِّ الْعَالَمِينَ» هم یعنی مالک و تدبیرکننده همه جهانیان. مستجتمع جميع صفات کمال یعنی چی؟ اگر می‌خواهی بگویی «الْحَمْدُ» حداقل این هزار



۱. الدر المكنون و الجوهر المصنون في علم الحروف.

اسمی که در جوشن کبیر است را کاملاً بفهمی و وقتی می‌خواهی بگویی «رب‌العلمین» بین این جهانیان، کلی، نه جزئی، چی هستند. جزئی را که ما نمی‌توانیم، ما سلول‌های یک برگ درخت را نمی‌توانیم بشماریم. اول «حمد»، «الله» و «رب‌العلمین» را بفهم بعد بگو «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَلَمِينَ» بدون معرفت به ثنا، که برای موجودی است که زیبای بی‌نهایت است و کارش هم زیبای اختیاری است. اول این را بفهم «الله» و «رب‌العلمین» را بفهم، بعد بگو<sup>۱</sup> «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَلَمِينَ» تا با این گفته وارد در کل هستی بشوی.

در تحلیل «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَلَمِينَ» چنان که متخصصین نوشتند، شما حداقل به یک میلیون معنا می‌رسید. تدبیر یعنی این: یعنی فهم حمد و اینکه چرا. فهم ذاتی که مستجمع جمیع صفات کمال است. فهم وجود مقدسی که مدبیر تمام جهانیان است، با تدبیر حکیمانه. حالا چهار آیه از قرآن گوش بدھید راجع به تدبیر.

آیه اول، در سوره نساء است گلایه است، **﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾**<sup>۲</sup> آیا شما امت، شما انسان، شما جامعه بشری، در این قرآن اندیشه نمی‌کنید؟ برای چی اندیشه نمی‌کنید؟ برای چی بازیگر با الفاظ شدید؟ فکر نمی‌کنید در آیات؟ عمق‌یابی نمی‌کنید؟ حقیقت‌یابی نمی‌کنید؟

آیه دوم، **﴿أَفَمَنْ يَدَبَّرُوا الْقُوْلَ﴾**<sup>۳</sup> شما این کلام من را با تمام وجود اندیشه نمی‌کنید؟ نمی‌خواهید درک بکنید که من در این آیه به آیه چی گفتم؟ و هر آیه‌ای با چی در ارتباط است در این عالم و با خودتان؟

آیه سوم، **﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾**<sup>۴</sup> دل‌ها قفل‌هایی دارد. در آیات قرآن من اندیشه نمی‌کنید؟ قفل‌های دل‌ها به دلتان خورده که نمی‌خواهید متوجه شود این آیات چیست؟ چند تا قفل. اقفال.

۱. نساء: ۸۲

۲. مومنون: ۶۸ **﴿أَفَقْتَدَبَرُوا الْقُوْلَ أَفَرَجَاهُ هُنْ مَا يَتَأَبَّلُونَ أَبَاءُ هُنَّ الْأَوَّلُونَ﴾**.

۳. محمد: ۲۴

و آخرين آيه که تدبیر را مطرح می کند. چهار بار در قرآن مطرح است. «کتابُ آنَّنَا إِلَيْكَ مُبَارَكٌ»<sup>۱</sup> کتاب بسیار سودمندی را به تو نازل کردم، فلسفه نزولش هم این است «لَيَدَّبُرُوا آياتِهِ» که مردم تدبیر کنند و از طریق قرآن به حقایق برسند. این بخش اول سخن. این قرآن است با این عظمت بی نهایتش، با این اسرارش، با این لطائفش، با این حقایقش، با این علومی که در آن مندرج است، این دریابی که اصلاً عمقش ناپیداست، پیغمبر ﷺ می فرماید «ظَاهِرُهُ أَبْيَقُ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ ... لَا تُحَصِّنَ عَجَابِهِ»<sup>۲</sup> اگر همه عالم بنشینند و شگفتی های قرآن، یعنی آن حقایق کتاب، را بشمارند آخرش هم به پایان نمی رسد. این بخش اول.

## شناخت علی ﷺ، راه شناخت حقیقت قرآن

اما بخش دوم با یک سوال شروع می شود. خدایا واقعاً از ما توقع داری با این محدودیت مان، با این مغز کوچک مان، با این سواد سطحی مان، اعماق آیات قرآن تو را بفهمیم؟ این توقع درستی است؟ ما به اعماق قرآن تو می رسیم؟ نظر پیغمبر اسلام ﷺ طبق روایات سنّی و شیعه این است که رسیدن به اعماق کل قرآن امکان دارد. چطوری؟ «عَلَيٰ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُ لَا يَفْتَرِقُانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيِ الْحَوْضَ»<sup>۳</sup> علی ﷺ قرآن است. خیلی حرف در معیت است، خیلی. نه وقت مجلس اقتضا می کند من معیت را برایتان موشکافی بکنم، نه عقل خودم خیلی توانش رو دارد. «عَلَيٰ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُ» علی ﷺ، قرآن است و قرآن، علی ﷺ است. قرآن و علی ﷺ در حرکتند، یکی شان به صورت کتاب خطی و چاپی، یکی شان به صورت انسان کامل. هر دو در حوض من را ملاقات می کنند. حالا تدبیر در

۱. ص: ۲۹. «کتابُ آنَّنَا إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لَيَدَّبُرُوا آياتِهِ وَلِتَذَكَّرُ أَوْلُ الْأَبَابِ».

۲. الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹

۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۲۳



قرآن. همه چیز علیه السلام را ببین، فکرش را، عملش را، رفتارش را، حرفش را، گریهاش را، عبادتش را، ازدواجش را، بچه‌داری‌اش را، نهنجبلاغه‌اش را، اخلاقش را، آن وقت قرآن را فهمیدی، هر کسی علیه السلام را بهم می‌داند. دیگر لازم نیست در خانه‌ام، ده شب بشنینم تا سحر، به خودم فشار بیاورم «مالِكَ يَوْمَ الدِّين»<sup>۱</sup> یعنی چی؟ علیه السلام را ببین می‌فهمی یعنی چی؟ این مشکلی نیست. هیچ مشکلی نیست.

«اَهِدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»<sup>۲</sup> عرب هم مثل من و شما. به پیغمبر ﷺ گفت این آیه را نمی‌فهمم. صراط مستقیم چی هست؟ خیالی است؟ ذهنی است؟ دیدنی است؟ چیست؟ دستش را گذاشت روی شانه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود «هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ»<sup>۳</sup> این صراط مستقیم است.

## بخشندگی قرآن و امیرالمؤمنین علیه السلام

تدبر در قرآن کاری ندارد، علیه السلام را بشناس تدبیر کامل شده. در قیامت هم برایت دادگاه تشکیل نمی‌دهند که چرا در قرآن تدبیر نکردی. اتفاقاً در قرآن تدبیر کردم. قرآن چیست؟ مُعطی. قرآن معطی است. یعنی قرآن بخشندگی دارد. علوم عالم آفاق را بهت می‌بخشد و در اختیارت می‌گذارد. اسرار را بهت می‌بخشد، بخل نمی‌کند. هر چی دلت می‌خواهد «لَا رَطْبٌ وَلَا يَسِّئ إِلَّا فِي كِبَابٍ مُّبِينٍ»<sup>۴</sup> بهت می‌بخشد. این کار قرآن است. قرآن بخیل نیست سخی کامل است. فقط می‌بخشد.

و اما امیرالمؤمنین علیه السلام انسانی است. قرآن مجید شما را دعوت می‌کند به توبه. وقتی توبه کردید خدا شما را می‌بخشد، این بخشندگی قرآن است. عفو قرآن، عفو از دل قرآن

۱. حمد: ۴.

۲. حمد: ۶.

۳. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۶۵.

۴. انعام: ۵۹.



در می‌آید. جنگ خانمان سوزی را برپا کردند، یک خانمی با دو نفر جاهطلب متکبر و بیچاره. چند هزار نفر کشته شدند. جنگ به ضرر جنگ‌افروزان تمام شد. اصل داغ کردن تنور جنگ هم برای یک خانم بود. جنگ که آتشش فرو نشست، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود به این زن احترام کنید. «فلها الحرمة الاولی» علی جان! از اخلاق تو اصلاً آدم دق می‌کند. نمی‌تواند بفهمد. به ما یک تلنگر می‌زنند، دنیا را به هم می‌ریزیم. برای یک دستمال قیصریه را به آتش می‌کشیم. به خاطر دیر جنبیدن برای احترام و چایی آوردن، سی سال با خواهر و برادرم قهر می‌کنم. تو کی هستی علی جان؟ اول به همه یاران ارتشیات سفارش کردی «فلها الحرمة الاولی» حق یک توهین به او را ندارید، و بعد هم به خود زن گفت من از تو گذشت کردم، من تو را بخشیدم، بعد به برادر آن زن، محمد بن ابوبکر فرمود چهل تا سرباز قبراق را در لباس زنانه می‌پوشانی، خواهرت را سالم تا مدینه ببر. وقتی به مدینه رسید گفت من نمی‌دانم درباره علی علیه السلام چه بگویم. نمی‌دانم چه بگویم. چهل تا زن که قدرتی ندارند، اگر در راه به ما حمله می‌کردنده همه نابود می‌شوند. لباس‌هایشان را درآوردن گفتند خانم ما زن نیستیم ما همه جنگجو هستیم. علی علیه السلام خیلی مهربان است خانم، علی علیه السلام می‌بخشد. علی علیه السلام وقتی وارد قیامت می‌شود می‌بیند خطاهای شیعه در دنیا بخشیده نشد و یک مقداری در پروندهاش مانده، خدا، خطاب می‌رسد مشکلی ندارد علی جان سر پل صراط بایست هر کسی را که دلت می‌خواهد رد کن برود. علی علیه السلام می‌بخشد. این تدبیر در قرآن. علی علیه السلام را بفهم قرآن را فهمیدی.

علی ابن ابیطالب علیه السلام در بخشیدن یگانه است. جنگ تمام شده، فرمود به تدریج بیایید تا سهم درهم و دینار را به شما بدهم. یک مشت از پول‌هایی که جلویش بود داد به یکی از نیروهای نظامی، به دومی، به سومی، به پنجمی، به هشتادمی، هر کدام آمدند شمرندند دیدند ششصد درهم است، یعنی مشت علی علیه السلام کیل خداست، مشت علی علیه السلام میزان خداست، اگر کیل خدا نبود که دو درهم بالاتر و پایین‌تر می‌شد. به همه تند تند با مشت داد، همه ششصد درهم. کسی نمانده؟ نه پول‌هایی که قاطی خاک‌ها بود را هم شمرد ششصد درهم بود فرمود ما هم جنگ کردیم، ما هم جان کنديم، ما هم شمشير زديم، اين



هم حق من. یک کسی گفت وای. حضرت فرمود بیا جلو چه شده؟ گفت وقتی می خواستم بیایم پای رکابت، رفتم از برادرم خدا حافظی کنم. مریض بود، خیلی سخت. گفت کجا می خواهی بروی؟ گفتم می خواهم بروم کمک علی علیه السلام. گفت ای کاش من هم سالم بودم، من هم می آمدم. فرمود دلش با ما بود، این پول را بردار ببر بدی به او. علی علیه السلام «بَاسِطُ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ» است چون یبدالله است. ببر بدی به او. آه نکش.

خان عرب زمخت متکبر غیرشیعه کنار نخلستان‌های کوفه که همه کشاورزی داشتند، یک شیعه را خیلی مورد اذیت قرار می‌داد. این شیعه زورش نمی‌رسید بهش. گفت اینقدر من را اذیت نکن می‌روم شکایت را به علی علیه السلام می‌کنم. گفت برو. همین الان برو. علی علیه السلام چند قرن است زیر خاک است. برو. آمد نجف شب اول، شب دوم، شب سوم، گریه‌ها، ناله‌ها، جواب نداد. پس دستگاه علی علیه السلام چی شد، علی علیه السلام که طاقت دیدن گریه یک بچه بیتیم را نداشت، من سه شب است دارم کنار ضریح گریه می‌کنم. شب سوم در مکاشفه، رویای صادقه، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دید. فرمود ناظر به آزار آن خان هستم ولی کاری برایش نمی‌کنم، نمی‌زنمش. گفت چرا علی جان من شیعه‌ات هستم، درد دارم. فرمود حق به من دارد، کاری نمی‌کنم. چه حقی به شما دارد؟ فرمود یک روز در نخلستان‌ها سوار اسب بود، داشت می‌رفت، چشمش به گنبد من افتاد و احترام کرد. من کاریش نمی‌کنم. برگشت خان بهش گفت دو سه روز پیدایت نیست. رفتی پیش علی؟ خوشت آمد جوابت را نداد؟ گفت جوابیم را داد. گفت چه جوابی به تو داده؟! من در این سه روز حتی یک سردرد هم نگرفتم. گفت جواب علی علیه السلام این بود. خان از اسب پیاده شد. گفت بدو برو یک طناب بیاور. گفت طناب برای چه؟ گفت بینداز گردن، من پیاده من را بکش ببر امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

بتها را همه را از خانه کعبه ریخت، شکست، آمد طرف پیغمبر علی علیه السلام، پیغمبر علی علیه السلام بغل باز کرد، بغلش گرفت. گفت الله اکبر. بعد گفت علی جان بیا یک کناری بشین هیچ کس نباشد. نشستند. از دور می‌دیدند حرف می‌زند. جنگ طائف پیش آمد. دوباره به علی علیه السلام گفت علی جان! بیا یک کناری. ابن خطاب گفت که چه خبر است؟ با همدیگر دوتایی



می‌نشینید گوشه خلوت راز می‌گویید؟ فرمود من با علی علیه السلام راز نمی‌گویم. من اگر علی علیه السلام را کشیدم گوشه خلوت خدا با او داشت راز می‌گفت، من مستمع بودم. من با علی علیه السلام راز می‌گفتم؟ خدا با علی علیه السلام راز می‌گوید. خدا. همه این‌ها در کتب معتبره است خیال‌تان راحت باشد.

شب معراج، علی علیه السلام را دیدم ایستاده است. به جبرئیل علیه السلام گفتم «سبقی علی» زودتر از من آمده معراج؟ گفت نه یا رسول الله، نه. روایات زیادی داریم درباره اینکه عرش چیست؟ عرش زنده است، عرش حیات دارد، عرش دائماً می‌شنید که خود پروردگار به علی علیه السلام درود می‌فرستد، رحمت می‌فرستد. عرش گفت این کیست که اینقدر شخصاً به او درود می‌فرستی؟ من تحمل فراقش را ندارم. نمی‌توانم تحمل کنم. یا رسول الله خدا یک فرشته‌ای را به شکل علی علیه السلام آفرید، این علی علیه السلام نیست، این فرشته است. عرش با دیدن علی علیه السلام آرامش پیدا کرد. «یسکن». دیگر چیزی نمی‌گفت. این فرشته تا قیامت خدا را تسبیح می‌گوید، تقدیس می‌کند، مجموع تسبیح و تقدیس فرشته یا رسول الله فقط در پرونده شیعیان اهل‌بیت تو ثبت می‌شود.

این هم بخشنده‌گی علی علیه السلام است. علی علیه السلام می‌بخشد، علی علیه السلام می‌بخشد، پول می‌بخشد، گذشت می‌کند، دانش می‌بخشد، علی علیه السلام شکلش در عرش ثواب هر چی تسبیح و تقدیس است به شما می‌بخشد. بی‌علت نیست که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند این هم در کتب مهم‌است، «وَلَا يَتَّيِّنُ لِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلِيٌّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ وَلَادَتِي مِنْهُ لَأَنَّ وَلَا يَتَّيِّنُ لِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَرْضٌ وَّ وَلَادَتِي مِنْهُ فَصَلٌّ»<sup>۱</sup> برای من که امام صادق هستم خدا بگوید تو شیعه مطیع علی علیه السلام هستی، برایم بهتر است از اینکه بچه علی علیه السلام هستم. الله اکبر. امام صادق من شیعه بودنم و مطیع بودنم نسبت به علی علیه السلام برایم محبوب‌تر است از اینکه بچه علی علیه السلام باشم، چون شیعه بودن من نسبت به علی علیه السلام فریضه الله است نه واجب پیغمبر علیه السلام. فریضه با



واجب فرق می کند، واجب الهی است ولایت علی علیه السلام، یعنی شیعه بودن و مطیع بودنش، اما اینکه من اولاد علی علیه السلام هستم، برایم امتیاز است.

### شناخت حقیقت امیرالمؤمنین علیه السلام

دیگر تحمل ادامه دادن مطالبی که یادداشت کردم را ندارم، علی جان! چه وزن عجیبی داری در این عالم. علی جان! ما که در کتاب‌ها خواندیم پیغمبر علیه السلام در یک جنگی در تنگنای شدید قرار گرفت، نابودی ارتش اسلام کشتن پیغمبر علیه السلام قطعی بود. تنگنا. بسیار شدید. جبرئیل علیه السلام نازل شد، گفت آقا می‌خواهی از تنگنا بیرون بیایی؟ دنبال من بخوان «نَادِ عَلَيْهَا مَظْهَرُ الْعَجَائِبِ»<sup>۱</sup> علی علیه السلام را صدا بزن، به علی علیه السلام متousel شو. این بار سنگین معنوی عظیم را چطوری من ادامه بدهم. فشار روانی و روحی و قلبی برای آدم دارد این همه عظمت. خدا درباره قرآنش می‌گوید که اگر در لباس لفظ، نه آن حقیقت هستی اش، در لباس لفظ، همینی که دست ما هست، **﴿لَوْأَنَّنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتُهُ خَاسِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَمْسَيَةِ اللَّهِ﴾**<sup>۲</sup>. اگر علی علیه السلام را کسی بشناسد مثل همام ابن شریح جان می‌دهد. مگر می‌شود تحمل کرد! خدا هم یک ذره پرده از روی شخصیتش کنار زده. یک ذره. که آن یک ذره در پنج شش هزار روایت بیان شده. یک ذره پرده‌اش را کنار زده. خیلی از آن روایات را هم مانمی‌فهمم. «علی ممسوس فی ذات الله تعالى»<sup>۳</sup> یعنی چه؟ شما می‌توانید معنی کنید؟ ذات مگر عنصر است؟ باید عنصر باشد تا مس انجام بگیرد ذات که عنصر نیست. پس چرا پیغمبر علیه السلام می‌گوید «علی ممسوس فی ذات الله تعالى»؟ می‌فهمید؟ نه. من هم نمی‌فهمم. آخه باید اول بنشینیم حل کنیم ذات عنصر نیست، مادی نیست. عنصر مادی با مادی می‌تواند تماس پیدا کند. آهن را می‌شود جوش داد. جوش با آهن تماس

۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۷۳.

۲. حشر: ۲۱.

۳. الواقی، ج ۳، ص ۵۱۵.

پیدا می‌کند. اما اگر یک امر معنوی را مقابل جوش قرار بدهیم، جوش نمی‌خورد. ذات که عنصر نیست. «علی ممسوس فی ذات اللہ تعالیٰ» یعنی چی؟ بشنو و رد شو. چیزی نمانده. بگذار قیامت برپا شود، چهره واقعی علی ﷺ را آنجا نشان می‌دهد. همه چیز آنجا آشکار می‌شود.

اول سخنرانی نشنیدید؟ «یأْتِي الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِكُرَّاً» با چند صد هزار تفسیر هم مردم در قیامت می‌بینند که قرآن بکر آمده، دست نخورده. در قیامت که وارد شدی، می‌فهمی از علی ﷺ در دنیا هیچی گفته نشده. آن وقت ننشینید با التماس بگویید علی جان ما را قبول می‌کنی؟ این شأن علی ﷺ است؟ با التماس؟ خیر، با محبت بگو علی جان من برای تو هستم؟ او هم می‌گوید آره برای من هستی. اینجا جای گردن کج کردن نیست. جای التماس نیست. اینجا جای محبت است، جای مهر است، جای عاطفه است.

یک کلمه، خیلی آرام بگو، حالا از قول خودم می‌گوییم، عرق خور بودم، زناکار بودم، قمارباز بودم، لات بودم، بی‌نمای بودم، روزه‌خور بودم، بد بودم، آرام بهش بگو اینجا جای داد نیست، علی جان بیایم؟ با این همه آلدگی؟ می‌گوید بیا، آغوشم باز است. تو بیایی پیش من همه گناهانت آمرزیده می‌شود. تو بیا، دیگر هم تکرار نکن. دو کلمه، تو بیا و دیگر تکرار نکن. همه گناهانت هم آمرزیده می‌شود. به خدا شگفت‌آور است علی ﷺ و کار علی ﷺ.

همین دیشب که دیگر آثار رفتن روی چهراهش نشست صدا زد فرزندانم مسجد تاریک بود، من اگر زنده ماندم خودم می‌دانم. ما می‌دانیم اگر زنده می‌ماندی تصمیمت چی بود. ما می‌دانیم، خیلی برای ما روشن است. تصمیمت این بود، یک پول قلمبه به این ملجم بدھی و بگویی برو شهر خودت. معلوم است. اما اگر زنده نماندم، مسجد تاریک بود کسی ندید، حسن جان، یک دانه ضربت بهش بزنی، دومی حرام است. علی جان تو شگفت‌آور هستی. مواظب باش یک ضربت بهش بزنی، دومی حرام است. علی جان تو شگفت‌آور هستی. علی جان ده میلیارد رئیس جمهور با این خلق و عملی که تو داشتی، ده میلیارد رئیس جمهور، حالا من مقامات بالای ممالک را می‌گوییم، به خدا قسم کفش غلامت قنبر هم نمی‌شوند. خودت که جای معینی هستی. خودت که جای دیگری هستی.



این شعر هم برای من مثل نماز می‌ماند که هر چی نماز را تکرار می‌کنیم خسته نمی‌شویم، من هم از این شعر خسته نمی‌شوم، همه جا می‌خوانم و لذت می‌برم. چون گوینده‌اش هم یک فقیه، یک فیلسوف، یک حکیم، یک عارف دیوانه و یک موجود کم نظیر شیعه، یعنی حاج میرزا حبیب الله شهیدی خراسانی است.

روز ازل کآدم و عالم نبود	جلوه‌ای از روی علی کم نبود
آدم اگر چهره نسودی به خاک	بر در پیرم علی آدم نبود
مرغ گل دریافت بتن جان و دل	از دم عیسی به جز این دم نبود
نخله مریم نشدی بارور	سایه اش ار بر سر مریم نبود
ای که نه گر کلک تو دادی نظام	دفتر ایجاد منظم نبود
کعبه زمیلاد تو این رتبه یافت	ورنه بدین پایه معظم نبود
در شب معراج که حق با رسول	گفت سخن غیر تو محرم نبود
کیستی ای آن که همه عالمی	نام و نشان زآدم و خاتم نبود
گر نهادی تو بهشتی قدم	گر شکن زلف تو را خم نبود
فاش بگو کاول و آخر علی است	در دو جهان ظاهر و باطن علی است





جلسه دهم

هدف انبیاء ﷺ، تصحیح اندیشه انسان



از زمانی که انسان آفریده شده تا الان، که تاریخ زمانی اش را کسی نمی‌داند، که مبدأ آفرینش انسان کی بوده، که تا الان بگویند چند هزار سال است، چند میلیون سال است. مهم هم نیست که ما ندانیم چه مدتی است در دایره حیات قرار گرفتیم. آنچه که مهم است این است که انسان به یک سلسله حقایق آگاه و بینا شود، که براساس آن آگاهی و بینایی زندگی را شکل بدهد. چون همه وجود انسان و حرکات و اعمالش، افکار و عقایدش است. من هر فکری که نسبت به خودم یا نسبت به جای خودم که این دنیاست داشته باشم، براساس همان فکر زندگی را شکل می‌دهم. این یک حقیقت ثابت شده‌ای است. من نمی‌دانم شما عزیزانم، برادرانم، خواهرانم، به اهداف انبیاء الهی ﷺ چقدر آگاهی دارید. یکی از هدف‌های بسیار مهم انبیاء ﷺ، تصحیح اندیشه انسان بوده، که اندیشه را از مسیر انحرافی و اشتباه به مسیر درست و صحیح برگرداند و جهت بدھند. لذا می‌بینید در آیات قران که گاهی انبیاء الهی وقتی در برابر مردم در مضيقه روحی قرار می‌گرفتند برمی‌گشتنند می‌گفتند «أَرَاكُمْ قَوْمًا لَّمْ يَجِدُونَ»<sup>۱</sup> شما بی‌خردانه و جاھل دارید زندگی می‌کنید. مگر ما می‌خواهیم چی کار بکنیم؟ ما می‌خواهیم این اندیشه جاھلانه شما را به اندیشه ملکوتی،

---

۱. هود: ۲۹ – احقاف: ۲۳.

الهی، عرشی و درست برگردانیم، که خودتان را درست ببینید و جهانی را هم که در آن زندگی می‌کنید درست ببینید. یک آیاتی هم در این زمینه داریم خیلی آیات زیبایی است.

## حق بودن خلقت، اندیشه‌ای صحیح

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا يَنْهَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾<sup>۱</sup> من کل آسمان‌ها و زمین و هر چه موجود بین این دو وجود دارد را جز درست، صحیح، هدف‌دار و مثبت، خلق نکردم. انبیا می‌خواستند اندیشه را تصحیح بکنند که مردم همه آفرینش را حق ببینند. مردم وقتی همه آفرینش را حق ببینند حق‌گرا می‌شوند. وقتی می‌بینند هیچ باطلی در هیچ گوشه جهان وجود ندارد، دیگر نمی‌توانند قبول کنند که باطل‌گرا باشند. می‌گویند هیچی که باطل نیست، ما چرا به باطل زندگی کنیم. چون در آیه‌ای دیگر هم دارد **﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا يَنْهَا بِاطِّلاً﴾**<sup>۲</sup> در خلقت من بیهوده‌گری، لغو، بازیچه، عبث و باطل راه ندارد. ما هم یک مخلوقی بین همه مخلوقات عالم هستیم که جزء «بَيْنَهُمَا» هستم، «وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا» که یکی از آن «بَيْنَهُمَا» ما هستیم «إِلَّا بِالْحَقِّ» من آفرینش تو را هم صحیح، درست، با واقعیت، با حقیقت، و برحق انجام دادم، همه خلقت تو هم حق است.

حالا تو می‌مانی و اندیشه و عملت. انبیا را فرستادم که این اندیشه تو را از باطل‌گرایی به حق‌گرایی جهت بدھند تا همه اعمال تو هم اعمال حق شود. به نظر شریف شما این حرف‌ها در دنیا قابل رد است؟ علمی داریم که این حرف‌ها را رد کند؟ دانشی داریم که این حرف‌ها را رد کند؟ دلیلی داریم که این حرف‌ها را رد کند و بگوید نه، به این دلیل آسمان‌ها و زمین مبنای خلقت‌شان بر باطل است و «ما بَيْنَهُمَا» هم هر چی هست بر باطل است؟ دلیل که نداریم. علمی که این مسئله را ثابت کند نداریم. اگر هم چهار نفر در

۱. حجر: ۸۵

۲. ص: ۲۷



دبیا می‌گویند لغو، بیهوده و بازیچه، سفسطه و بازیگری است، پس ما هم مثل همه عالم باید سفسطه‌گر، لغوگرا و بازیگرا باشیم، ادعای بدون علم و دلیل است. تو باطل هستی؟ ثابت کن، دلیل ندارند ثابت کنند. آسمان‌ها و زمین باطل است؟ دلیل ندارند ثابت کنند. «وَ مَا بَيْنَهُمَا» یعنی هر چی بین این دو وجود دارد، باطل است؟ دلیل ندارند ثابت کنند. وقتی دلیل ندارند ثابت کنند، پس همه چیز حق است. یک برگ درخت، یک علف بیابان، یک مورچه، یک پرنده، یک بلبل، آسمان زمین و انسان هم که جزئی از اجزاء این مجموعه است حق است. انبیا آمدند اندیشه را از مسیر انحرافی به مسیر درست برگردانند چون اندیشه وقتی درست شد عمل، اخلاق، رفتار و کردار درست می‌شود. و اگر مجموع انسان‌ها این بشوند تمام اسلحه‌ها بیکار می‌شود. و اگر ضمانتی برایشان باشد که غیر از این نمی‌شود، کارخانه‌های اسلحه‌سازی هم تعطیل می‌شود. تعداد نیروهای مسلح به حداقل می‌رسد، برای روز مبارا که اگر همه مردم تن به اندیشه درست و در نهایت به اعمال درست بدهند، شاید روز مبارا بی‌هم نباشد.

## مؤمن، دارای اندیشه صحیح

در این گیرودار زندگی و در این غوغای زندگی، یک عده‌ای، از اینجا به بعد را خیلی دقیق بفرمایید، یک عده‌ای تصحیح اندیشه خود را به وسیله نبوت، امامت و رهبری الهی قبول کردند. دیدند انبیا درست می‌گویند. قرآن درست می‌گوید. ائمه<sup>علیهم السلام</sup> درست می‌گویند. اندیشه شد اندیشه پاک. بیشتر از این هم انبیاء<sup>علیهم السلام</sup> نباید زحمت می‌کشیدند. اندیشه که پاک شود من قهرا بر اساس آن اندیشه پاک وارد عمل، حرکت، رفتار، کسب، ازدواج و اخلاق می‌شوم. آن وقت خداوند متعال برای من یک شناسنامه صادر می‌کند اسم من را در آن شناسنامه خلقت می‌نویسد مؤمن.

## غیرمؤمن، مانند چهار پا

و بعد می‌آید در کتاب‌های آسمانی و زبان انبیاء<sup>علیهم السلام</sup> و قرآن و زبان ائمه طاهرین<sup>علیهم السلام</sup> چه تجلیلی از مؤمن می‌کند، بقیه هم که تن به سلامت اندیشه ندادند و نمی‌خواهند هم بدهند

برای آن‌ها هم این شناسنامه را صادر کرده **﴿وَلِكَلَّا نَعَم﴾**<sup>۱</sup> همین. من اگر مؤمن نباشم، وزنم، وزن یک چهارپا است، یا به اندازه یک گوسفند می‌ارزم، یا به اندازه یک گاو، یا به اندازه یک شتر، یا به اندازه یک بز، آن هم بستگی دارد به چاقی و لاغری بدنم که چقدر وزنش باشد، خیلی وزنش باشد اندازه یک شتر، متوسط باشم اندازه یک گاو، کوچکتر باشم اندازه یک گوسفند و یا یک بز. بدن را ارزیابی می‌کند چون برای روح هیچ ارزشی نمی‌بیند. «**كَالْأَنْعَام**». «**كَالْأَنْعَام**» نه مثل روح، عقل، قلب و جان. «**كَالْأَنْعَام**» مثل بدن، همین. بعد هم در یک سوره دیگر می‌گوید **﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَمُّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مُتْوَى لَهُمْ﴾**<sup>۲</sup> بدن مانده‌ها، دو تا چیز در این عالم دارند لذت شهواني، لذت شکم. پایان کار هم «**وَ النَّارُ مُتْوَى لَهُمْ**». جایگاهشان جهنم است که خودشان هم ساختند.

### جهنم را غیر مؤمنان ساختند

در دعای کمیل می‌گوید جهنمسازی کار تو نبوده و نیست، «**فَإِلَيْقِينِ أَقْطَعْ لَوْ لَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْذِيبٍ جَاحِدِيكَ وَ قَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلَادٍ مُعَانِدِيكَ لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَ سَلَاماً**»<sup>۳</sup> اگر این‌ها نبودند این هفت طبقه جهنم هم جزء هشت طبقه بهشت بود این‌ها این هفت طبقه را از بهشت کنندند، و شده جهنم. نه تو.

کجاي کتاب‌های آسمانی، قرآن و دعاها خدا را کباب‌پز معرفی کردند؟ که یک مشت گوشت زنده را در قیامت به سیخ بکشد، در هفت طبقه آتش بگذارد. خدا این کاره نیست، نیست. کارهای خدا معلوم است در این هزار اسم دعای جوشن کبیر، در دعای کمیل، در

۱. اعراف: ۱۷۹.

۲. محمد: ۱۲.

۳. دعای کمیل.

عرفه، در ابوحمزه و در قرآن کارهایش معلوم است. هیچ جا ندارد که جهنم ساخت اوست. می‌گوید برای مجرمین آماده کردم، این کنایه است از این که خودشان آماده کردند، ما هم زحمت‌شان را برای شان ذخیره کردیم، تا در قیامت که می‌آیند به زحمت‌شان برسند. ما از دست‌شان نمی‌گیریم.

کدام مؤمن؟ هر کسی مؤمن است. با چه ظرفیتی؟ با هر ظرفیتی. یک مؤمن، سلمان است، یکی ابوذر، یکی مقداد، یکی حبیب ابن مظاہر، یکی زکریا ابن آدم، یکی کارگر، یکی رفتگر، یکی پاسبان، یکی آخوند، یکی کاسب.

## علامات مؤمن

### باور به خدا

مؤمن کیست؟ کسی است که خدا را باور دارد. حالا این باور را یا رفته از طریق تحصیل به دست آورده یا از طریق تحقیق یا تماشا. عالم را تماشا کرده گفته این خانه صاحبخانه دارد. همین بس است. همین مقدار عقیده به خدا برای توده مردم بس است. این خانه منظم سرپا صاحبخانه دارد. یکی هم ایمانش مثل امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> است. می‌گوید جهان را می‌بینم. هر چی هم پشت پرده هست، بگو پرده را کنار بگذارند ببینم، در ایمان من به خدا اضافه نمی‌کند یکی هم این مؤمن است. اصلاً می‌گوید من نگاه نمی‌کنم به این خانه که این خانه صاحبخانه دارد، من برعکس مردم نگاه می‌کنم، به خانه نگاه می‌کنم می‌گوییم صاحبخانه دلیل این خانه است. نمی‌گوییم این خانه دلیل بر صاحبخانه است. دلیل امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> دلیل صدّیقین است، یعنی می‌گوید من نمی‌گوییم وجود درخت، وجود حیوانات، وجود آسمان و زمین دلیل بر خداست من می‌گوییم چون خدا هست این‌ها هست، این هم یک ایمان است. ایمان من و شما هم یک ایمان است. هر دو هم قبول است. این یک علامت مؤمن.



## اخلاق خوب

علامت دوم هم اخلاق خوب است. مؤمن بخیل، حسود، بدین و ظالم نیست. چرا؟ نسبت به خودش ممکن است بلغزد. حالا بیرون به یک نامحرمی نگاه کند و بایستد روی این نگاه. این لغزش را دارد. ولی اینکه برود مال ملت را غارت بکند و ارث برادر و خواهر را بخورد و از مردم وام بگیرد برنگرداند. نه. جلوی مردم را در زندگیشان سد بکند، و مردم را در گرفتاری قرار بدهد. نه، اینجور نیست مؤمن. از نظر اخلاقی آدم نرمی است، آدم گرمی است، ظلم نمی‌کند به مردم، حق مردم را پایمال نمی‌کند، دعوا با مردم نمی‌کند، نزاع با مردم نمی‌کند، داد سر کسی نمی‌کشد. این هم یک نشانه مؤمن.

## اطاعت از خدا

نشانه سوم هم این که، مطیع خداست. همین. چند تا نشانه شد؟ سه تا. بیشتر از این هم نیست اگر چهارمی را شما سراغ دارید بنویسید فردا به من بدهید. باور کردن خدا، اخلاق پاک، اطاعت خدا.

## وجه تسمیه مؤمن

شما دارید همه این‌ها را؟ به نظر من دارید. ما تنها چیزی که از انبیاء و ائمه علیهم السلام و اولیاء ویژه اضافه داریم که آن‌ها نداشتند و نتوانستند به دست بیاورند گناه است. ما از آن‌ها سر هستیم در این زمینه. آن‌ها نداشتند ما داریم. ولی با همین گناه کار بودنمان، با توجه به آن سه نشانه در عین اینکه گاهی لغزش داریم ارزیابی پیغمبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم را راجع به قیمت مؤمن ملاحظه کنید. چقدر این روایات بالرزش است! چقدر دل آدم را شاد می‌کند! چقدر به آدم آرامش می‌دهد! چقدر دین خوب است! چقدر خدا خوب است! چقدر اخلاق خوب است! چقدر قلب باوردار خوب است! چقدر اطاعت از پروردگار که منبع خیر است خوب است! چقدر! رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم می‌فرماید. این روایات کلا برای پیغمبر صلوات الله عليه و آله و سلم است. ائمه طاهرين علیهم السلام



هم همه‌شان درباره مؤمن روایت دارند. ما هم نمی‌رسیم کل این روایات را بخوانیم و ببینیم رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند: «أَ لَا أُنْبِئُكُمْ» اول می‌گوید چرا مؤمن را می‌گویند مؤمن، این نامگذاری برای چیست؟ «أَ لَا أُنْبِئُكُمْ لِمَا سُمِّيَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا» می‌دانید چرا به مؤمن می‌گویند مؤمن؟ ولی چیز دیگر نمی‌گویند؟ فاسق نمی‌گویند؟ فاجر نمی‌گویند؟ مجرم نمی‌گویند؟ مؤمن می‌گویند؟ چه علتی دارد؟ «إِلَئِتَمَانِ النَّاسُ اِيَاهُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ» چون همه مردم، «الناس»، نه مؤمنین دیگر، بلکه همه مردم، شیعه، سنی، یهودی، مسیحی، زرتشتی، لائیک و بی‌دین، همه، در کنار مؤمن برجان و مالشان از دست مؤمن در امان هستند. یعنی می‌دانند این آدم نه جانشان را به خطر می‌اندازد، نه مالشان را. اصلاً کاری به جان و مال مردم ندارد. علاوه بر این، در خطرات حافظ جان و مال مردم است. اگر ببینند به ناحق به این مؤمن مالیات بستند به طوری که کاسی‌اش امسال در حدی نبوده که ده میلیون مالیات برایش آمده. بلند می‌شوند و دنبال کارش می‌روند پیش این، پیش آن، پیش ارزیاب، پیش وکیل، پیش وزیر، که ثابت کنند این مؤمن حق مالیاتش این‌قدر نیست. نه اینکه حق مالیاتش ده میلیون نیست، صد هزار تومان هم نیست، اصلاً این امسال باید معاف بشود. نه این که مؤمن ضربه به مال مردم نمی‌زند، حافظ مال مردم هم هست.

گاهی دوستان به من ایراد می‌کنند، به نظر خودشان، که آقا شما با این وضع تان، با این شهرت تان، با این علم تان، درست است که گاهی این اداره آن اداره بروید؟ خودت که کاری نداری؟ می‌گوییم نه من هیچ کاری ندارم حتی بعد از مردنم هم خانواده‌ام با ادارات کاری ندارند. برای چی می‌روید؟ شأن شما نیست. می‌گوییم دستور خدا و دین است به مردم مؤمن کمک بدھید با زبان تان، با قلم تان، با آبروی تان. باید رفت دنبال کار مؤمن. در روایات آمده، کسی که قدم بردارد برای حل مشکل برادر دینی‌اش، خداوند متعال در قیامت راه رفتن به بهشت را با قدم‌هایش دو دقیقه می‌کند یک دقیقه می‌کند.



بد است یعنی چه؟ ما عادت کردیم خیلی از چیزهای مثبت را می‌گوییم بد است. اگر هزار نفر در عروسی دخترمان دعوت نکنیم، بد است. اگر هتل نگیریم برای عروسی دختر و پسرمان، بد است. اگر لیست غذا را نفری دویست تومان کمتر بگیریم، بد است، می‌گویند این‌ها گدا گشنه هستند. بد یعنی چی؟ چه کسی به این خوبی‌ها، برای ما مارک بدی زده؟ اگر این لباس نامزدی دخترم را از آن فروشگاه نخرم، در چشم زن‌هایی که ما را می‌شناسند بد است. بیشتر هم این‌ها حرف خانم‌هast، ما آقایان که پول باید بدھیم معمولاً فرار می‌کنیم که پول ندهیم زیاد، اسراف است. لباس امیرالمؤمنین که در نماز جمعه به مردم نشان داد و گفت دیگر خجالت می‌کشم در خانه بگویم وصله کنید، خودم می‌نشینم یک جا وصله می‌کنم، این بد نبود؟ ما باید دخترمان را ببریم فلاں آرایشگاه که سر و صورت عروس را با ده میلیون آرایش می‌کند، چون اگر من ببرمش جایی که یک میلیون می‌گیرند، بعد که در جلسه نامزدی و عقد پرسند چقدر دادید عروس را درست کنند و ما بگوییم یک میلیون، به مه می‌گویند بدیخت‌ها، گداها. خب بگویند برادران، خیلی خوبی‌ها را که خدا می‌گوید خوب است ما بد می‌دانیم. و این ضدیت با پروردگار است. خوب را بد ندانید. زندگی عادی، لباس معمولی، ماشین معمولی، سفره معمولی را بد ندانیم. این‌ها همه اخلاق انبیاء ﷺ بوده. این حرفی که می‌زنم برای قدیم است برای زمان کنیدی است. هفت هشت تا رئیس جمهور قبل از این گرگ درنده. آنها هم گرگ بودند اما درندگی‌هایشان مختلف بوده. آن زمان در مجله خواندم لباسی که زن کنیدی می‌پوشید، نه برای عروسی و عقدکنون، قیمتش بیست میلیون دلار بود. الان که نمی‌دانم چه غوغایی است. اگر ما یک لباس بپوشیم، یک پیراهن بخریم مثلاً پنجاه هزار تومان، یک کت و شلوار بخرید هفتصد هزار تومان، بد است؟ پیش چه کسی بد است؟ چه کسی می‌خواهد ما را ارزیابی کند؟ همین مردم کوچه و بازار؟ همین بیشتر خانم‌های نُنُر و لوس که فکرشان ناحق است، در عروسی‌ها و عقدکنون‌ها و افطارها می‌خواهند ما را ارزیابی کنند؟ بگذاریم خدا ما را ارزیابی کند. این هم ارزیابی خدا.



روایت دیگر، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا»<sup>۱</sup> مؤمن را مؤمن می‌گویند به این علت، «لِأَنَّهُ يُؤْمِنُ عَلَى اللَّهِ» در قیامت و دنیا به خدا پناه می‌برد می‌گوید خدایا پناهگاه من تو هستی، «فَيُجِيزُ اللَّهُ أَمَانَةً» خدا هم پناهندگی اش را قبول می‌کند، می‌گوید باشد تو در پناه من. تو در پناه من.

یک مؤمنی وضع خوبی نداشت، درآمدش خیلی ضعیف بود آمده بود در یک بیابانی چادر زده بود خودش، زنش و یکی دو تا بچه. یک الاغ داشتند با آن الاغ این طرف و آن طرف می‌رفتند. یک سگ داشتند که نگهبان چهار رأس گوسفندشان بود. یک خروس هم نگهداشته بودند که صبح‌ها اذان بگوید تا بیدار بشوند برای نماز خواندن. یک روپاهی آمد به دور از چشم این‌ها خروس را در تاریکی برد. مرد خانه صبح دید صدای خروس نمی‌آید، بلند شد آمد دید خروس نیست. خروس که در دهان روپاه دست و پا زده بود، سه چهار تا از پرهایش افتاده بود زمین. مرد فهمید خروس رفته. نشست روی زمین گفت «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِين». حالا من با فکر ناصحیح اگر بودم می‌گفتم بیان‌نشین، روپاه خروس را برد. «الْحَمْدُ لِلَّهِ» دارد؟ بله دارد. شاهنامه آخرش خوش است. جوجه را کی می‌شمارند؟ آن وقت خوب است. آن وقت عالی است. خروس که رفت یک روز صبح هم بیدار شدند، در آن تاریکی دیدند که یک گرگی الاغ را کشته و خورده. باز آمد گفت الحمد لله. مرکب سواری‌ات را خوردند، «الْحَمْدُ لِلَّهِ» دارد؟ آخر کار را نگاه کن بین دارد یا ندارد؟ یک شب هم بیدار شد، دید سگ مرده، گفت «الْحَمْدُ لِلَّهِ». این چادرش را یک ناحیه‌ای زده بود که خیلی نزدیک به چادرهای دیگر نبود، مثلا یک کیلومتر دورتر بود. خب دیگر خروسی نبود صدا بدده، الاغی نبود فربیاد بکشد، سگی نبود سر و صدا کند. این‌ها در چادر خواب بودند، هوا هم کاملا تاریک بود شباهی آخر ماه یا اول ماه بود که نوری در زمین نبود. آن سی چهل تا چادرنشین که همه چیز داشتند، خروس‌ها، سگ‌ها و مرکب‌های شان صدا

۱. بخار الانوار، ج ۸، ص ۵۳

می‌کرد، غارتگرها ریختند تمام اموال و احشام آن‌ها را برداشت و خود آن‌ها را هم اسیر کردند. این خانواده صبح که بیدار شدند دیدند یک کیلومتر آن طرف بیابان، صاف صاف است دیگر نه چادری نه مردی، نه زنی، نه بچه‌ای، نه احشامی، آن وقت گفت دیدند من می‌گفتم «الْحَمْدُ لِلَّهِ». اگر ما خروس، سگ و الاغ داشتیم و صدا می‌دادند، غارتگرها می‌فهمیدند اینجا هم یک خانواده زندگی می‌کند و الان آمده بودند ما را هم اسیر کرده بودند و دار و ندارمان را هم گرفته بودند.

چرا به مؤمن می‌گویند مؤمن چون به پروردگار پناهنده شده، خدا هم پناهندگی اش را قبول کرده. گفته بیا در پناه خودم، جان و مالت را، زن و بچه‌ات را، همه چیزت را حفظ می‌کنم. اما همین خدا هم یک وقت عاشق شهادت بچه‌ات است، شهادت را نصیبیش می‌کند. آن هم یک جور حفظ پروردگار است، آن حفظ ابدی است. برای دنیا حفظ محدود است. پیغمبر ﷺ می‌فرماید به مؤمن می‌گویند مؤمن، چون روز قیامت که می‌شود جهنم را که می‌بیند، می‌گوید پروردگارا از این عذاب هفت طبقه به تو پناه می‌آورم، مؤمن است. «وَ يُؤْمِنُ عَلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>۱</sup> درخواست امان می‌کند «فَيَجِئُ لَهُ ذَلِكَ» خدا می‌گوید هم پناهت دادم هم امان بہت دادم. تا در محشر هستی خیالت از جهنم راحت باشد، من جهنم نمی‌برم. می‌دانید چه لذتی دارد آدم را در قیامت جهنم نبرند؟ حالا بہشت هم نبرند بر فرض، شما برو خانه امشب انگشتت را روی شعله گاز خانه‌تان با فاصله سی سانتی بگیر، ببین تحملش را داری؟ تا اینکه آدم یک عذابی را ببیند که میلیون‌ها درجه حرارتش از خورشید بیشتر است. وقتی آدم به خدا پناه ببرد خدا هم بگوید پناهت دادم نمی‌برم جهنم این لذتش برای آدم از سبب و گلایی بہشت خوردن بیشتر نیست؟ خیلی بیشتر است.

چند تا دیگر روایت بسیار مهم هست که برای جلسه بعد بیان می‌کنم. پس با مقدماتی که شنیدید یک طایفه در کوه زمین ماندند از زمان آدم ﷺ تا حالا که پیش خدا ارزش دارند،

پناهگاه دارند، نجات از عذاب دارند، فکر درست دارند، عمل و اخلاق و رفتار درست دارند. این‌ها اسمشان مؤمنین است. با توجه به این روایات و آن مقدمه به نظر مبارکتان می‌رسد همه ما امشب که از نظر ائمه<sup>علیهم السلام</sup> ما، شب قدر واقعی است. پنجاه تا روایت بیشتر برای امشب هست. برای شب نوزدهم و بیست و یکم اینقدر روایت‌نداریم به عنوان شب قدر. به نظرتان می‌رسد شما که برای خودتان امروز ثابت شد مؤمن هستید با علائمی که گفتم و یقین هم دارم مؤمن هستید دستان را برای گدایی بلند کنید، پس بزند دستان را. همچنین چیزی ممکن است؟ غیرممکن است.

جالب این است که خودت در قرآن مجید فرمودی **﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَنَ﴾**<sup>۱</sup> آنی که دست گدایی دراز کرده به طرف تو که بنده من هستی، او را رد نکن. حالا خود آدم بشود گدا و برود دست دراز کند پیش کسی که سفارش می‌کند گدا را رد نکن، خودش رد کند گدا را؟ اصلا باور نکن. هیچ باور نکن. چی از خدا بخواهیم امشب که دعا مستجاب است؟ همین‌هایی که امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> خواسته بهترین است.



.۱۰. ضحی:



جلسہ یازدهم

اُضلاع انسان علیہ السلام نسبت پر مکمل کر



هر گلستانی چه مادی و چه معنوی گلی دارد که از قدیم از آن گل تعبیر می‌کردند به گل سرسبد. کنایه از اینکه این گل ویژه است. قیمت بالاتر، زیبایی بیشتر و بوی خوش خاصی دارد. در گلستان معنوی هم همینطور است، یک گلهایی هست که بین همه گل‌ها گل‌های سرسبد است. اتفاقاً قرآن مجید هم این مطلب را دارد. مثلاً وقتی همه انبیا را در یک آیه با یک لغت جامعی اسم می‌برد «رُسُلٌ»، یعنی از آدم تا خاتم. این یک گلستان معنوی است. می‌فرماید «تُلَكَ الرُّسُلُ» این انبیائی که می‌بینید، می‌شناسید، حالا ۲۴ یا ۲۵ نفر را در قرآن اسم بده بقیه را هم که اسم نبرده، رسولان او بودند. **﴿تُلَكَ الرُّسُلُ﴾**<sup>۱</sup> همه این رسولان که عده‌ش را امام صادق ع بیان فرموده ۱۲۴ هزار، **«فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ»** روی مصلحتش، روی ظرفیت رسولان، می‌فرماید یک عده‌ای از این‌ها بر دیگران که بقیه انبیا هستند برتری دارند. یعنی در این گلستان نبوت پنج نفر گل سرسبد دارد، که در یک آیه هر پنج نفر را ذکر می‌کند.

**﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّيْتُ بِهِنُوْحًا﴾**<sup>۲</sup> یک، **«وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ»** تو ای پیغمبرم، دو، **«وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى»** این‌ها در گلستان نبوت سرسبد هستند.

۱. بقره: ۲۵۳.

۲. سوری: ۱۳.

در سوره احزاب می‌گوید در این پنج نفر هم یک نفر گل سرسبد این پنج نفر است، آن هم **﴿وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ﴾**<sup>۱</sup> کسی است که مقام نبوت را به او ختم کردم، و دیگر بعد از او تا روز قیامت کسی به این مقام برگزیده نمی‌شود.

### افضليت أولياء الله بر ديگران

برويم سراغ جهان مادى، در منظومه شمسى يك دانه گل سرسبد است، و آن خورشيد است. که همه سيارات منظومه دارند از آن نور و انرژى مى‌گيرند. باز بياييم در گلستان‌های معنوی پروردگار عالم در سوره یونس از يك گروهی نام مى‌برد تحت عنوان اوليا. آيه خيلي جالبي هم دارد «أَلَا إِنَّ»، «أَلَا» يعني به شما هشدار و بيدارباش مى‌دهم، به اين مسئله‌اي که مى‌خواهم بگويم دقت بيشرى كنيد. «أَلَا» يعني با عقل قوى‌ترى برخورد كنيد. «إِنَّ» مسلما، يقينا، **﴿أَلَا إِنَّ أَوْلَيَاءَ اللَّهِ لَا تَحْوِفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُرِبَّوْنَ﴾**<sup>۲</sup> اين‌ها را ما حس مى‌كنيم که از مها بالاتر هستند. يعني در اين گلستان يك جمعيت سرسبد هستند.

### أولياء الله دلهره و ترس ندارند

«لَا حَوْفٌ عَلَيْهِمْ» تا در دنيا زندگي مى‌كنند، ترسی ندارند از کسی. يعني دلهره پيدا نمی‌كنند. اين حکومت است، اين قدرت دارد، اين خان است، اين ثروت دارد، اين زور دارد، اصلا دلهره برایشان نمی‌آيد.

چرا دلهره نمی‌آيد؟ خيلي روشن است چون باطنشان از خدا پر است. حس هم نمی‌كنند که چيزی دارند که از دشمن از دستشان بگيرد. مى‌گويد من مالک هيچي نيسitem، حالا بر فرض يك گوشه مالم را ببرد يا يك قطعه زمينم را ببرد و من هم نتوانم پس بگيرم، اما من که مالک ذاتی اين‌ها نيسitem که حالا از آيندهام بترسم، از وضع زندگيم بترسم. من

۱. احزاب: ۴۰. **﴿مَا كَانَ مُحَمَّدًا أَبَا أَخْدِيرٍ جَالِكُو لِكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾**

۲. یونس: ۶۲



مملوک پروردگار هستم. هیچ قدرتی را در کار قدرت مولایم نمی‌بینم. همه پوج است. همه هیچ هستند. همه پوشالی هستند. من برای چی بترسم؟ آدم که از یک چیز پوشالی، یک چیز هیچ و پوج نمی‌ترسد.

### اولیاء‌الله غصه‌دار نمی‌شوند

«وَ لَا هُمْ يَعْرِثُونَ» غصه‌ای هم به آن‌ها راه پیدا نمی‌کند. حالا به فکرشان می‌آید که امروز، فردا یا ده سال دیگر می‌میرم. خب می‌میرم. اصلاً یک کاروانی در این دنیا راه افتاده به نام کاروان انسان این کاروان شروع حرکتش از لحظه به دنیا آمدن است، پایان سفرش هم مرگ است، من هم در این کاروان میلیارדי هستم. با آن هم که وابstem. برای چی برای مرگم غصه بخورم؟ خانه، پول و مغازه‌ای که دارم، آن‌ها را هم که قرآن می‌گوید وصیت کن برای زن و بچه‌ات. یعنی بنده من، مالک نیستی. حالا من برای چی غصه بخورم؟ ده بار در قرآن به من اعلام کرده که مالک نیستی، حالا اگر وقت مردن چیزی که مالک آن نیستم، از دستم برود، انگار مال یکی دیگر از دست رفته، من برای چی غصه بخورم؟ چرا این‌ها یک همچنین حالی دارند؟ از هیچکس نمی‌ترسند؟ چون همه قدرت‌ها را پوک و پوشالی می‌دانند. خیلی حال جالبی دارند.

بیینید سه نفر در خیابان جلوی ما را می‌گیرند قمه می‌کشند. اگر هم ما را نزنند، در ما ایجاد ترس می‌شود. یک جوان ۳۳ ساله به نام قمر بنی هاشم علیهم السلام، وقتی وارد میدان می‌شود، که در آن ورودش هم شهید می‌شود، برنمی‌گردد. زمانی که چشم مبارکش می‌افتد به سی هزار گرگ، که همه تا دندان مسلح هستند و تصمیم بر کشتنش دارند، خیلی راحت در نگاهی که به این سی هزار گرگ می‌کند می‌گوید «یا نفس» یعنی عباس، یعنی خودت، «نفس» یعنی خودت «یا نَفْسٌ لَا تَخْشِي مِنَ الْكُفَّارِ»<sup>۱</sup> اصلاً واهمه از این‌ها نکن. الان وسط این میدان تو هستی و این حقیقت «وَ أَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَارِ» مژده باد به تو که ده دقیقه دیگر



پیش خدا در بهشت هستی. خب چرا بترسند؟ اگر آدم این‌ها را از طریق آیات قرآن و روایات اهل‌بیت<sup>علیهم السلام</sup> باور کند، باور کند که مالک نیست پس اگر از دستش رفت، غصه ندارد. اگر دم مردن بدن را گرفتند، غصه ندارد. اگر دم رفتن رابطه را با زن و بچه قطع کردند، غصه ندارد. اگر خانه را گرفتند، غصه ندارد. قرآن هم می‌گوید هر چی از تو می‌ماند وصیت کن برای زن و بچه‌ات. ای داد بیداد، شصت سال جان کنند، حالا باید همه را یک زن و دو تا دختر و دو تا پسر ببرند؟ خب ببرند این که فرمان مولای من است، می‌گوید مالی که در اختیارت است وصیت شرعی کن **﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِذَكْرٍ مِثْلٍ حَظٌ الْأُتْسِين﴾**<sup>۱</sup>، خب به من چه مالک اصلی مال دارد می‌گوید مالی که در اختیارت گذاشتم وصیت کن.

چون به تو محبت دارم یک سومش هم برای خودت خرج شود. برای اینکه به تو محبت دارم. اما اگر وصیت نکنی و ملک الموت جانت را گرفت، چقدر الان سرمایه داری؟ فکر کن دویست میلیارد تومان اگر این زن یعنی کسی که سی سال با تو سرش را روی یک متکا می‌گذاشت، و اگر همین دو تا بچه به اطرافیان بگویند، اگر از این دویست میلیارد کفن بخواهید برایش بردارید ما راضی نیستیم، کفن حرام است. باید به شهرداری بگویند این مرده بی‌کفن است، یک پنج متر پارچه تنش کن برود زیر خاک. حالا که مالک نیستم، حالا که اگر بی‌وصیت بمیرم ممکن است یک کفن هم به من ندهند، پس چرا برای این پول اینقدر یقه پاره می‌کنم؟ چرا این پول را با ربا، با رشو، با دزدی، با قاچاق‌فروشی و با قاطی کردن جنس داخلی و خارجی آمیخته می‌کنم؟ چرا جنس از مردم می‌آورم، پولش را نمی‌دهم؟ اصلاً این بازی‌ها چی چی هست؟ برادرانم، خواهرانم، خدا نکند پروردگار به مغز آدم مهر توقف بزند تا یک عمری نفهم زندگی کند. به قلب آدم **﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾**<sup>۲</sup> مهر توقف بزند، یک عمری آدم بی‌درک، بی‌محبت، بی‌عاطفه،

۱. نساء: ۱۱.

۲. بقره: ۷.



بی فهم زندگی کند. آن وقت بعد از مردن، خودم که اینجوری بودم، چه کسی می خواهد به داد من برسد؟ کدام زن، کدام بچه، کدام داماد، کدام عروس؟ چه کسی می خواهد من را از غل و زنجیر برزخ نجات بدهد؟

از یکی از علمای قابل قبول استان اصفهان شنیدم، خودش اصفهانی نبود در یک شهر استان زندگی می کرد، ایشان برای من تعریف کرد، با یک حالی هم تعریف کرد، گفت یک کسی مُرد. ارتباط اموات با زنده‌ها یقیناً امکان‌پذیر است. این ارتباط اموات با احیا دلیل بر این است که مرگ عدم نیست. مرگ یک نوع دیگری از وجود است، وجود برزخی.

می شود ارتباط گرفت. یعنی اگر به آن‌ها اجازه داده شود، می‌توانند ارتباط بگیرند.

گفت یک آدم مؤمن، یک آدم درستکار، از آن آدم‌هایی که خودتان هم زمان پدرانتان در قدیم تهران دیده بودید. چقدر خوب بودند! اللہ اکبر! چقدر منظّم بودند! چقدر مرتب بودند! من بچه بودم در محلّمان یک کسی دلال ملک بود. بعد که طلبه شدم با او آشنا شدم. بچه که بودم می‌دیدم. این فرد، دو سه دور ملک‌های آن منطقه را فروخته بود به مردم. یک بار هم برای ما خانه خرید. عرقچین و محاسن داشت، عبا و پالتو تنش بود. اصلا حاضر نشده بود که شلواری را که رضاخان تحملی به این ملت کرد بپوشد، قیافه مثل مسیح بود، امروز دو تا خانه را می‌فروخت، من دیگر طلبه شده بودم، مثلاً قولنامه تمام شده بود، دلالی اش را بهش داده بودند، مثلاً آن زمان یک خانه فروخته بود پنجاه تا تک تومان دلالی داده بودند سی تا تک تومان دلالی داده بودند، برادرانم همین پول اندک را خانه نمی‌برد، اول می‌آمد در خانه ما در می‌زد می‌گفت امروز دو تا خانه فروختم کلا دلالی شده هشتاد تا تک تومان این را بگیر و خمس پیغمبر ﷺ و اهل‌بیت علیهم السلام را ازش بردار. حلال صدرصد را به من برگردان. چون این پول الان مخلوط حلال به حرام است. اگر ندهم این را نمی‌شود نان و گوشت بخرم و ببرم.

از این آدم خوب‌ها یکی شان مرده بود، این دوست من می‌گفت، دوست دائم من هم نبود، من در آن شهر چند روزی بودم، می‌آمد دیدن من و با هم رفیق شدیم. یکی از آن متدين خوب‌ها، از همین قماش‌هایی که گفتم، که حالا کم است نه اینکه نباشد، کم است. گفت

چند وقت که از مرگش گذشته بود رفیقش که باهم هم مسجدی بودند، همنماز جماعت بودند، همسفر بودند، هم زیارتی بودند، یک شب دوست داشت خوابش را ببیند، اجازه دادند و در خواب دیدش، گفت چه خبر از بزرخ؟ گفت عالی، اما تو یک محبتی باید به من بکنی. من در مجموع عمرم یک دانه گیر دارم که اینجا جلوی من را گرفته است. و گرنه من بغل باغ بهشت برزخی هستم. می‌گویند برای تو است ملک تو است «أولئك هُمُ الْوارِثُونَ»<sup>۱</sup>، ولی یک پلکان است نمی‌توانم بروم رویش و رد بشوم. مانع است. گفت مانع چیست؟ گفت در شهرمان فلان بقال را می‌شناسی؟ گفت آره گفت چطور آدمی است؟ گفت خوب سالم، گفت من یک بار رفته بودم در دکانش نشسته بودم حرف می‌زدیم با همدیگر، بغل دست من یک گونی گندم بود، من به این گونی تکیه داده بودم، دستم هم لمس به گندمها شده بود، همینجوری که داشتم با او حرف می‌زدم یک دانه از این گندمها را برداشتم و در دستم غل می‌دادم، حس می‌کردم وسط گندم شیار دارد، گندم را گذاشتم لای ناخن فشار دادم گندم نصف شد، حرفاهای مان هم تمام شد و ما رفتیم. حالا که آمدیم اینجا می‌گویند بدون اجازه مالک گندم چرا تصرف در ملک مردم کردی؟ دلیلش را بگو. چرا؟ ما که در دنیا گفته بودیم مال مردم، عرض مردم، ناموس مردم، آبروی مردم، محترم است. نگفته بودیم؟

حرمت دم، حرمت عرض، حرمت مال، نگفته بودیم؟ چرا عمل نکردی؟ حالا خدایا یک دانه گندم به این کل دستگاه تو چه لطمه‌ای می‌خورد؟ به دستگاه خدا لطمه نمی‌خورد، من در اینجا خدا را اطاعت نکردم. به من لطمه خورد. به دستگاه خدا که کاری ندارد. گفت چشم. رفت و حلالیت طلبید. چون یک دانه گندم که در مقابلش پول وجود ندارد گندم ملکیت دارد، مالیت ندارد. یک دانه گندم چند؟ هیچی، یک دانه گندم که پول برایش نیست. اما گیر هست. مانع شدن هست.

پدرم کت شلوارش را می‌داد به یک خیاطی می‌دوخت. من پنج شش سالم بود. می‌خواست برود کت شلوارش را بگیرد می‌گفت بیا دنبال من، من لباس نودوختم. می‌رفتم. حالا

۱. مومنون: ۱۰.

می‌فهمم یعنی چی. آن وقت متوجه نمی‌شدم. خیاط خرد پارچه‌ها را که بسته بود، می‌داد به پدرم. پدرم می‌گفت این‌ها که به درد من نمی‌خورد، به درد کاری نمی‌خورد. گفت به دردت که نمی‌خورد، خیلی خب، اما از مغازه من بیر بیرون، اینجا نگذار. و بعد به پدرم می‌گفت قیچی‌هایی که فاستونی را می‌برد، بزرگ است، می‌گفت من که فاستونی‌ات را می‌بریدم برای کت شلوار کردن، از لابلای قیچی من بگی نگی، گرد پارچه می‌ریخت، آن‌ها را راضی باش. قیامت یک‌دفعه علم نشوی مقابل من.

کاش ایران به آن زمان برمی‌گشت. چه امنیتی پیدا می‌شد! چه حالی برای مردم پیدا می‌شد! مردم چقدر خوش می‌شدند! خوش! چه زندگی با الذتی می‌شد! همه با هم یکی. همه از هم راضی. همه محب همدیگر. همه رفیق همدیگر. همه یار همدیگر. چقدر خوب بود! چقدر عالی بود.

در محل ما اوایل نماز صبح دوستان ما می‌رفتند نان بگیرند، به نانوایی می‌گفتند دیر می‌شود ما می‌خواهیم برویم بازار، چرا وقتی هوا تاریک است چرا نان را نمی‌بندی؟ می‌گفت من که صاحب مغازه هستم آن شاطری که می‌خواهد نان را بینند رفته وضو بگیرد. بهش گفتم این نان‌ها را می‌خواهم بدhem مردم نماز بخوانند و افطار کنند. یک دانه نان بی‌وضو نزن به تنور، نمی‌توانی هم برو من یکی دیگر را بیاورم.

چقدر بقال در محل ما بود. آن وقت این کیسه پلاستیکی‌های خیلی نازک نبود. مردم با پاکت کاغذ کاهی جنس می‌خریدند. می‌آمد می‌گفت نیم کیلو چایی بده. اوّل یک پاکت می‌گذاشت بغل سنگ کیلو بعد یک پاکت چایی می‌ریخت می‌گذاشت در این کفه، می‌گفت مردم چایی می‌خرند کیلویی مثلًا آن وقت سه تومان. کاغذ کاهی نمی‌خرند کیلو سه تومان. من این کاغذ را خریدم کیلو دوزار.

یک رفیق داشتم چند وقت پیش فوت کرد. رفته بودم دیدنش، چه انسانی بود، این با باغ‌های شمال معامله داشت. اینها میدانی‌های ما بودند میدانی‌های تهران، میدانی‌های قدیم یک وقت من می‌رفتم در مغازه‌اش از قم می‌آمدم پیاده می‌شدم می‌گفتم بروم یک سری بهش بزم و بعد بروم خانه، مثلًا یک خاور سه تن پرتقال از شمال از طرف‌هایی که



باهاشون معامله داشت می‌آمد بهش می‌گفتم الان می‌فروشی این‌ها را؟ گفت الان که می‌خیرند یعنی کل سه تن الان ده تا مشتری دارد ولی بعد از ظهر باید بیایند بخربند، گفتم چرا؟ گفت من که حریف آن‌ها نمی‌شوم اما حریف خودم می‌شوم این جعبه‌ها رویش درشت است زیرش ریز است، مشتری که می‌آید رویش را می‌بیند فکر می‌کند تا آخرش همین است من به شاگردھایم پول اضافه می‌دهم تمام جعبه‌ها را خالی می‌کنم، درشت‌ها را یک دست می‌کنم، ریزها را یک دست. حالا هر کسی می‌آید بخرد خیالش از من پنجاه سال است راحت است که این جعبه کل پرتقال‌هایش درشت است این هم کل پرتقال‌هایش متوسط است. اینها هم به من هم می‌گفتند به من می‌گفتند این بدن را می‌بینی؟ گوشت است و پوست و استخوان، این طاقت عذاب جهنم را ندارد.

یک میدانی بود اسمش هم ببرم حالا روز قدر است آقا شیخ اسماعیل، اوّلا وقتی که نماز جماعت می‌خواند، پشت سرش راه نبود. میدانی بود، آخه ما وقتی اسم میدانی را می‌بریم مردم فکر می‌کند همه تیپ‌های قلدر و بابا شمل و از این حرف‌ها هستند. میدانی بود، شغلش فقط فروش پیاز و سیب‌زمینی بود. مشتری هم تا دلتان بخواهد. پروردگار رفیق‌هایش را دوست دارد در قرآن می‌گوید قلوب را متوجه رفیق‌هایم می‌کنم ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمْنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾<sup>۱</sup> این‌ها را محبوب قلوب مردم می‌کنم، قدیم‌ها می‌گفتند خدا اسم این‌ها را می‌اندازد روی آب که هر کسی بخورد عاشقشان بشود. این میدانی، روز ماه رمضان بالای ده هزار بچه و جوان را قرآن‌خوان کرد. متخصص درس قرآن بود و شغلش فقط پیاز سیب‌زمینی. من گاهی از میدان رد می‌شدم می‌دیدمش اصلاً چهره نور بود روشنایی بود، مثلاً پنج تن پیاز سیب‌زمینی از آذربایجان از دهات‌های اصفهان، از مناطقی که پیاز سیب‌زمینی دارد می‌آمد. به شاگردھایش می‌گفت کل گونی‌ها را بگذارید پایین، گونی بود پیاز سیب‌زمینی، می‌گفت سیب‌زمینی‌ها را یک طرف خالی کنید پیازها را یک طرف، هر چی پیاز سیب‌زمینی گل بهش است، خاک بهش است، همه را پاک کنید.



سیبزمینی تمیز آب هم نمی‌زد، که ده کیلو نشود یازده کیلو، دستمال تمیز تمام این گل‌های به ریشه چسبیده را، به تنہ چسبیده را همه را پاک می‌کردند، گندیده‌ها را دور می‌ریختند، ریزها را سوا می‌کردند و می‌ریخت در گونی. یک علامت می‌زدند. که این گونی صدرصد سیبزمینی آن پاک است و گونی‌اش هم دویست گرم است یک دویست گرمی هم می‌گذاشت بغلش. فروش سیبزمینی خالص، بدون گونی. پیاز خالص بدون گونی.

این شعر را زیاد از من شنیدید اینجا جایش است بخوانم،

خوش آنان که در این صحنه خاک	چو خورشیدی درخشیدند و رفتند
خوش آنان که در میزان وجدان	حساب خویش سنجیدند و رفتند
خوش آنان که پا در وادی حق	نهادند و نلغزیدند و رفتند
خوش آنان که بار دوستی را	کشیدند و نرنجیدند و رفتند

کجا هستند این‌ها؟ این‌ها زمانی که در ایران بودند گرفتاری ایران یک بود، صفر بود. قرآن می‌گوید وقتی از زمین این‌ها کم می‌کنم از اطراف زمین می‌کاهم. نه اینکه حجم زمین را خدا کم بکند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید این که می‌گوید «**تَقْصُّصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا**»<sup>۱</sup> از جوانب زمین کم می‌کنم وزن را نمی‌گوید آدم‌های درجه یک را می‌گوید کم می‌کنم هی می‌میرند به جایشان نمی‌آید، آن‌ها که می‌رونند ترازوی امنیت لنگ می‌زند، ترازوی اعتماد لنگ می‌زند، ترازوی محبت درهم برهم می‌شود، ترازوی ازدواج، ترازوی طلاق می‌شود، ترازوی رفاقت، ترازوی خیانت می‌شود.

اینها بودند که اهل این مملکت از وجودشان بدون اینکه بشناسند کمال بهره را در زندگی می‌بردند اینها، «**أَلَا إِنَّ أَوْلَاءَ اللَّهِ لَا يَخْوُفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَفُونَ**»<sup>۲</sup> چرا اینجوری هستند؟ توضیح می‌دهد «**الَّذِينَ آمَنُوا**»<sup>۳</sup> این‌ها مؤمنین واقعی هستند، «**آمُوا وَ كَانُوا**

۱. رعد: ۴۱، انبیاء: ۴۴.

۲. یونس: ۶۲

۳. یونس: ۶۳

يَتَّقُونَ، و تا آخر عمر دامن پاک هستند، اهل تقوا هستند. این‌ها هم گل سرسید گلستان انسانیت هستند.

## مقام مؤمنین

و چه بهائی قرآن به این‌ها می‌دهد؟ چه بهائی روایات به این‌ها می‌دهد؟ من یکی دو تا روایت برای تان در ارزش خودتان که مؤمن هستید بخوانم. «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُعْرَفُ فِي السَّمَاءِ كَمَا يُعْرَفُ الرَّجُلُ أَهْلُهُ وَ وُلْدُهُ»<sup>۱</sup> مؤمن در آسمان‌ها کاملاً شناخته شده است، همه فرشتگان عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ مَلَكِ مُقَرَّبٍ، مؤمن پیش خدا از جبرئیل و میکائيل و اسرافیل و عزرائیل عَزَّ وَ جَلَّ طَبَّ خطاب می‌رسد لحظه مرگ بندام رسیده برو اما ازش اجازه بگیر. بی‌اجازه جانش را نگیری. بین اجازه می‌دهد این مؤمن است. این یک روایتش است. هفت هشت ده تا دیگر روایت یادداشت کرده بودم، وقت تمام است. ملک‌الموت می‌آید ممن وقتی ملک‌الموت عَزَّ وَ جَلَّ را می‌بیند اینقدر شاد می‌شود. دیدید بعضی از مردها را، حالاً الان اگر ندیدید قبله دیدید، چقدر چهره نورانی‌تر شده، بازتر شده، باحال‌تر شده، می‌گوید من مامور هستم جانت را بگیرم اما به من گفتند از خودت اجازه بگیرم. می‌گوید نه من اجازه نمی‌دهم. یعنی می‌خواهد مامور خدا را رد کند؟ نه این روایات توضیح دارد توضیحات عالی. می‌گوید نه فرمودند چون دوست دارد بیشتر بماند، بیشتر صورت روی خاک، در خانه خدا بگذارد. حیفشه می‌آید از عبادت ببرندش. اینقدر بانشاط است در عبادت. می‌گوید نه نمی‌آیم. خب خدا گفته اجازه بگیر. نمی‌آید. ملک‌الموت عَزَّ وَ جَلَّ به پروردگار عرض می‌کند نمی‌آید. خطاب می‌رسد گوشه پرده را بزن کار جایش را ببیند. پرده می‌رود کنار «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَّجَرَّبِي مِنْ



**نَحْنُ هُنَّا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا**<sup>۱</sup> این بهشت‌ها را که می‌بیند، یک درختش را در دنیا ندیده، یک گلش را ندیده. ملک‌الموت می‌گوید برویم می‌گوید نه. عجب روح بلندی دارد مؤمن، چقدر با شخصیت است، نه نمی‌آیم. عرض می‌کند پروردگارا این چقدر طبعش بلند است، بهشت به این با عظمتی را نشان دادم، می‌گوید نه. خطاب می‌رسد رفقای این طرفش را نشانش بدھید. پرده می‌رود کنار پیغمبر ﷺ را می‌بیند تا امام عصر ﷺ را. چهارده خورشید روبرویش. به ملک‌الموت می‌گوید چرا معطل هستی.

**﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ﴾**<sup>۲</sup>. امام صادق علیه السلام می‌فرماید در سوره فجر این آیه را خدا فقط برای حسین ما گذاشته، «**يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ**» این که متن قران است آن هم که متن روایت است من حرفم این است آن زمان که چهارده معصوم علیهم السلام نبودند، چند نفرشان بودند؟ پیغمبر ﷺ بود و زهرا علیهم السلام و امام حسن عسکری علیهم السلام، این‌ها مگر بالای سر مؤمن نمی‌آیند؟ بالای سر مؤمن که می‌آیند. بالای سر حسین چی؟ به طریق اولی، این چهار تا وقتی آمدند بالای سرش چی دیدند؟ چه لب تشنه‌ای دیدند؟ چه بدن قطعه قطعه‌ای دیدند؟ نمی‌دانم زهرا علیهم السلام طبق روایات و آیات که می‌آیند بالای سر مؤمن وقتی چشمش به قلب افتاد دید با تیر سه شعبه مورد حمله قرارش دادند چه حالی داشت؟ برادران در ادبیات عرب، هذا، اشاره به نزدیک است، من می‌خواهم بگویم منبر اشاره‌ام با هذا باید باشد یعنی همینی که الان نزدیک است همه می‌بینید ذلک اشاره به دور است، هذا اشاره به نزدیک است، علیه اشاره به دور است السلام علیه اما السلام علیک اشاره به نزدیک یعنی طرف حاضر است، زینب کبری علیهم السلام یک لحظه سرش را از بدن برداشت دید پیغمبر ﷺ و مادرش علیهم السلام و حسن علیهم السلام و امیر المؤمنین علیهم السلام، صدا زد «صلی علیک ملیک السماء هذا»<sup>۳</sup> اشاره به نزدیک «هذا حسین مُرَمَّلٌ بِالدَّمَاءِ».

۱. توبه: ۷۲

۲. فجر: ۲۷

۳. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۸



جلسہ دوازدھم

مؤمن، محبوب پنج گروہ



کلام درباره مؤمن بود. مسائلی که در قرآن کریم در روایات، در تاریخ، برای مؤمن مطرح شده کم نیست. دریوار است. و هر کدام از این مسائل هم قابل بحث گسترده‌ای است. یک مسئله که مطرح است و برای همه ما خیلی شادکننده است، این است که مؤمن محبوب پنج نفر است.

## مؤمن، محبوب پروردگار

طبق آیات قرآن. اول پروردگار مهربان عالم است. نزدیک به ده مرتبه در قرآن مجید به مؤمن اعلام محبت شده «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ»، و در هر مرتبه که محبت را مطرح می‌کند یکی از اوصاف مؤمن را هم بیان می‌کند.

## تقوا از صفات مؤمن است

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>، تا انسان در حد خودش مؤمن نباشد، نمی‌تواند اهل تقوا باشد. همچنین طبق قرآن، مؤمن از گناهان کبیره پرهیز دارد و بر گناهان صغیره اصرار ندارد. یعنی اخلاقش نیست که بر گناهانی که صغیره شمرده شده پافشاری کند. می‌خواهد گناهان کبیره و صغیره را بشناسید؟ با چه علامتی بشناسید؟

۱. آل عمران: ۷۶، توبه: ۴، توبه: ۷.

## تقلید راهی برای با تقوا شدن

یک پیرمرد نود ساله عالم، نه معمولی، صدها کیلومتر از بصره می‌آید مدینه محضر امام صادق علیه السلام، و یک آیه، فقط یک آیه از سوره نساء را می‌خواند و می‌گوید یا ابن رسول الله! من نصف این آیه را می‌فهمم، نصفش را هم نمی‌فهمم. چقدر هم خوب است آدم جهش را با داروی علم عالم درمان کند. او لا چقدر عالی است که آدم جهل خودش را آگاه باشد، بداند که نمی‌داند، و بعد هم چقدر زیباتر است که در این جهل نماند و برود پیش یک متخصص، و با تخصص او بیماری جهل را درمان کند. تقلید مثبت معنی اش غیر از این نیست. تقلید یعنی دنباله روی، یعنی قلاده دیگری را به گردن انداختن. یعنی از علم دیگری پیروی کردن. مانع عقلی ندارد. اینکه می‌روم نزد طبیب، من را معاينه می‌کند، نسخه‌ای را که داده، می‌خرم و دارو را می‌خورم، تقلید از علم طبیب است. چه ایرادی دارد؟ این که خیلی کار مثبتی است. در دین هم همینطور است. قران مجید می‌فرماید **﴿فَسَلُوا أَهْلَ الْكِتَابَ إِن كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾**<sup>۱</sup> اگر به چیزی جاهمل هستید از اهلش بپرسید. حالا یا پیش خود عالم می‌رود از زبان عالم می‌شنود، یا کتاب و رساله عالم را می‌خواند و عمل می‌کند.

## تقلید غلط، تقلید مثبت

بعضی از روشنفکرها می‌گویند تقلید اخلاق میمون است. باید به این افراد گفت خود شما چقدر تقلید دارید؟ برای خانه‌سازی تان از مهندس و معمار تقلید می‌کنید. برای بیماری بچه‌تان از طبیب تقلید می‌کنید. برای پیدا کردن یک آدرس از کسی که بلد است تقلید می‌کنید. آیا واقعاً خود شما میمون هستید که دیگران را میمون خطاب می‌کنید؟ ما دو نوع تقلید داریم.

۱. نحل: ۴۳، انبیا: ۷.



یک تقلید غلط، که جا هل از جا هل تقلید کند. این تقلید مذموم است. خارجی های در روش های زندگی عقل دینی ندارند. اگر من از روش آنها تقلید کنم و بگویم چون دخترها و زنان شان نیمه عربیان شدند، چون شبها دو سه ساعت زن و مرد، جوان و پیر، دختر و پسر، دسته جمعی عرق می خورند و می رقصند، من هم باید این کارها را انجام دهم، این تقلید جا هل از جا هل است. این خطرناک است. خطرش را هم در کشور خودمان زیاد دیدیم و می بینیم و بیشتر هم خواهیم دید.

اما تقلید مثبت، یک امر قبول شده ای است در تاریخ بشر. این کجا باش میمون وار است؟ خود بیان کنندگان تقلید می گویند تقلید یعنی پیروی بی علم از عالم، پیروی کسی که نمی داند از کسی که می داند. این مثبت است.

## مؤمن باید مقلد باشد

کسی که مؤمن است مقلد هم هست. نمی تواند نباشد. مؤمن مقلد چه کسی هست؟ مقلد پروردگار است. **﴿وَمَنْ يُطِيعُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾**<sup>۱</sup> این یک آیه، **﴿وَإِنْ طَلِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلَّئُكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا﴾**<sup>۲</sup> اگر از خدا اطاعت کنید و از پیغمبر ﷺ هیچ چیزی از شما کم نمی شود. هیچ وقت در قیامت من نمی گوییم تو که مطیع من و پیغمبرم بودی، وزن عملت اگر مثلا یک تن است، صد کیلو از آن را زمین می گذارم. من این کار را نمی کنم. اطاعت از خدا و پیغمبر ﷺ وزن عملت را نگه می دارد، و بعد هم **﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَزْنَ الْآخِرَةِ نَزَّلَهُ فِي حَرْثِهِ﴾**<sup>۳</sup> من وزن طبیعی عملت را در قیامت تا جایی که در قیامت زمان داری اضافه می کنم. تا جایی که زمان داری، **﴿نَزَّلَهُ فِي حَرْثِهِ﴾**. ببینید چقدر قرآن برای ما راهگشا است! چقدر دلخوشی، نشاط و روحیه می دهد! مؤمن کیست؟ اگر بخواهیم تعریف کنیم که مؤمن کیست، یک

۱. نساء: ۱۳ – نور: ۵۲، احزاب: ۷۱، فتح: ۱۷

۲. حجرات: ۱۴

۳. سوری: ۲۰ **﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَزْنَ الْآخِرَةِ نَزَّلَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَزْنَ الْآخِرَةِ فَقُوْمٌ هُوَ مَنْ هُوَ وَمَالَهُ فِي الْآخِرَةِ وَمَنْ نَصَبَ﴾**.

تعریفش این است که مطیع خدا و پیغمبر ﷺ است. به زبان دیگر مقلد خدا و پیغمبر ﷺ است. خدا علم بی‌نهایت است. پیغمبر ﷺ در وجودش نمی‌دانم ندارد. حال من که دلم می‌خواهد یک زندگی پاک سالم پر خیر و برکتی را برپا کنم، باید از این خدایی که علم اش بی‌نهایت است و از پیغمبری که نمی‌گوید نمی‌دانم تقليد کنم. حالا شما لغت تقليد را بردار بگو اطاعت می‌کنم. این مؤمن است.

مؤمن مطیع خدا و پیغمبر ﷺ ضرورتا با تقوا هم هست. چون مطیع خداست. خدا می‌گوید مرتكب گناهان کبیره نشو. اصراری هم بر صغیره نداشته باش. یعنی اگر زمانی مبتلا به یک گناه صغیره شدی، اشکال ندارد، دیگر ادامه نده. اجازه نده شیطان درون، به طور مداوم، تا آخر عمرت با گناهان کوچک کاردی ات کند. این عبارت لات‌های قدیم تهران است. محله ما، محلی بود که بیشتر لات‌های معروف آنجا بودند. حالا من اسم نمی‌برم. ۹۹ درصدشان هم در یادم است. چون خیلی‌های شان پای منبر خودم هم می‌آمدند. عاقبت به خیر، خمس‌داده، مال پاک‌کرده، گریه کن بر ابی عبدالله علیه السلام از دنیا رفتند. لات‌های آن زمان مثل الان لات آشغال نبودند لات آدم بودند. یک ارزش‌هایی در وجودشان بود. مرد بودند. جوانمرد بودند. اهل فتوّت بودند. گرچه شنیدید، اما به قول قران مجید ﴿فَذَكُرٌ﴾<sup>۱</sup>، به پیغمبر ﷺ می‌گوید تذکرات را ادامه بد. به یک مرتبه گفتن اكتفا نکن، چند مرتبه بگو، صد مرتبه بگو. پیروز ن قدیمی‌ها را می‌گوییم، پیروز ن قدح‌میده، حالا نمی‌دانم بشقاب حلوا دستش بود یا خرما، در کوچه به هر کسی می‌رسید تعارف می‌کرد و می‌گفت بچه من را دعا کن. هیچ کس هم نمی‌گفت مشکل بچه‌های چیست. تا اینکه رسید به پهلوان پایتخت، هیکل قوی، معروف، مشهور، زورمند، هیچ‌کس هم پشتش را به خاک نزد. تک مانده. با آن قدح‌میده، حلوا یا خرما را جلویش گرفت و گفت یک خرما بخور، یک قاشق حلوا بخور، بچه من را هم دعا کن. گفت بچه‌های چه گرفتاری‌ای دارد که دعایش کنم؟ می‌گویی؟ گفت بچه من، حالا نباید این کار را می‌کرد، اما این کار را کرده،



چون در گشتی کار می‌کند، آمده در شهر اعلام کرده من حاضر هستم با پوریای ولی، پهلوان پایتحت کشته بگیرم. آقا اصلاً بچه من قدش می‌رسد که با پوریای ولی کشته بگیرد؟ حالا اعلام کرده. ولی اگر بچه‌ام زمین بخورد، نان آور ما از بین رفته. آبروی بچه‌ام در شهر رفته. یک دانه خرما برداشت و گفت مادر ان شاء‌الله از خدا می‌خواهم بچه‌ات پیروز شود و نگفت من پوریای ولی هستم. آدم گاهی ملاحظاتی می‌کند و نمی‌گوید.

من داشتم وارد حرم حضرت رضا<sup>علیه السلام</sup> می‌شدم. خیلی تراکم جمعیت بود. چند نفری برای دهات‌های نمی‌دانم کجا بودند. آن‌ها هم دسته جمعی بودند، رودرروی با من شدند. یعنی من در محاصره این دهات‌ها افتادم. یکی شان گفت که با همان لهجه دهاتی، گفت تو همانی نیستی که در تلویزیون صحبت می‌کنی؟ خیلی خوب صحبت می‌کنی‌ها. گفتم نه اخوی من است. گفت برو یاد بگیر ازش. می‌بینی چقدر برادرت خوب است! گفتم چشم.

این پهلوان هم نگفت من پوریای ولی هستم. چقدر مردانگی لذت دارد! چقدر گاهی پنهان‌کاری لذت دارد! چقدر گاهی کار پنهانی لذت دارد! چقدر! روز جمعه شد و اهل شهر آمدند در میدان شهر. جوان با یک غوری آمد و پوریای ولی هم آمد و در دلش گفت الهی دل یک پیززن را نمی‌شکنم شل می‌دهم من را زمین بزند. بگذار ما دیگر پهلوان پایتحت نباشیم. مهم نیست. بگذار هیچ کسی جلوی مان تعظیم کنند. اصلاً مهم نیست.

عجب شعر پر قیمتی است! الله اکبر! این را ما همه‌مان بنویسیم. حالا من که در ذهنم هست، شما که یادتان نمی‌ماند بنویسید، یک تابلو کوچکش کنید در اتاق، در مغازه، در ماشین.

به جان زنده‌دلان سعدیا که مُلک وجود نیارزد آن که دلی را ز خود بیازاری

می‌ارزد آدم خدا را بیازارد؟ **﴿يَقُولُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾**<sup>۱</sup> می‌ارزد آدم با اطاعت نکردن دل پیغمبر<sup>صلوات اللہ علیہ و آله و سلم</sup> را آزرده کند؟ می‌ارزد دل ائمه<sup>علیهم السلام</sup> را آزرده کند؟ نمی‌ارزد. هیچی نمی‌ارزد.

به جان زنده‌دلان سعدیا که مُلک وجود نیارزد آن که دلی را ز خود بیازاری

۱. احزاب: ۵۷ «إِنَّ الَّذِينَ تَوْدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنْهُمُ اللَّهُ فِي الْأُنْتِيَادِ وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِمَا».

شل داد، جوان پشت پوریا را به خاک نشاند. همه هورا کشیدند. همه کف زدند. ولی پوریای ولی اصلا در باطن خودش خجالت زده نشد، شاد بود. در احوالاتش نوشستند وقتی لباسش را پوشید، جوان را بغل گرفت و بوسید و گفت پهلوانی پایتحت نوش جانت این هم بازوبند. از همان وقت مستجاب الدعوة شد از همان وقت. یعنی هر مشکل داری می‌رفت پیشش می‌گفت پوریا دعا می‌گفت برو تا غروب مشکلت حل است.

مؤمن معامله‌گر خوبی است با خدا. به پروردگار می‌گوید من وجودم را، اعضا و جوارح را، پولم را برای تو می‌گذارم، تو هم لطفت را برای من بگذار.

همدان بودم. مرحوم آیت‌الله‌العظمی آخوند ملاعلی معصومی که از مراجع رده اول بود. واقعاً رده اول بود. ولی پشتیار این مرد شدن رساله بنویسد، گفت من تحمل قیامت را ندارم. غوغایی بود. شخص ایشان برای خودم نقل کرد، واسطه‌ای نیست. آن زمان هم به جوانی‌های آخوند نزدیک بود. گفت مرحوم آیت‌الله‌العظمی آقاسیداسماعیل صدر، جدّ بزرگ این صدرهایی که در ایران و در لبنان هستند. گفت آقاسیداسماعیل نقل کرد، برای زیارت امیرالمؤمنین وارد صحن شدم، دیدم جمعیت بهت‌زده و ناراحت، در سکوت هستند. من هم که وارد شدم دیدم همه دارند بالا را نگاه می‌کنند. دیدم یک بچه پنج شش ساله، در صحن، دست مادر را در شلوغی رها کرده، از پله‌های گلدسته رفته بالا، آمده روی بام ایوان امیرالمؤمنین علیه السلام، مادر هم دارد می‌میرد. دنبال یک کبوتر، از صحن، از پله‌ها رفته، کبوتر آمده لب لب بام، بچه هم دارد می‌آید، مادر هم دارد ناله می‌کند، کبوتر هم یک دفعه پرید، بچه هم بی‌توجه قدم گذاشت دنبال کبوتر و از روی ایوان به آن بلندی سرازیر شد. یک حمالی که به کوله‌پشتی‌اش تکیه داده بود، به بچه گفت برگرد با پاها یت آرام بیا زمین. بچه که با کله داشت می‌آمد پایین، برگشت، با کف پا آرام آمد در صحن. مردم الله اکبر گفتند و درود فرستادند و مادر آمد بچه‌اش را بغل کرد. من صدای حمال را شنیدم. آقاسیداسماعیل از عظیم‌ترین مراجع شیعه بود. گفت من آدم پیش این حمال. گفتم سلام. خیلی عادی گفت علیکم السلام. چی کار کردی به اینجا رسیدی؟ گفت هیچی. چی کار کردی پدر؟ گفت اصرار داری چی کار کردم؟ گفت آره بگو. گفت من از اول



تکلیفم تا الان یک جا نشده که به حرف خدا گوش ندهم، مؤمن. ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾<sup>۱</sup>. آمده بودم زیارت دیدم اوضاع درهم است. نگاه کردم بینم چه خبر است، داستان این بچه را دیدم، همینجوری که به کوله‌پشتی تکیه داده بودم خیلی آرام به خدا گفتم شصت سال است به حرفت گوش دادم، تخلف هم نداشتم. امروز هم تو به حرف من گوش بد، من به این بچه می‌گوییم آرام پایین بیاید، کمک کن آرام بیاید پایین. نه من کاری نکردم. جالب است که عظمت کار خودشان را هم عظمت نمی‌دانند.

کسی که مؤمن است، ضرورتا با تقوا هم هست پس ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۲</sup> خدا عاشق مؤمن است. تا کی؟ «يُحِبُّ» فعل مضارع است، همیشه. نه آیه دیگر هم در همین زمینه محبت هست، بماند. من این ده تا آیه را با ده تا دیگر تبدیل به یک کتاب نزدیک چهارصد صفحه کردم، تحت عنوان محبوبان خدا و مبغوضان خدا، چه کسانی را خدا دوست دارد، چه کسانی را دوست ندارد.

## مؤمن از آسیب‌ها در امان است

یکی از آن‌هایی که عاشق مؤمن است، خدادست. و می‌دانید انسان اگر مایه عشق خدا را با خودش داشته باشد، من کاری به دنیا ندارم، دنیا محل عوارض است، فکر نکنید اگر کسی مؤمن باشد، از آسیب‌ها در امان است. نه اینجور نیست. بدن از آسیب‌ها در امان نیست. علیؑ مؤمن است، ولی شمشیر ابن ملجم فرقش را می‌شکافد. ذکریاؑ مؤمن است ولی می‌گذارند بین اره دوسر نصفش می‌کنند. امام صادقؑ می‌گوید گذشتگان را با اره نصف می‌کردند. اصحاب اخحدود مرد و زن و بچه، مؤمن واقعی بودند. خدا در قرآن صریحاً می‌گوید همه‌شان را زنده در یک خندق آتش ریختند و ایستادند تا جزغاله شدند. من به بدن کار ندارم. بدن که آسیب‌گیر است. امام حسینؑ و هفتاد و دو نفری که حضرت

۱. نساء: ۱۳، نور: ۵۲؛ احزاب: ۷۱؛ فتح: ۱۷.

۲. آل عمران: ۷۶، توبه: ۴؛ توبه: ۷.

رسا<sup>علیه السلام</sup> می فرماید این هفتاد و دو نفری که با حسین<sup>علیه السلام</sup> بودند، در عالم نمونه ندارند. این‌ها را قطعه قطعه کردند. یک وقت برادرانم فکر اشتباہ نکنید، چون من مؤمن هستم پس باید به مال و جان و آبرویم آسیب نخورد. نه، این آسیب‌ها در زندگی دنیا طبیعی است. آن آسیبی که کلید بازکردن درهای جهنّم می‌شود، آسیب روحی است، اعتقادی است، اخلاقی است، عملی است. با آسیب خوردن‌ها هم، از دست خدا نگران نشوید. رکود، تحریم از عوارض دنیاست، بد و بیراه هم به کسی نگویید. اگر بخواهید هیچ آسیب بدنی و مالی نداشته باشید باید همه‌مان با همدیگر خیمه را جمع کنیم، برویم مریخ، یا عطارد، یا زحل، یا اورانوس. اگر بخواهیم زمین باشیم این بازی‌ها هست. این آسیب‌ها هست. این رنج‌ها هست. فدایت بشوم علی جان که چقدر زیبا زندگی مادی را معنی کردی. خیال آدم را راحت کردی، «دَارِ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةً»<sup>۱</sup> اصلاً این خانه دنیا را خدا با آسیب‌ها بافته است، نمی‌شود بازش کرد می‌شود. دنیا، داغ، فقر، زندان، تبعید، شهادت، رکود، مسخره‌شدن، خنده‌دن به مردم مؤمن و بد و بیراه دارد. حالا ایشان هر روز بین دو نماز می‌فرمایند فحش ندهید اما کل ایران دارند فحش می‌دهند. کاری هم نمی‌شود کرد. مثل من و شما تحلیلگر مسائل نیستند. یعنی دنیا، عوارض دنیا و بافت دنیا را نمی‌شناسند. از دم را فحش می‌دهند، از بالا تا پایین، آخوند و مرجع و فقیه و مؤمن و ریشدار و بی‌ریش و یقه‌دار و بی‌یقه. این جهل‌ها خوب نیست.

می‌گوید این همه ثروت در این مملکت است چرا باید فقر گریبان مردم را بگیرد؟ عدم مدیریت هم از آسیب‌های دنیایی است. برای کجاست؟ بلد نبودن تنظیم‌کردن ثروت با مردم، از آسیب‌های دنیایی است. برای کجاست؟ برای آخرت که نیست. آن‌وقت شما می‌گویید اینهایی که بلد نیستند در قیامت راحتند؟ ابداً، در قیامت به این افراد می‌گویند وقتی متخصص نبودی چرا پذیرفتی و هشتاد میلیون هفتاد میلیون را در مشکلات و مضیقه قرار دادی؟ نخیر به این راحتی نیست. ما در قیامت راحت هستیم. کارگردان‌ها راحتی ندارند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶.

رهبران جامعه راحتی ندارند. آن‌ها باید صدھا سال سرپا باشند و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گویند در عرقی که می‌جوشد قرار داده می‌شوند تا حساب پس بدھند، به این راحتی نیست. این که با هم اختلاف داشته باشند و در زیر فشار اختلاف، مردم رنج ببرند این در قیامت راحت قابل گذشت نیست. اما دنیا دار آسیب است. آسیب بدنی، مالی و آبرویی. اما مؤمن مطلقاً روحش، اعتقادش، اخلاقش، ایمانش، آخرتش، آسیب نمی‌بیند. چرا؟ چرا برادران؟ چون یک یار و حمایت‌گری مانند پروردگار دارد که عاشقش است. **«إِنَّ اللَّهَ يُدَاخِفُ عَنِ الدِّينِ أَمْنًا»**<sup>۱</sup> این آیه را هم در قلبتان بنویسید. یقیناً من خدا حمایت‌گر بندگان مؤمنم هستم، وکیل‌شان، یارشان، ولی‌شان هستم و دوست‌شان دارم. چه چیزشان را حمایت می‌کنم؟ بدن‌شان را؟ اگر می‌خواست بدن را حمایت کند که شب نوزدهم بدن امیرالمؤمنین علیه السلام را حمایت می‌کرد. نه، حمایت معنوی، حمایت دینی، حمایت حل مشکلات.

## مؤمن، محبوب فرشتگان

این نفر چندم که مؤمن را دوست دارد؟ اول خدا، دومین نفر، گروهی هستند که این گروه را خودتان بعد از منبر در سوره غافر بینند. آیه هفت هشت نه<sup>۲</sup> این‌ها گروهی، عاشق مردم مؤمن هستند. مردم مؤمن روی زمین هستند این‌ها از کجا موج عشق به مردم مؤمن دارند. خدا می‌فرماید از عرش و اطراف عرش، **«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ»**<sup>۳</sup>، یعنی

۱. حج: ۳۸ **«إِنَّ اللَّهَ يُدَاخِفُ عَنِ الدِّينِ أَمْنًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ حَوَّلَنَّ كُوْرِي»**.
۲. **«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يَسْبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَرَبِّ مُؤْنَنٍ بِهِوَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ أَمْنُوا رَبَّنَا وَسَعْتَ كُلَّ شَيْءٍ وَرَحْمَةً وَعِلْمًا فَأَعْفَرَ اللَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا أَسِيلَكَ وَقَهْرَ عَذَابَ الْجَحْرِ»** رَبَّنَا وَأَنْتَ لَهُمْ جَنَاحَتِ عَنِ الْأَقْرَبِ وَعَدَنَهُمْ رَوَانَ صَلَحَ وَنَّ شَاءَ إِلَيْهِمْ وَأَرْوَاهُمْ وَرُتْبَتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيرُ \* وَقَهْرُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقَى السَّيِّئَاتِ يَوْمَ ذِفَقَرَمَتْهُ وَذَالِكَ هُوَ الْقَوْزُ الْظَّلِيمُ».
۳. غافر: ۷ **«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يَسْبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَرَبِّ مُؤْنَنٍ بِهِوَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ أَمْنُوا رَبَّنَا وَسَعْتَ كُلَّ شَيْءٍ وَرَحْمَةً وَعِلْمًا فَأَعْفَرَ اللَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا أَسِيلَكَ وَقَهْرَ عَذَابَ الْجَحْرِ»**.



## زندگی مؤمنانه

بالاترین فرشتگان، عاشق مردم مؤمن هستند. «رَبَّنَا» این حرف آن‌هاست، «يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءاْمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَ عِلْمًا» اگر آیه را درست خوانده باشم رحمت، علمت، فraigir به کل شیء است مؤمن‌ها را می‌شناسد، ملائکه عرش و اطراف عرش مرتب برای مؤمنین طلب مغفرت می‌کنند. اگر مؤمن باشند. این دو تا طایفه.

### مؤمن، محبوب انبیاء

سومین طایفه‌ای که عاشق مردم مؤمن هستند، انبیا می‌باشند. در قرآن ببینید دشمن به انبیا می‌گفت این‌ها را رها کن تا کاری به کارتان نداشته باشیم می‌گفتند امکان جدا شدن از مردم مؤمن را نداریم، می‌مانیم. هر غلطی دلتان می‌خواهد بکنید

### مؤمن، محبوب ائمه

طایفه چهارم ائمه طاهرین علیهم السلام هستند. روایت را ندیدم. یک اهل دلی بهم گفت. مطمئن هستم بهش. گفت امیر المؤمنین علیهم السلام داشت رد می‌شد، دستش روی پیشانیش بود و ناله می‌کرد. میشم به ایشان رسید. گفت چه شده، گفت سرم درد می‌کنم. بی‌خواب بودید؟ نه. غذا نخوردید؟ نه. گفت پس چرا سرتان درد می‌کند؟ فرمود چون امروز سر تو درد گرفته. عاشق هستند.

### مؤمن، محبوب مؤمنان

طایفه دیگری که عاشق مردم مؤمن هستند خود مؤمنان می‌باشند. **وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَفْلَامُ بَعْضٍ**<sup>۱</sup>، مردم مؤمن عاشق همدیگر هستند، زنان اهل ایمان هم عاشق زنان اهل ایمان هستند.

حرفهم تمام. گفتم بحث مؤمن یک دریای گسترده‌ای است تا با خواست خدا، با لطف خدا جلسه بعد.

۱. توبه: ۷۱.



### روضه سیدالشہدا علیہ السلام

باز هم دل و روحتان را وصل به وجود مقدس ابی عبدالله علیہ السلام کنید، روز دوشنبه است روز حضرت حسین علیہ السلام و حسن علیہ السلام است. آمده بود زین اسب را کرده بود منبر. یعنی اصلاح دست به جنگ نبرد. از بالای زین اسب شروع کرد مردم را نصیحت کردن. عمر سعد دید صدای این انسان و حرف‌هایش اثرگذار است، گفت شیپورها را بزنید. طبل‌ها را به صدا درآورید. بعد هم یک کسی گفت من الان آرامش می‌کنم. چی بگویم. دقیقاً قفسه سینه را نشانه گرفت. نمی‌دانم این چه تیر سه‌شعبه بُرزنده‌ای بود؟! تیر را که زد، اندازه یک وجب، تیر از پشت ابی عبدالله علیه السلام آمد بیرون. دید نمی‌تواند تیر را از جلو بکشد بیرون. روی زین خم شد، با چه زحمت دستش را برداشت سر، نمی‌دانم، ننوشتند توانست تیر را بیرون بکشد یا نه؟ ولی نوشتند دیگر پایش را از رکاب درآورد ذوالجناح فهمید می‌خواهد بیفتد. این که می‌گویند گودال گودال، این کار ذوالجناح بود آمد وارد گودال شد دو تا دستش را تا جایی که می‌شد کشید جلو، دو تا پایش را کشید عقب، که فاصله ابی عبدالله علیه السلام را با زمین کم بکند.

اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد	بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد
عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید	هوا ز باد مخالف چو قیرگون گردید
نه سیدالشہدا بر جدال طاقت داشت	نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت





جلسه سیزدهم

مساوی نبودن مؤمن و فاسق



مؤمن در پیشگاه حضرت حق یک موجود ممتاز است. طبق آیات قرآن کریم با همه انسان‌ها تفاوت دارد. قرآن نظرش این است که بین مؤمن و دیگران، دیگرانی که غیرمؤمن هستند، هر کسی که هستند، تابع هر مکتبی که هستند، هیچ مساواتی نیست. خود قرآن مجید این مطلب را سؤال می‌کند و جواب می‌دهد. **﴿أَفَنَ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا﴾**<sup>۱</sup> کسی که مؤمن است با کسی که فاسق است یکی هستند؟ «لَا يَسْتَوْنَ» در هیچ چیزی با هم مساوات ندارند.

## معنای فسوق

اول معنای فسوق را برای تان عرض کنم. فسوق در لغت عرب به معنای بدی، زشتی و نازیبایی نیست. کلمه فسوق از پیش از آمدن اسلام در زبان مردم عرب به کار گرفته می‌شد. اما به چه معنا؟ وقتی که خرما روی نخل از آن پوسته خیم خودش بیرون می‌آمد، می‌گفتند «فسق النخل» خرما از آن پوسته‌اش بیرون آمد. حالا چی شد که پروردگار عالم این لغت را به قرآن کشید؟ به چه دلیل؟ کلمه فسوق، فاسق، و مشتقاتش زیاد در آیات قرآن آمده، اما در هیچ آیه‌ای صحبت از خرما نیست. هرجا لغت فسوق آمده سخن از انسان است.

۱. سجده: ۱۸ **﴿أَفَنَ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوْنَ﴾**.

چرا حالا پروردگار عالم یک عده‌ای را می‌گوید **﴿أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾**? پروردگار عالم یک چهارچوبی به عنوان انسانیت برای انسان قرار داده. این چهارچوب عبارت است از: عقاید درست، مثل اعتقاد به یگانگی پروردگار، ربویت، الوهیت و رزاقیت پروردگار، اعتقاد به فرستادگان پروردگار یعنی انبیاء، اعتقاد به کتاب‌های نازل شده از طرف پروردگار و اعتقاد به قیامت. این یک بدنۀ این چهارچوب است.

خیلی روان است. عقیده به پروردگار، باور داشتن خداوند و اینکه وجود مقدس او در همه صفات بی‌نهایت است. اعتقاد به اینکه وجود مبارک او از باب لطف و احسان، ۱۲۴ هزار نفر را به عنوان معلم واقعی فرستاد تا به مردم درس زندگی سالم بدهند. اعتقاد به نزول کتاب، اعتقاد به معاد. این یک بدنۀ چهارچوب است. تمام این اعتقادات هم موثر در زندگی انسان است. حالا همه این اعتقادات را بخواهم توضیح بدهم طولانی است. مثلاً معاد، من که معاد را باور کردم با دلایل، براهین و آیات قرآن، و به این نتیجه رسیدم که قیامت روزی است که **﴿فَنَّ يَعْمَلُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾**<sup>۱</sup>، اگر کار خیر من در دنیا به وزن دانه ارزن باشد به من می‌دهند. و اگر کار شر من به وزن دانه ارزن بوده این را هم در قیامت به من تحويل می‌دهند. البته خیر را به صورت بهشت تحويل می‌دهند. چون می‌گوید **﴿يَرَهُ﴾**، عمل خیر را گرچه به وزن دانه ذره باشد می‌بیند. و عمل زشت را هم به صورت جهنّم به من نشان می‌دهند. هر دو را من می‌بینم. اگر من در حدّی، حالا نه در حدّ انبیاء و ائمه<sup>علیهم السلام</sup>، در حدّی به این مسئله در قیامت یقین داشته باشم، از ذره شرّ هم می‌پرهیزم، از ذره خیر هم نمی‌گذرم، این نتیجه اعتقاد به قیامت است. از یک ذره خیر، ولو به قول پیغمبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> دادن نصف خرما در اول افطار به یک روزه‌دار باشد، هم نمی‌گذرم، می‌بینم این خیر را می‌توانم انجام بدهم، بیشتر، بالاتر، متواترترش را، تا

۱. حشر: ۱۹، نور: ۴.

۲. زلزله: ۷ و ۸



برسد به خیرهای عظیم، نمی‌گذرم از این خیر. چشم نمی‌پوشم. حیفم می‌آید، چون همان یک نصفه خرما یک گوشه آخرت من را آباد می‌کند. و به طرف شرّ هم نمی‌روم، گرچه به اندازه وزن یک ارزن باشد. چرا؟ چون این شرّ، خودش آتش است، نه اینکه سبب آتش باشد، خودش آتش است. من هم که می‌بینم تحمل آتش را ندارم، چه برسد به آتش دوزخ. خود این اعتقاد جلوی من را از افتادن در گناه می‌گیرد. خود این اعتقاد. حالا اعتقاد به پروردگار به انبیاء ﷺ، به قرآن.

این یک بخش چهارچوب انسانیت است. یک بخش دیگرش اخلاق پاک است، نرمی، بردباری، مداراء، عفو، گذشت، محبت، آلوده نبودن به حسد، به حرص، به کینه، به بخل، این هم یک بخش چهارچوب انسانیت و بخش دیگرش هم انجام واجبات الهیه است، بدنبالی، مالی، حقوقی. این روشن شد؟

حالا اگر مرد، زن، جوان یا پیری که از این چهارچوب تعیین شده پروردگار بیرون بیاید، یعنی اعتقادش به خدا، به قیامت، به انبیا بُرُّد، رابطه‌اش با اخلاق و واجبات بِرَّد، پروردگار به این آدم که از چهارچوب انسانیت بیرون آمده، مثل خرمایی که از جلدش بیرون آمده، فاسق می‌گوید. یعنی از این چهارچوب بیرون آمده. این معنی فسق. فحش نیست، توهین و ناسزا هم نیست، خیلی هم مؤدبانه است که قرآن می‌گوید. یک نفر از آن چهارچوب تعیین شده خالقش بیرون می‌آید. همهٔ زندگیش را می‌رود در جادهٔ خاکی، اسم این آدم از نظر قرآن فاسق است.

فاسق می‌تواند توبه کند؟ یقیناً. قبول می‌شود توبه‌اش؟ یقیناً. چون هر کسی به آن چهارچوب برگردد مؤمن می‌شود. این معنی مؤمن است. چگونه انسان مؤمن می‌شود؟ در آن چهارچوب قرار بگیرد. خداباور، قیامت‌باور، پیغمبر‌باور، قرآن‌باور باشد در حد خودش اخلاق خوبی هم داشته باشد. در حد خودش به واجبات بدنبالی و مالی و حقوقی عمل کند. این می‌شود مؤمن. حالا برویم سراغ آیه‌ای که خدا سوال می‌کند و خودش هم جواب می‌دهد.

## آثار مؤمن بودن

﴿أَفَنَ كَانَ مُؤْمِنًا﴾<sup>۱</sup> این مردم بزرگوار این خانم‌های باکرامت، که در چهارچوب مقرر شده خدا دارند زندگی می‌کنند «گمن کان فاسقاً»، مانند مردان و زنانی هستند که اصلا در این چهارچوب قرار ندارند؟ این‌ها یکی هستند؟ حالا اگر خدا هم جواب نمی‌داد. شما خیلی راحت می‌توانستید جواب بدھید. نمی‌توانستید؟ دو نفر که در عقاید، اخلاق، عمل با هم اختلاف دارند، «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمْنَ كَانَ فاسقاً لَا يَسْتَوْنَ»، اصلا با هم برابر نیستند. او یک انسان دیگری است، مؤمن هم یک انسان دیگر.

آثار مؤمن بودن، خدا مؤمن را دوست دارد، فاسق را دوست ندارد. ملاٹکه، مؤمن را دوست دارند، فاسق را دوست ندارند. انبیاء ﷺ مؤمن را دوست دارند، فاسق را دوست ندارند. ائمه طاهرين علیهم السلام مؤمن را دوست دارند، فاسق را دوست ندارند. مؤمن با مرگی خوب از دنیا می‌رود، فاسق با مرگی سخت و بد. مؤمن بهشت برزخی دارد، فاسق دوزخ برزخی. مؤمن در قیامت شفاعت می‌شود و شفاعت می‌کند، فاسق در قیامت غریب و تنهاست. مؤمن راحت وارد بهشت می‌شود، فاسق اگر خودش با پای خودش رفت جهنم که رفته، اگر نرود، حکم می‌شود «خُذُوهُ»<sup>۲</sup> بگیریدش «فَعُلُوٰهُ» تمام بدن را به زنجیر بکشید «ثُمَّ الْجَحِيْمَ صَلُوٰهُ»، ببرید بیندازید در جهنم. همه این‌ها که گفتم قرآن بود. یک دانه روایت هم در این‌ها نبود. تمامش آیات کتاب الهی بود.

## جدایی مؤمن و فاسق در قیامت

می‌خواهم نزدیک به آخر ماه رمضان می‌شوید شادتر بشوید. حس بکنید که پروردگار عالم چه نگاهی به شما دارد. فرشتگان، انبیا و ائمه علیهم السلام، عاقبت کار، مرگ، بزرخ، قیامت، از الان تا ابد، هیچ مساواتی بین مؤمن و فاسق وجود ندارد.

۱. سجدہ: ۱۸ «أَمَنَ كَانَ مُؤْمِنًا كَمْنَ كَانَ فاسقاً لَا يَسْتَوْنَ».

۲. حلقه: ۳۰ و ۳۱ «خُذُوهُ فَعُلُوٰهُ \* ثُمَّ الْجَحِيْمَ صَلُوٰهُ».

الآن همه ما مؤمن‌ها با فاسق‌ها قاطی هستیم، در اتوبوس، در هوایما، در قطار، در پارک، در مسافرت‌ها، در خرید و فروش‌ها. ولی در قیامت وقتی کل مردم دنیا وارد محشر می‌شوند، درجا پروردگار عالم جداسازی می‌کند. درجا. **﴿وَامْتَأْرُوا إِلَيْهَا الْمُجْرِمُونَ﴾**<sup>۱</sup> ای گنهکاران حرفه‌ای، ای فاسقان، صفتان را از تمام بندگان مؤمن من جدا کنید. حالا ای کاش برای آن بدیخت‌ها فقط جدایی بود، یعنی اینها را می‌برندن یک طرف محشر، ما را هم یک طرف محشر. ما نگاه می‌کردیم آن‌ها را، آن‌ها هم ما را نگاه می‌کردند. وقتی که صف را جدا می‌کند، در سوره حديد می‌فرماید **﴿فَصَرِّبَ بَيْنَهُمْ بُسُورٍ﴾**<sup>۲</sup>، یک دیوار بلندی یک مرتبه بین شان کشیده می‌شود. مجرمان و فاسقان التماس می‌کنند به مؤمنان، التماس. کلمه التماس در آیه شریفه است، التماس می‌کنند که از این امتیازاتی که خدا به شما داده از این محبتی که به شما دارد، از این محبتی که فرشتگان و انبیاء<sup>علیهم السلام</sup> دارند، یک ذره‌اش را، یک مقدارش را به ما بدهید. ما در دنیا با شما همسایه بودیم، همسفر بودیم از ما جنس می‌خریدیم، برخورد داشتیم، یک ذره. تمام مردم مؤمن به مردم فاسق می‌گویند **﴿إِذْ جُعْوا وَرَاءَ كُلِّ فَالْتَّمِسُوا نُورًا﴾**<sup>۳</sup> نور، شفاعت، نجات، قبولی و بهشت می‌خواهید، این یک عذاب عجیبی است، خود این. این‌ها را می‌خواهید، برگردید به دنیا، مثل ما که در دنیا به دست آوردیم، بازار خرید این‌ها دنیاست، اینجا بازار ندارد. مگر رحمت خدا را نمی‌خواهید؟ مگر شفاعت انبیا و قرآن را نمی‌خواهید؟ مگر رضایت خدا را نمی‌خواهید؟ مگر بهشت را نمی‌خواهید؟ باشد، بخواهید. «إِذْ جُعْوا وَرَاءَ كُلِّ فَالْتَّمِسُوا نُورًا» برگردید همه این‌ها را از بازار دنیا به دست بیاورید. اینجا بازار ندارد. این مؤمن آن فاسق. یعنی خط سیر زندگی مؤمن را از دنیا تا برود در بهشت بیان کرده، خط سیر فاسق را از دنیا تا برود جهنم بیان کرده.

۱. یس: ۵۹

۲. حدید: ۱۳ **﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا النَّظَرُ وَنَاقْتَلُنَّ مِنْ نُورٍ كُلِّ أَرْجُونَ وَرَاءَ كُلِّ فَالْتَّمِسُوا نُورًا فَصَرِّبَ بَيْنَهُمْ بُسُورٍ لَهُ بَابٌ بِاطِّئُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِيلَهُ الْعَذَابُ﴾**

۳. حدید: ۱۳

ما دنبال ارزش مؤمن هستیم، مؤمن چقدر می‌ارزد؟ مؤمن خیلی می‌ارزد، چون وجودش بر از امتیاز، توحید، اخلاق، عمل صالح، کرامت، بزرگواری است. همه آن‌ها به مؤمن ارزش می‌دهد و آن ایمانی که مؤمن به خدا و قیامت دارد، مشوقش است برای طاعت محض و اجتناب از گناه، مشوقش است.

یک داستان خیلی شیرینی را برای تان بگوییم که بین من و این داستان دو تا واسطه است، بیشتر نه. گوینده داستان یکی از مراجع تقلید ایران بود که در منطقه خوزستان زندگی می‌کرد من آن وقت خیلی جوان بودم. یک شب در اهواز خدمت ایشان رسیدم. او برای من نقل کرده، صاحب رساله بود. او از پدرش شنیده بود و آن پدر هم از مادرش. دو تا واسطه، چقدر هم آن شب، شب پر قیمتی بود. با شنیدن این داستان چه تکانی به من داد و چطور فکر من را تحت تاثیر قرار داد! ایشان که نقل می‌کرد نبیره دختری شیخ انصاری معروف که به ایشان می‌گویند شیخ اعظم. علمای بزرگ شیعه می‌گویند شیخ انصاری تالی تلو معصوم است. من هر وقت می‌روم نجف می‌روم سر قبرش. پنج قدم با قبر امیرالمؤمنین علیه السلام قبرش فاصله دارد. استاد تمام مراجع بعد از خودش شد. همین مراجعی که الان هستند، قبلی‌ها، قبلی‌ها، تا بررسیم به آخوند خراسانی و مرحوم سید کاظم یزدی صاحب عروة الوثقی همه این‌ها شاگرد او بودند با واسطه یا بی‌واسطه.

۶۳ سالش هم بود از دنیا رفت. ولی اعجوبه روزگار بود. ایشان در نجف تک مرجع شیعه شد، آن هم بین آن همه پهلوان‌های علم، اصلاح مگر به این راحتی کسی می‌توانست مرجع بشود! خیلی پیچیده و سخت بود. اینقدر در این بیشه پهلوانان قوی بود که فکر کنید چه امتیازاتی شیخ داشت که شد مرجع تقلید! حالا این‌ها بحث آخوندی است. یک روحانی، سید، اصالتا شیرازی، محضل حوزه عظیم اصفهان، خودش در اصفهان فعلاً شده مجتهد جامع الشرائط. یعنی فرض کنید هم دوش شیخ انصاری، فرض بکنید. به نام حاج میرزا حسن شیرازی که بعداً معروف شد به میرزا شیرازی صاحب فتوای معروف تنباکو، که کل کشور را که انگلیس یک لقمه کرده بود داشت می‌بلعید، از حلقوم انگلیس کشید بیرون. چه حقی هم به این مملکت کرد، اگر او این فتوا را نمی‌داد الان همین مسجد، اگر



آن زمان مسجد بود، آتشکده بود. همین الان. هنوز حتی اهل تحقیق آثار فتوای میرزا را ارزیابی نکردند.

این سیدمحمدحسن شیرازی که حالا در حوزه اصفهان مرجع تقليد است و مجتهد جامع الشرائط، برای زیارت اميرالمؤمنین علیه السلام، ابی عبدالله علیه السلام، کاظمین و سامرہ می‌آید به عراق. برای زیارت آمد که برگردد. آوازه شیخ را هم شنیده، ولی او را ندیده. یک روز گفت به طور ناشناس بروم یک گوشه درس شیخ درش را فقط ببینم، ارزیابی کنم، که در چنتهاش مقدار علم و وزن علمش چقدر است. یک بار. همان یک روز آمد درس را دقیق گوش داد برگشت خانه. گفتند که بار سفر به ایران را کی بیندیم برگردیم؟ گفت هیچ وقت. شماها می‌خواهید بروید، بروید. من وظیفه‌ام می‌دانم از فردا بروم پای درس شیخ زانوی شاگردی بزنم، من از آن خیلی کم دارم او خیلی بیشتر دارد. این تواضع همان اخلاقی است که گفتم. همان چهارچوبی که خدا قرار داده. تا وقتی دیدم یکی بالاتر از خودم است، بروم شاگرد بشوم، نه، من یکی، تو هم یکی. آهان داری از چهارچوب می‌آیی بیرون. ما برای خودمان کسی هستیم. بین داری از چهارچوب می‌زنی بیرون مواطن خودت باش فاسق نشوی.

چند سال درس شیخ بود؟ پانزده سال. بعد از شیخ هم شد مرجع شیعه در کل جهان تشیع. حالا شیخ در تمام شاگردانش یک وابستگی قلبی به میرزا پیدا کرد به خاطر سیادت، علم و دقت علمی او. حالا برویم سراغ خانه شیخ. شیخ در نجف یک خانه دارد حدود کمتر از صد متر. یعنی رئیس کل شیعه در جهان. خانه کاه گلی و تیرچوبی است. سه تا اتاق دارد. یک اتاق برای خودش است و همسرش، یک اتاق برای دو تا دخترش، چون فقط دو تا دختر داشت، یک اتاق هم برای مادرش.

یک روز مادر به فرزندش گفت، گفت مرتضی یک مقدار در زندگی من، که مادرت هستم، زنت و این دو تا دختر گشایش ایجاد کن. مثلاً ما هفته‌ای سه روز بتوانیم آبگوشت بخوریم. شش ماهی یک بار برنج بخوریم. می‌گفت مادر من به اندازه طلبها حقوق برمی‌دارم که زندگیم اداره بشود. ما رختخواب برای خوابیدن که داریم، یک زیلو هم که



زیر پا داریم، پول آب و برق و تلویزیون و یخچال و این‌ها هم که نبود آن وقت، با همین صبحانه، ناهار و شامی که می‌خوریم زنده هستیم. من اگر بخواهم گشایش ایجاد کنم، این پول‌ها برای امام زمان ﷺ است و فردای قیامت نمی‌توانم جوابش را بدهم. چون به همین سبکی که ما داریم، می‌توانیم زندگی کنیم. چند مرتبه بین پسر و مادر، با محبت سخن از گشایش رد و بدل شد. نشد.

آخرش مادر دور از چشم شیخ، آمد پیش میرزا شیرازی، بهش گفت حاج میرزا حسن، پسر من خیلی به تو علاقه دارد، خیلی برایت احترام قائل است، خیلی. بهش بگو در زندگی من و زنش و دو تا دخترش ایجاد گشایش کند. گفت چشم. سخت است زندگی تان؟ گفت بله. این را نبیرهاش دارد برای من می‌گوید. اصلاً من بهتزده بودم، وقتی داشت تعریف می‌کرد. نزدیک اذان مغرب و عشا حاج میرزا حسن آمد پیش شیخ انصاری، گفت آقا من هر شب به شما اقتدا می‌کنم، مادرت و زن و بچهات سختی می‌کشند با سختی کشیدن آن‌ها شما خودتان را عادل می‌دانید من امشب نمازم را اقتدا بکنم؟ یا ظالم هستید؟ اگر این سختی مادرت و زن و بچهات حق نباشد، استاد ظالم هستی و نماز پشت سرت باطل است. مؤمن‌ها چقدر بیدون رودربایستی هستند! باریک الله. شیخ فرمود ان شاء الله که من عادل هستم. امشب نمازتان را به من اقتدا بکنید تا بعد از نماز. گفت چشم. نماز را اقتدا کرد. نماز جماعت‌خوان‌ها رفتند. شیخ دست حاج میرزا حسن شیرازی را گرفت گفت بیا برویم حرم. آن وقت‌ها که مسافر نبود. میرزا را آورد کنار ضریح. گفت در سی شبانه روز چقدر به مادرم و زن و بچهام گشایش بدhem؟ چقدر پول؟ چقدر؟ گفت شیخ پنج ریال، پنج تا قران، قران آن زمان. پنج قران به پول ایران. گفت پنج قران بس است؟ گفت آره. به نظر من با این اجناسی که نجف هست بس است. گفت من از اول برج پنج قران به مخارج خانه‌ام اضافه می‌کنم، ولی جلوی جدت امیرالمؤمنین علیه السلام به من ضمانت بده که در قیامت جواب این پنج قران را تو بدهی. چون من نمی‌توانم بدhem. می‌شنوید مردم ایران؟ بعذا می‌شنوید حتماً. فردا که این منبر را نمی‌شنوید. مدبرها دولتی‌ها، پنج ریال. شیخ گفت من طاقت عذاب جهّم را ندارم. میرزا

هم گفت آقا دست به من نزن، من ضمانت نمی‌دهم. جواب میلیاردها دزدی را شما در قیامت چه می‌دهید؟ این که گاهی با زبانتان وضع مردم را به هم می‌ریزید، آه و ناله مردم را درمی‌آورید، اشک مردم را درمی‌آورید، برای چندرغازی که گذاشتند برای زندگی‌شان. جواب این دل سوختن‌ها را خدا در دنیا که به شما می‌دهد، اما در قیامت چی؟ گفت نه من اصلاً ضمانت نمی‌دهم. گفت پس برو به مادرم بگو، من از مادرم خجالت می‌کشم. میرزا آمد پیش مادر شیخ آرام شد. تمام شد.

## دعا

خب من باید یک مقدار بیشتر صحبت کنم که حق شما هم ادا بشود و برای شما کم نگذارم. حدود سه و ربع، حالا نمی‌دانم می‌رسم یا نه، وقت دکتر دارم برای مشکلی که پیدا کردم، اینجا چند تا دعایتان بکنم، زودتر بروم. فردا و پس فردا که پنجشنبه است، اگر زنده باشم، این مقدار زمان کم شده امروز را جبران می‌کنم، به خواست خدا. می‌گویم جبران می‌کنم که از پاکتم کم نکنند، یعنی قول می‌دهم که جبران بکنم.  
خدایا ما را مؤمن‌تر قرار بده.

زن و بچه‌هایمان را مؤمن‌تر قرار بد.  
جهنم را بر ما حرام کن.  
شفاعت را نصیب ما کن.  
تمام گرفتاران را نجات بده.  
مشکل داران را حل کن.





جلسہ چہاردهم

مؤمن، دارای مقام صبر



## مؤمن، پچون کشی سکنین در برابر امواج خطرزا

دریاها و اقیانوس‌ها معمولاً با امواج سنگین روبرو هستند. گاهی از این امواج تعبیر می‌شود به امواج خطرزا، که قرآن مجید هم در بعضی از آیات به این طوفان‌های دریایی خطرزا اشاره دارد. دو کشتی در برابر این امواج قرار می‌گیرند که یکی از آن دو کشتی معمولاً مصونیت از خطر دارد. یعنی می‌تواند امواج را بشکند، رد کند و رد بشود. اما یک کشتی در مقابل امواج توان و قدرت ندارد، موج یا او را می‌شکند، یا آب داخلش می‌ریزد و غرقش می‌کند. یک مسئله معلومی است، از قدیم الایام، تمام دریانوردان و کسانی که خبر دریانوردی را می‌شنوند، می‌دانستند و می‌دانند. ما یک کلمه‌ای در قرآن مجید و روایات اهل بیت ﷺ داریم که زیاد به کار گرفته شده، ٿُقل، یعنی سنگینی، وزن. کشتی‌های سنگین، ثقيل، که ثقلشان برای هزاران تن بار است، این‌ها راحت امواج را می‌شکنند چون قدرتی بیش از امواج دارند و موج را رد می‌کنند و به طرف مقصد حرکت می‌کنند. کشتی‌های سبک و توخالی، در برابر امواج توان مقاومت ندارند. گاهی موج چنان حمله می‌کند که بدنه کشتی را می‌شکند، یا موج یک مقدار ارتفاع می‌گیرد، وارد کشتی می‌شود و آن را غرق می‌کند.

این مقدمه را که عنایت فرمودید. در اصول کافی در جلد اول وجود مبارک حضرت موسی ابن جعفر علیهم السلام روایتی را نقل می‌کنند از لقمان حکیم، که لقمان به فرزندشان فرمودند: «یا

بُنَيٰ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ»<sup>۱</sup>، این دنیا یک اقیانوس پرعمقی است، «قَدْ غَرَقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ»، امت‌های زیادی در این دنیا غرق شدند، غرق در گمراهی، غرق در شهوت حرام، غرق در پول‌پرستی، علم‌پرستی و انسان‌پرستی. غرق شدند. چرا غرق شدند؟ چون وزنی نداشتند، پوچ، پوک و سبک بودند، توان مقاومت در مقابل این امواج را نداشتند. نتوانستند خودشان را نگه دارند. فرو رفتند و نابود شدند. بعد می‌فرماید «فَلَتَكُنْ سَفِيتُكَ»، حالاً بایا کشته خودت را، کشته وجودت را، «فَلَتَكُنْ سَفِيتُكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ»، در این دریای عمیق دنیا، کشته وجود خودت را پر کن، بعد می‌گوید از چه چیزهایی پر کن. روایت مفصلی است.

## عوامل سنجینی و ثقل مؤمن

مؤمن از ایمان به خدا، قیامت، انبیاء<sup>علیهم السلام</sup>، قرآن و ائمه<sup>علیهم السلام</sup> که هر کدام ثقل است، یعنی سنجینی است، در حد خودش پر است. مؤمن، در حد خودش از اخلاق حسن و عمل صالح پر است. این کشته در این دریای پرفسادِ موج زمان، موج‌ها را رد می‌کند و رد می‌شود تا به کجا برسد؟ «فَنَّ كَانَ يَرْجُو لِقاءَ رَبِّهِ فَلَيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»<sup>۲</sup> در اعتقادش موحد و در کارش هم اهل عمل صالح باشد، به لقاء خدا می‌رسد. پس هر انسانی، چه مرد، چه زن، چه پیر، چه جوان، یک کشته است. اگر بخواهد در این دنیا خالی عبور کند، اصلاً مصون از خطر نخواهد بود. چون در هر دوره‌ای موج‌های عظیمی در این دنیا بوده، یک وقت موج فرعونی و نمرودی بوده، یک وقت موج فریسیان زمان مسیح<sup>علیه السلام</sup> و یک وقت موج جاهلیت مکه بوده و یک وقت هم موج سقیفه، اموی و

۱. الكافی، ج ۱، ص ۱۶ «إِنَّ لُقْمَانَ قَالَ لِابْنِهِ تَوَاضَعْ لِلْحُقْقِ تَكُنْ أَعْقَلُ النَّاسِ وَ إِنَّ الْكَيْسَنَ لَدَى الْحُقْقِ يَسِيرُ يَا بُنَيٰ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرَقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ فَلَتَكُنْ سَفِيتُكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ وَ حَشُونَهَا الْإِيمَانُ وَ شَرَاعُهَا التَّوْكِلُ وَ قَيْمَهَا الْعُقْلُ وَ دَلِيلُهَا الْعِلْمُ وَ سُكَّانُهَا الصَّبْرُ».

۲. کهف: ۱۱۰.

عباسی بوده. الان هم که ملاحظه می‌کنید هر کشوری با دارا بودن صد نوع فرهنگ و مکتب، پر از موج است. در میان این همه امواج خطرناک گذشته و حال حاضر، کدام کشتی می‌تواند سالم به لقاء الهی برسد؟ کشتی وجود مؤمن. چون بارش خیلی سنگین است، ثقل الهی، ثقل اخلاقی و ثقل عملی دارد و امواج نمی‌تواند این کشتی را درهم بشکند و غرقش کند، و با خیزاندن آبهای فرهنگ‌های باطل این کشتی را پر کند، نمی‌تواند و نمی‌شود.

شماها چند سال است در مقابل امواج فساد هستید؟ شما یعنی شما مؤمنان این مملکت، شما مؤمنان کشورهای بیرون، خیزش امواج خطرناک فساد با چهره‌های گوناگون، چهل سال است که بر کره زمین حاکم شده. از طریق سینما، ماهواره، تلفن همراه، سایت، فرهنگ‌های گوناگونی که تبلیغش می‌کنند. یک دانه از این موج‌ها کافی بود شما مردم مؤمن را بی‌دین کند. چرا بی‌دین نشیدید؟ چرا دست از خدا، عمل صالح و اخلاق پاک برنداشتید؟ چون کشتی شما خیلی ثقلش بالاست و این امواج پوچ نمی‌تواند کشتی وجود شما را در هم بشکند و در این دریایی فساد غرقش کند.

## مقام صبر مؤمنین

آدم مؤمن اینگونه است. این کم مقامی نیست، که حالا پروردگار اسمش را در قرآن گذاشته مقام صبر. من شصت جلسه درباره صبر، در دو تا ماه رمضان، همینجا صحبت کردم. مقام صبر. یعنی ایمان، عمل و اخلاق مؤمن، او را مقاوم می‌کند. با استقامت می‌کند. روایت در اصول کافی است یعنی در با ارزشترین و معتبرترین کتاب‌مان. در روز قیامت مؤمنین صابر، به محض این که از قبر بیرون می‌آیند، «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَنْقَالَهَا»<sup>۱</sup> زمین این بدن‌ها را بیرون می‌اندازد. تا بیرون می‌آیند، همانجایی که بیرون می‌آیند صحرای قیامت است. نمی‌ایستند. آخه آدم وقتی از قبر بیرون می‌آید و آن اوضاع عظیم



قیامت را می‌بیند، میلیاردها انسان، از انسان‌ها ناله بیرون می‌آید، رنج دارند، مشقت دارند، روبروی همه جهنم است. این‌ها وقتی بیرون می‌آیند، دیدن این همه اوضاع، هیچ اثری روی آن‌ها ندارد؟ راه می‌افتد، می‌رسند به محل ورودی بهشت، حالا نه دادگاهی رفتند نه پرونده‌شان را باز کردند، نه از آن‌ها سؤال و جوابی شده. چقدر راحت از قبر آمدند بیرون فقط یک نگاه کردند بیتند بهشت کجاست راه افتادند. این هم از قرآن به شما بگویم بین این‌ها و بهشت فاصله نیست، چون خدا می‌فرماید ما بهشت را خدمت این‌ها می‌آوریم. چون همه چیز در قیامت متحرک و زنده است. این که بهشت، با این که عرض و پهناش به اندازه پهنای همه آسمان‌ها و زمین است، قابل تکان دادن نباشد، نه، بهشت هم در یک سیاره‌ای است به نام سدرة‌المنتهی، که تمام آسمان‌ها و زمین یک گوشهاش جا می‌گیرد، یک گوشه آن ستاره. بهشت در آن ستاره است.

﴿وَأَذْلَقْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup> اصلاً ما بهشت را به متّقین نزدیک می‌کنیم. به بهشت می‌گوییم به استقبال بندگان مؤمن من برو. چه خبرهای خوشی قرآن برای مردم مؤمن دارد. قرآن است دیگر، در قرآن که نمی‌شود شک و تردید کرد. حالا آدم یک روایتی را می‌خواند بعضی‌ها تردید می‌کنند، می‌آیند می‌پرسند. در قم به ما یادداشت که تردید مردم را با چه دلائلی رد کنیم، علاج کنیم. خوب هم هست، که شک برای آدم بباید، آدم برود از متخصص پرسد شک را برطرف کند. اما در قرآن راه شکی وجود ندارد.

به بهشت می‌گویند برو خدمت این. فرشتگان دم محل ورودی بهشت. خب آن‌ها آگاه به قیامت هستند، می‌بینند مثلاً چند میلیون نفر از زمان آدم تا اول قیامت، خیلی راحت سینه‌ها جلو، سرها بالا، دارند می‌آیند وارد بهشت بشوند. ولی نه دادگاهی رفتند، نه سوالی، نه جوابی، نه محاکمه‌ای، نه پرسشی، هیچی. جلوی‌شان را می‌گیرند، نمی‌دانم، به نظر ملائکه می‌آید که این‌ها قاچاقی می‌خواهند وارد بهشت بشوند که جلوی‌شان را می‌گیرند، یا نه جلوی‌شان را می‌گیرند که با این‌ها حرف بزنند و این‌ها جواب بدهنند، تا مردم محشر



بفهمند وقتی در دنیا بودند، چه چیزهایی ارزش داشت و از دست دادند، بیشتر غصه بخورند و عذاب بکشند. البته این دومی درست است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید «لَا يُحْدِثُ اللَّهُ عَنْ جَنَّةٍ»<sup>۱</sup>، هیچ کس نمی‌تواند خدا را برای بهشت گول بزند. که قاچاقی برود بهشت. اصلاً امکان ندارد. فرشتگان می‌پرسند، «مَنْ أَنْتُمْ»<sup>۲</sup> شما کی هستید؟ خیلی راحت از قبر درآمدید و راحت هم تا اینجا آمدید و الان هم می‌خواهید وارد بهشت بشوید، نه دادگاه، نه دادرسی نه محاکمه، نه قاضی، نه پرونده‌خوانی، نه بازپرسی، چی کاره هستید؟ جواب می‌دهند «نَحْنُ أَهْلُ الصَّرِّ» ما در دنیا پر از ثقل معنوی بودیم و در مقابل امواج خطوناک پرفساد دنیا مقاومت کردیم. موج آمد سراغ ما، ولی ما به خاطر سنگین بودن کشتی وجودمان، موج‌شکن بودیم. همه کشتی‌های بزرگ جهان موج شکن دارند اگر نداشته باشند که به خطر می‌خورند. می‌گویند ثقل ما موج‌شکن بود و ما مقاومت داشتیم. یعنی صبر، استقامت، شکیبایی و ایستادگی داشتیم. از بچگی‌تان هم شنیدید.

یوسف علیه السلام در دربار مصر یک کشتی عجیب موج‌شکنی بود. خطوناکترین موج، یعنی طنازی، غمزه، ناز، صدای نازک، زیباترین لباس، قیافه خوش‌نظر زن شوهردار، به او زد. خیلی موج قوی بود. هر روز این موج دارد میلیون میلیون جوان، پنجاه ساله تا هشتاد ساله را می‌کشد جهنم. ولی این جوان چهارده پانزده ساله، تا ۲۱ سالگی‌اش، که هفت سال این موج شبانه روز به او حمله می‌کرد، مقاومت کرد و موج را شکست. آخرش معشوقه خشمگین از کوره در رفت. گفت می‌انداخت زندان، با شکنجه‌های سخت، نه فقط زندان. دیگر حالا من شکنجه‌های زندان‌های فرعونان زمان ایشان را نمی‌دانم چی بوده. شکنجه‌ها

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۹.

۲. الكافی، ج ۲، ص ۷۵ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يَقُولُونَ عُنْقٌ مِّنَ النَّاسِ فَيَأْتُونَ بَابَ الْجَنَّةِ فَيَضْرِبُونَهُ فَيُقَالُ لَهُمْ مَنْ أَنْتُمْ فَيَقُولُونَ نَحْنُ أَهْلُ الصَّرِّ فَيُقَالُ لَهُمْ عَلَى مَا صَرَرْتُمْ فَيَقُولُونَ كُنَّا نَصْرِي عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ نَصْرِي عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَدَقُوا أَذْخُلُوهُمُ الْجَنَّةَ».

زياد بوده. مثلا يكى از شکنجه‌هایی که قرآن اسم مىبرد اين گونه است که مجرم را میخواباندند چهار تا میخ بزرگ به کف دست و روی برآمدگی پا به زمین میکوبیدند. اين يك شکنجه‌شان بوده. گرسنگی دادن در زندان، اتاق‌های خيلي بد، هم زنداني خيلي خشن، اين‌ها شکنجه‌های فرعونيان بود. اين خانم گفت من می‌اندازتم زندان، نه زندان عادي، با شکنجه‌های سخت، يك جوان ۲۱ ساله را اينگونه تهدید کنند و تهدید را هم عملی کنند و او را زندان بیندازنند. شما ۲۱ ساله باشی با هزار تا آرزو، نامزد کردی، تازه مغازه را بازکردی، سرمایه به دست آوردي، مشتری برايت پیدا شده، حالا يك مامور بيايد بگويد که آقا طبق اين نامه بفرمایيد بپرون، دستبند بزنند، ببرند بیندازنند در يك اتاق انفرادي، در راه بینند و بروند. حالا تا فردا بپايند بهت بگويند که برای چي تو را زندان انداختند. سخت است. نه؟ زندان رفقيد يا نه؟ من زمان شاه سه بار رفتم. وقتی حرف از زندان می‌زنم، می‌دانم چيست. احساس می‌کنم. با شکنجه‌های عجیب و غریب گاهی روانی، ما از آن دسته‌هایي بودیم که شکنجه روانی بسیار سنگین داشتیم. اي کاش شکنجه بدنی بود. مامور، بالادستی مامور، رئيس زندان می‌آمدند، می‌ایستادند هر چی به دهانش می‌آمد به امير المؤمنين عليه السلام و ابی عبدالله عليه السلام و پروردگار، به عشق شاه به ما می‌گفت. که ما مرگمان را از خدا می‌خواستیم. اين موج‌شکن، اين کشتی با استقامت، برگشت به اين زن گفت می‌دانی چيست؟ مسئله اين است، جلوی روی او، «رب»<sup>۱</sup> اي پروردگار من، اي مالک من، «السّجْنُ» زنداني که اين زن من را تهدید می‌کند که مرا با شکنجه می‌اندازد آنجا، «أَحَبُّ إِلَيْيَ»، برای من محظوظ است. بروم در انفرادي، بروم يك جايی که همه جور شکنجه بهم بدهند، گرسنگی و تشنگی بدهند، بزنند. در روايات دارد هر روز اين زن می‌آمد و می‌گفت چهل تازيانه به او بزنيد، نالهاش را بلند کنيد تا من بشنوم. گفت زن، به پروردگارم می‌گويم، تو که آن پروردگار را نداری. پروردگار تو که بت است، من به پروردگارم می‌گويم «رب

۱. یوسف: ۳۳ «قَالَ رَبُّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِمَّا يَنْعُونَ إِلَيْهِ الْأَنْصَرُ فَعَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ».



السّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يُدْعُونَنِي إِلَيْهِ» آن زندان، اتفاق انفرادی و کل شکجه‌هایش پیش من محبوب‌تر است از زنا، که این زن مرا دعوت به آن می‌کند. برویم زندان. آنجا بهشت است. این کاخ جهنم است. این مقاومت است.

نتیجه گفتار اینکه، مؤمن ثقلی است. نقلش چیست؟ ایمان، اخلاق و عمل صالح است، با این ثقل، با کدام موج خرد می‌شود؟ با هیچ موجی. یعنی با امواج بنی‌امیه، بنی‌عباس، مدرسه سقیفه، امواج وهابیت، امواج ماهواره‌ها نمی‌شکند؟ نه. این هم نمونه‌اش. این مردم نمونه‌اش. این یک بخش بحث.

## اتصال مؤمن به خداوند

بخش دوم دو تا داستان شنیدنی شیرین است، از انسان مؤمن. داستان اول برای اتصال و ارزش مؤمن است، حالا آن اتصالش را می‌گوییم. اتصال و ارزش مؤمن. شما ببینید مؤمن در دنیاست ولی وجودش به کجا وصل است که آن رابطه و سیم اتصال به کسی که بهش متصل است، خبر وضع مؤمن را می‌دهد. حالا مؤمن دویست فرسخ آن طرف‌تر است ولی منبعی که بهش وصل است، از وضع او با این رشته اتصال خبر پیدا می‌کند. این داستان اول که در مهمترین کتاب‌ها است.

یکی از راویان بسیار با عظمت می‌گوید محضر امام صادق علیه السلام بودم یک گروهی هم در اتفاق نشسته بودند. امام صادق علیه السلام برگشت به این گروه گفت چرا اینقدر ما را سبک می‌کنید؟! چرا اینقدر ما را خفیف می‌کنید؟! چرا به ما تووهین می‌کنید؟! یک مرد خراسانی، سر زانو در جمع بلند شد گفت ما کجا به شما تووهین کردیم؟ کجا شما را سبک انگاشتیم؟ کجا شما را خرد کردیم؟ فرمود همین تو، تو در جعفه حالا امام صادق علیه السلام مدینه بوده، آن سال اصلا مکه نبوده، تو در جعفه با دوستان دیگر با شیعیان دیگر مُحرِم شدید، خیز برداشتی روی شتر یا اسبت. یکی از شیعیان ما که نه مرکب داشت، نه پول کرایه مرکب، برگشت به تو گفت من پاییم از شدت پیاده‌روی درد گرفته، به من محبت کن، یک فرسخ، من سوار این مرکب تو بشوم، سوار ماشینت بشوم. و تو نه اینکه بهش نگفتی من این کار



را نمی‌کنم، اصلاً جوابش را ندادی و محل به او نگذاشتی و رفتی. این توهین به من نبود؟ این خوار کردن من نبود؟ این سبک کردن من نبود؟ یعنی مؤمن هر جا که هست به موالیانش وصل است، به خدا و قیامت وصل است. تا یک نفر او را آزار می‌دهد همه ائمه علیهم السلام آزار او را حس می‌کنند. خداوند وقتی یک مؤمن را آزار می‌دهند می‌گوید «من آذی مؤمناً فَقَدْ آذَانِی»<sup>۱</sup> من را دارند آزار می‌دهند. خانم‌ها، شوهرتان در حد خودش مؤمن است یا نه؟ آقایان، خانم‌تان مؤمن هست یا نه؟ پدرها و مادرهایتان مؤمن هستند یا نه؟ برادران و خواهران‌تان مؤمن هستند یا نه؟ امروز را بدانید که توهین به مؤمن، توهین به ائمه علیهم السلام، انبیاء علیهم السلام و پروردگار است و این توهین در قیامت مانع حرکت آدم می‌شود یعنی مؤمن به همه جای جهان وصل است. اما غیرمؤمن به هیچ جا وصل نیست، هیچ تو بشو مختار، زنده‌ها را بیاور و همه را بکش، مرده‌های کربلا را که ارتش بیزید بودند، از قبر بیرون بیاور و آتش بزن. اگر دل پیغمبری، دل امامی، دل مؤمنی سوخت. اگر برای خدا مهم بود. سی هزار نفر را که در کربلا بودند، همه را گرفت و کشت. آن‌هایی را هم که آن دو ساله مرده بودند، گفت قبرهایشان را بکنید، جنازه‌ها را بیرون بیاورید و آتش بزنید. وقتی خبر این سی هزار نفر، مخصوصاً حرم‌له به زین العابدین علیهم السلام رسید، فرمودند خدا رحمت کند مختار را، دل ما را شاد کرد. غیرمؤمن به هیچ جا وصل نیست. تنها، غریب، بیچاره، بدینهت، تهیدست، نایود و هلاک است. این یک داستان.

### اثر ایمان

و اما یک داستان از اثر ایمان بگوییم، اثر ایمان. اوائل حکومت ناصرالدین شاه قاجار، یک آقایی به نام معتمدالدوله استاندار اصفهان بود. یک بخش عمده اصفهان را شیعه زندگی می‌کرد، یک بخش هم ارمنه‌ای که در آن طرف رودخانه بودند و به محل آن‌ها جفا

۱. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۷۲ «عَنْهُ اللَّهِ قَالَ: مَنْ آذَى مُؤْمِنًا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ آذَى اللَّهَ فَهُوَ مَلُوْنٌ فِي التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ الْفُرْقَانِ». ۱۸۴

می‌گفتند. چون برای آن جلفای بزرگ شمال ایران بودند که به اینجا آورده بودندشان. یک جوان ارمنی هر چی ملک و اموال داشت فروخت پول نقد کرد پنج تا انگشت قیمتی خرید. الماس، طلا، قیمتی. دوست داشت پنج تا انگشت را ببرد جای دیگر، کشور دیگری که طلا و الماس خیلی گران است، بفروشد تا ثروتش بشود پنج برابر. انگشتها را خرید و آماده کرد و حرکت کرد برای جلفا، منطقه ارمنی نشین آن طرف زاینده رود. رسید، ولی پنج تا انگشت را نبود. داشت سکته می‌کرد، برگشت، آمد نزد استاندار. به پول آن زمان، اوائل ناصرالدین شاه قاجار، ۱۴۰ یا ۱۵۰ سال پیش. گفت به جارچی‌هایت بگو جار بزنند، من نابود هستم، بیچاره هستم، صد تومان مژدگانی می‌دهم، هر کسی این انگشترا را پیدا کرده بیاورد بدهد. جارچی‌ها جار زدن، شهر کوچک بود به گوش همه هم می‌رسید. خبری نشد. امروز که گذشت، فردا یک مردی با لباس کهنه و یک چوب‌دستی، که استخدام شده بود شبها از سه چهار تا مغازه نگهبانی کند، یادتان است که در بازارهای قدیم، سه چهار تا بودند راه می‌رفتند در بازار و می‌خواندند، یعنی دزدها ما بیدار هستیم نیایید، اگر بیداری باشد دزد نمی‌آید، بیداری کم است، دزد هم می‌تواند عربده بکشد، هم می‌تواند ببرد، با بقیه‌اش. آمد پیش استاندار و گفت آقا این هم انگشت‌هایی که جارچی‌ها می‌گویند. گفت از کجا آوردی؟ گفت کنار یکی از آن سه چهار تا مغازه‌ای که نگهبانی‌شان را می‌دادم، با بسته‌اش افتاده بود. یک آدم حکیم و باسوادی به این پیرمرد گفت حقوق چند است؟ گفت پنج عباسی. شبانه روز، یعنی ۲۴ ساعت، پنج عباسی. مطابق یک قران زمان ما، یه دانه یک ریالی. گفت این‌ها را برمی‌داشتی می‌رفتی گرجستان، ترکیه، یک جایی که طلا خیلی گران است، می‌فروختی، ده برابر پولش را می‌گرفتی و می‌آوردی اصفهان، یک خانه ده هزار متری که کاخ باشد می‌خریدی، بچه‌هایت را هم نونوار می‌کردی. برای چی آوردی؟ ایمان. گفت این آقایی که انگشت‌هایش را گم کرده مگر ارمنی نیست؟ گفت چرا، گفت من اگر این‌ها را می‌بردم، روز قیامت پیغمبرم با مسیح ﷺ که رویرو می‌شد، ممکن بود مسیح ﷺ بگوید یا رسول الله! یک فرد از امت تو، پنج تا انگشت‌یک فرد از امت من را بالا کشید و برد. من تحمل خجالت پیغمبر ﷺ را برابر عیسی ﷺ ندارم. مژدگانی هم نمی‌خواهم. این غیر از ایمان چیست؟

## زندگی مؤمنانه

دزد می‌برد، مؤمن پس می‌آورد. بی‌دین می‌برد مؤمن پیدا می‌کند، می‌آورده، می‌دهد، دلش هم  
قلقلک نمی‌گیرد، مژده‌گانی هم نمی‌خواهد. اگر می‌شد کل کشور مؤمن بشوند، اگر کل بدن  
دولت، مؤمن واقعی می‌شد، می‌شد یک بیداری عام، دیگر دزدی نمی‌شد، اختلاس نمی‌شد،  
مردم آزار نمی‌کشیدند. ایمان کم است بیداری هم بسیار کم است.



جلسہ پانزدھم

ساقی، شراب و جام در

معارف الہی



چهار کلمه در کتاب خدا و روایات اهل بیت ذکر شده، که شاید بیشتر شما این چهار کلمه را دیده باشید. این‌ها شرح دارد. البته شعرای ایران مخصوصاً سعدی، حافظ، فخرالدین عراقی، نساط، و امثال این گونه شعراء، این چهار کلمه را در غزلیات خودشان زیاد به کار گرفتند. ولی حقیقتش این است که قبل از این بزرگواران، قرآن و روایات این چهار کلمه را به کار گرفته بودند.

کلمه اول "ساقی" است، خوراننده، کسی که به دیگران می‌نوشاند. جالب این است که کلمه ساقی هم در سوره مبارکه توبه به صورت مصدر آمده هم در سوره مبارکه دهر، سوره انسان. کلمه دوم به تناسب ساقی، "شراب" است، یعنی آشامیدنی. حالا نوع این آشامیدنی چیست طبق آیات قرآن چهار نوع آشامیدنی است، که قرآن می‌فرماید برای نوشندگان کمال لذت را دارد، **﴿لَذْقٌ لِّلشَّارِينَ﴾**، آن‌هایی که می‌نوشند از آشامیدن آن شراب خیلی خوششان می‌آید، کیفیت این لذت هم برای ما معلوم نیست. این لذت چه کیفیتی دارد؟ کمیّتش که برای خود آن شراب است، کیفیّتش برای آشامیدنش است، این دو لغت.

کلمه سوم "قدح"، جام است. این هم در قرآن مجید ذکر شده.

کلمه چهارم کسی که می‌آشامد، نوش جان می‌کند. این چهار تا کلمه.

---

۱. صافات: ۴۶؛ محمد: ۱۵.

استعمال این چهار کلمه در عالم آخرت، در بهشت، در قرآن مجید خیلی صریح است. از آنجایی که بهشت طبق آیات قران مجید، کل وضع انسان الهی و ربانی در دنیاست، حالا باید بیاییم سراغ حقایق دنیایی این چهار کلمه. چون ساقی و شراب و جام و خورنده در بهشت، همه‌اش انعکاس وضع یک انسان الهی در دنیاست. بی کم و زیاد. یعنی از حرکات مؤمن، درون و بیرونش، هیچ چیزش در دنیا زمین نمی‌ماند و برود. با خودش می‌برد. ولی وقتی وارد عالم بعد می‌شود، چهره عالم بعدی این چهار حقیقت ظهور و تجلی می‌کند.

### ساقی در معارف الهی

و اما ساقی در معارف الهی، یعنی کسی که می‌نوشاند به بندهاش، می‌خوراند به بندهاش، رب است، جالب این است که نمی‌گوید اللہ است. رب، ساقی رب است. بر چه مبنایی برای بندهاش سقایت می‌کند؟ یکی بر مبنای لطف، احسان و ربویت خودش. یکی بر مبنای استعداد بندهاش، زمینه داشتن بندهاش. سقایت که در پیشگاه پروردگار هست، مهم این است که کسی دهان وجودش را باز کند حالا یا با زبان بگوید یا با حال بگوید که من نیازمند به ساقی بودن تو هستم، کامم، دهان وجودم، آمده و مستعد هستم.

این دو تا باید با هم باشد. کسی که می‌نوشاند و کسی که استعداد آشامیدن را دارد، چون یک وقت آدم وارد مجلس الهی می‌شود، دهانش را هم سفت می‌بندد، دهان وجودش را، دهان استعدادش را. در حقیقت دارد به ساقی اعلام می‌کند که جام را که دور می‌گردانی سراغ من نیا، من نمی‌خواهم، نمی‌خورم، نمی‌آشامم. یعنی خودش نشان ساقی می‌دهد که جامت را می‌خواهی بگردان اما کنار من و پیش من نیا. چون من نیاز و احتیاج ندارم. این یک دروغ شاخداری است که ای ساقی من به سقایت تو نیازمند نیستم. احتیاجی به شراب تو ندارم. خب این باید برود سراغ یک ساقی دیگر، یک جام دیگر یک شراب دیگر. چون می‌گوید من اهل این مجلس، این ساقی، این جام و این شراب نیستم.

خیلی از این‌ها از زمان آدم در کنار انبیا بودند در کنار ائمه علیهم السلام بودند، الان هم بالآخره در کنار معارف الهی، عالمان ربانی، اولیاء خدا ممکن است قرار بگیرند، ولی دهانشان را سفت

می‌بندند که قدح را جلوی ما نیاور، ما خورنده نیستیم و نیازی هم نداریم. ساقی رب است، حقیقت رب یعنی وجود مقدسی که همه امور بنده‌اش را تدبیر حکیمانه می‌کند. یک تدبیر حکیمانه‌اش هم این است که از این شراب با آن قدح بنوشاند به بنده‌اش، احسان و لطف کند. این هم آیه‌اش **﴿سَقَاهُرَبِّهِمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾**<sup>۱</sup>، شرابی که ساقی آن رب است و در کام آن‌هایی که دهان کام وجودشان باز است می‌ریزند، شراب طهور است. این کلمه طهور یادتان بماند طاهر، طهور، طهارت، تا ببینیم رشته بحث به کجا می‌کشد.

## شراب در معارف الهی

ساقی که معلوم شد رب است. شراب چیست؟ شرابش هم در بهشت چهار نوع است. شراب دنیایی این ساقی چیست؟ دو شراب است. که این دو شراب از دو ناحیه به انسان می‌رسد. یک شرابش معارف الهیه است. نمی‌گوییم انبیاء<sup>علیهم السلام</sup>، اولیا و ائمه<sup>علیهم السلام</sup> اهل معرفت بودند؟ می‌گوییم. یعنی حقایق را فهمیده بودند. تردیدی هم نداشتند در این حقایق. این معرفت اولین بار به یک پیغمبر خورانده شد، آیه‌اش هم در سوره بقره است، **﴿وَعَلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾**<sup>۲</sup> من کل معرفت را در کام آدم ریختم. آدم شد یک خداشناس واقعی، یک قیامت‌شناس، حجت‌شناس، جهان‌شناس و خودشناس واقعی. این یک شراب. شراب دوم هم احکامش است. واجبات نماز، روزه، زکات، خمس و احکام دیگر. این شراب معرفت و شراب احکام در قیامت تبدیل به چهار تا شراب می‌شود. به این علت می‌گوید از این چهار شراب نوشانده می‌شوند، چون اهل معرفت و اهل عمل به احکام هستند. می‌خواهید آیاتش را هم بخوانم؟ من حدود الان چهل تا آیه در ذهنم است. یکی دو تا را می‌خوانم.

**﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَاتٍ فِي جَنَّاتٍ عَدِينٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكُ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾**<sup>۳</sup> من به مؤمنان یعنی آن‌هایی که معرفت و

۱. انسان: ۲۱

۲. بقره: ۳۱

۳. توبه: ۷۲

عمل دارند. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی می‌گوید این چهار تا چشمه شراب که در بهشت به شما می‌نوشانم، نتیجه آن معرفت و عمل‌تان است. این‌جا به شکل معرفت و احکام است، که این معرفت و احکام، آن‌جا تبدیل به انرژی و عمل و حرکت در انسان می‌شود. آنجا چهار رشته پیدا می‌کند. خب ساقی معلوم شد، شرابش هم معلوم شد معرفت و احکام عملیه.

## جام در معارف الهی

جام چیست؟ جام قیامت **﴿كَأْسٌ مِّنْ مَعْيَنٍ﴾**، **﴿كَأْسٍ﴾** جام، می‌نوشند. جام دنیابی این ساقی چیست؟ دوره زندگی و کوزه زندگیمان است. این جام است. ما باید از این جام که دوره زندگیمان است، شراب معرفت و شراب احکام را بنوشیم. یعنی عمر را هدر ندهیم. این جام را خالی نگذاریم. چون هیچ چیزی در جام خالی نیست. جهل است و غفلت و بی‌خبری. از این جام خالی هم فقط آتش بیرون می‌آید. آتش شهوت حرام، برای سوزاندن تمام پر و بال انسانیت. مال حرام، حرف حرام، دیدن حرام. خب عمر ما جام ماست. ما از این جام که معرفت معارفی و احکامی در آن است، به طور مداوم باید بخوریم. این نمازخواندن ما، نوشیدن از جام معرفت است. معرفت نداشتم نماز را نمی‌نوشیدیم. معرفت نداشتم، گریه هم نمی‌کردیم، روزه هم نمی‌گرفتیم، زکات و خمس هم نمی‌دادیم، کار خیر هم نمی‌کردیم. خورنده هم انسان است. ساقی، شراب، جام، خورنده.

## ارتباط مؤمن با ساقی، جام و شراب

یک عده‌ای به قول پیغمبر ﷺ خیلی زرنگ هستند، «المُؤْمِنُ كَيْسٌ»، این‌ها از طریق قرآن فهمیدند که هستی یک ساقی دارد به نام رب. یک جام داده است به دست انسان به

۱. واقعه: ۱۸.

۲. بحار الانوار، ج ۶۴ ص ۳۰۷.

نام ُغمرا. یک شراب در این جام ریخته که حالت علمی و باطنی دارد، یعنی معرفت به حقایق و احکام، تکلیف کرده به این خورندها که از این معرفت و از این احکام بخورید، عقل، روح و انسانیّت‌تان چاق می‌شود.

دو کلمه درباره ارزش این‌ها بشنوید، دو کلمه. در ضمن یک روایت واقعاً کم‌نظری. راوی روایت هیچ کدام از اصحاب نیستند، هیچ کدام. راوی روایت امام صادق علیه السلام است. خودش راوی روایت است. می‌فرماید «گُنْتُ مَعَ أَبِي»<sup>۱</sup>، این «گُنْتُ مَعَ أَبِي» یک نکته زیباً دارد، یعنی پدرم امام باقر علیه السلام هر جا می‌رفت من را با خودش می‌برد. یعنی پدرها این همه جاهای خوب هست، مسجد، حسینیه، جلسه علم، زیارت. بچه‌هایتان را با خودتان ببرید. می‌گویید نمی‌آیند، بندشان کنید ببرید. می‌گویید بندشان کنیم؟ یعنی طناب بیندازیم گردشان بکشیم؟ بالاترین بند که کشیدن هم لازم ندارد، خود طرف دنبال آدم می‌دود، احسان، محبت و عاطفه است. همه ما یادمان است، زمانی که بچه‌هایمان بچه بودند، چقدر بغل‌شان می‌کردیم و می‌بوسیدیم و محبت می‌کردیم و آن‌ها هم جلد ما بودند. کم‌کم که کار را عادی کردیم، آن‌ها هم رابطه‌شان با ما ضعیف شد. اوقات تلخی کردیم ضعیفتر شد. کمک‌شان ندادیم، ضعیفتر شد. حالا می‌خواهیم به آن‌ها بگوییم ظهر پنجشنبه است، شب جمعه است، بیا برویم به مسجد. یا می‌گوید نمی‌آیم، یا می‌گوید کار دارم، یا می‌گوید حال ندارم. تمام پدران و مادران باید برای بچه‌هایشان حتی بچه‌هایشان که زن گرفتند و بچه‌دار شدند حوزه جاذبه باشند. یعنی باید بند احسان و محبت ما به گردن بچه‌های ما ثابت بماند.

با پدرم بودم، «گُنْتُ مَعَ أَبِي» معیت داشتم با پدرم، داشتیم می‌رفتیم «حَتَّى انتَهَيْنَا إِلَى الْقُبْرِ وَ الْمِنْبَرِ» رسیدیم در حرم پیغمبر علیه السلام به نقطه‌ای که یک طرفش قبر پیغمبر علیه السلام

۱. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۱۴۶. «عَنْ أَبِي عَدْدِ اللَّهِ قَالَ: گُنْتُ مَعَ أَبِي حَتَّى انتَهَيْنَا إِلَى الْقُبْرِ وَ الْمِنْبَرِ فَإِذَا أَنَّاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ فَسَلَّمَ وَ قَالَ وَ اللَّهِ إِنِّي لَأَجِبُكُمْ وَ أَحِبُّ رِيَاحَكُمْ وَ أَرْوَاحَكُمْ فَأَعْيُنُوكُمْ عَلَى ذَلِكَ بِوَعٍ وَ اجْهَادٍ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَنْلُو وَ لَا يَسْتَأْنُ إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ الْاجْهَادِ».

بود و طرف دیگر منبر پیغمبر ﷺ. آن زمانی که این منبر در مسجد بود، محل قبر، خانه پیغمبر ﷺ بود. بعد آمدند اتاق‌بندی خانه را از بین برداشتند، شبیه حرم شد. قبر، منبر، یک قطعه بینش بود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید با پدرم رسیدیم به این قطعه، «فَإِذَا أُنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ»، ناگهان پدرم به یک تعدادی از اصحابش برخورد. یعنی آن‌ها یکی که از این ساقی در کوزه عمر، شراب نوشیده بودند. حالا کارشان به کجا رسیده؟ پدرم، امام باقر علیه السلام بالای سروشان ایستاد، «فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ» ایستاد، «فَسَلَّمَ»، جمعی به همشان سلام کرد. برادرانم سلام امام به انسان، من که وقت ندارم از قرآن و روایات ثابت کنم حالا ثبوتش در ذهنم که هست، می‌دانم حقیقتش این است که اگر امام به انسان سلام کند یعنی خدا، فرشتگان، انبیا و هر سلام‌کننده عالم به آدم سلام کرده. مگر ما نمی‌گوییم امام، معصوم است، مگر نمی‌گوییم امام، ولی الله الاعظم است مگر ما نمی‌گوییم معصوم بدون اذن پروردگار حرکتی نمی‌کند. امام باقر علیه السلام کرد. یعنی خدا اجازه داده به این‌ها سلام کن چون این‌ها مورد سلام خودم هستند، **﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحْمَةٍ﴾**، سلام.

بعد از سلام، پدرم، امام باقر علیه السلام یک قسم جلاله خورد. خواهرانم، برادرانم اگر الان امام باقر علیه السلام در این جلسه بود و از حضرت می‌پرسیدیم دیشب نماز خواندی؟ می‌گفت بله. می‌گفتیم یک میلیارد تن طلا به شما می‌دهیم، یک قسم والله بخور بابت نمازی که دیشب خواندی، می‌فرمود من نماز خواندم، قسم نمی‌خورم. اینقدر برای قسم به پروردگار احترام قائل بودند. خدا در قرآن می‌گوید با اسم من بازی نکنید. اسم من را در معرض این زبان‌هایتان و گلوها و قسم‌هایتان قرار ندهید، کار خیلی بدی است. پدرم قسم جلاله خورد، به این یارانش که نشسته بودند فرمود «وَاللهُ» این‌ها همین مستان الهی هستند، این‌ها خورندگان از جام ربوبی هستند، این‌ها از جام عمرشان، که خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام معرفت و احکام را خوب در آن جام پر کرده بودند، خورده بودند. «وَاللهُ» یارانم، به خدا سوگند، «وَ



الله‌ای» من امام باقر، شما در ذهستان آن گستردگی را حفظ کردید؟ امام که می‌گوید یعنی خدا می‌گوید یعنی انبیا می‌گویند یعنی ائمه علیهم السلام می‌گویند. چهارده نفر یک نور هستند، نور آنها هم تجلی نور الله است، تمام. اینها برای ما ثابت شده است دیگران تحمل این حرفها را ندارند، نداشته باشند، چی کار کنیم که ندارند؟ ما که تحمل کردیم فردا با تحمل کنندگان دستمان را در دست هم می‌گذارند و به بهشت می‌رویم. آن‌هایی هم که تحمل نکردند، در قیامت هم نعمتها را تحمل نمی‌کنند. رحمت خدا را تحمل نمی‌کنند. می‌گویند بروید آنور جایتان جای دیگر است.

«وَاللهِ إِنِّي» به والله قسم، من، من یعنی لطف خدا، انبیاء علیهم السلام، ائمه علیهم السلام، پدرانم، فرزندانم، «لأَحِبُّكُمْ» عاشق شما هستیم، آخه عشق هم برای همین مجالس ساقی و جام و شراب است، جای دیگر که نیست، «وَاللهِ إِنِّي لأَحِبُّكُمْ» دوستان دارم، «وَأَحِبُّ رِبَّكُمْ» عاشق بویتان هستم، این‌ها گل خوشبوی عالم هستی هستند، سنگین هم نباشد برایتان این‌بو. عایشه به پیغمبر ﷺ گفت چه خبرت است که هر وقت می‌آیی خانه زهراء ﷺ یا او می‌آید خانه تو، اینقدر بهش محبت می‌کنی و او را می‌بوسی. فرمود عایشه، وقتی کنار زهراء ﷺ می‌نشینم بوی بهشت را استشمام می‌کنم. اما عایشه آن شامه را نداشت و آن‌بو را استشمام نمی‌کرد. این شامه استشمام‌کننده برای پیغمبر ﷺ بود، نه برای یک زن معمولی، بوی بهشت. بالاترش را هم بگویم. این که دیگر در اصول کافی است. امیرالمؤمنین علیه السلام که از بیرون می‌آمد خانه، قلم و کاغذ می‌آورد می‌گفت دختر پیغمبر ﷺ آنجه از ملکوت بهت القا کردند بگو من بنویسم. مگر این‌ها بو دارند؟ یقیناً، بو دارند. بارها شنیدید، مسافر یمنی صبح تا نزدیک اذان ظهر در مدینه بود، گفت ما نصف روز اجازه داشتیم بمانیم. سلام ما را به پیغمبر ﷺ برسانید. رفت. سه روز بعد پیغمبر ﷺ آمد. آن‌همه شامه در مدینه بود. اصلاً خود منبع بو را دیدند و نفهمیدند بو دارد. ولی پیغمبر ﷺ که بعد از سه روز رسید، دم در خانه برگشت به طرف یمن فرمود «إِنِّي لأَجُدُ رائِحةَ الرَّحْمَنِ

مِنْ جَانِبِ الْيَمِنِ»<sup>۱</sup>، بوی خدا می‌آید از آن‌جا، چه خبر بود؟ گفتند یک شترچران آمده بود شما را ببیند. وقتی تمام شد و رفت.

والله خودتان را دوست دارم، بویتان را هم دوست دارم. شما فکر می‌کنید بوی بهشت برای گل و بته است؟ بوی بهشت برای خودتان است. شما بوی ایمان و بوی ولایت اهل‌بیت<sup>علیهم السلام</sup> و نبوّت و عبادت و برو بالا، از همه بوی‌ها بالاتر، بوی ابی‌عبدالله را می‌دهید. اگر بهشت پر از بوی است، بو برای کجاست؟ مگر دو تا برگ می‌تواند بهشت را پر از عطر بکند؟ مگر چیست آن دو تا برگ؟

عاشق شما هستم و عاشق بوی شما. «وَ أَرْوَاحَكُمْ» و عاشق روحتان هستم. ای یاران من کاری برایم بکنید، «فَأَعِينُونَا عَلَى ذَلِكَ بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ» تا وقتی که ملک الموت بیاید، به خاطر ما، پاکدامنی تان را از هر گناهی حفظ کنید. شراب طهور، پاکدامنی. ببینید قرآن را چطوری تعریف می‌کند «مَرْفُوعَةٌ مُطَهَّرَةٌ»<sup>۲</sup> پاک، طاهر، شراب طهور. ببینید اهل‌بیت<sup>علیهم السلام</sup> را چطور تعریف می‌کند «إِلَيْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَ يُطَهَّرُكُمْ تَطْهِيرًا»<sup>۳</sup>، همه این طهارت‌ها از یک ناحیه است، خدا. شراب طهور، قرآن پاک، اهل‌بیت پاک، عمل پاک، این‌ها همه، در این عالم، به هم پیوند دارند. شیعیان من، شما که از جام عمرتان شراب ربوی را خوردید، دامن پاک نگاه دارید. «بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ» و در کوشیدن برای کار خیر و عبادت و خدمت به خلق شل نشوید، سست نشوید. پایان حرفشان «فَإِنَّكُمْ لَنْ تَنَالُوا وَلَا يَتَنَالُونَا» هیچ کس در این دنیا به ما نمی‌رسد، به ما ملحق نمی‌شود و فرمان ما را نمی‌برد، «إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ الاجْتِهَادِ» مگر اینکه پاک باشد، پاک ما را دوست دارد، پاک عاشق ماست، پاک به خواسته‌های ما عمل می‌کند.

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. عبس: ۱۴.

۳. احزاب: ۳۳.

خدایا ما نمی‌دانیم، دو روز دیگر مهمانت هستیم یا سه روز دیگر؟ خدایا خبر نداریم، شب‌های احیا ناپاکی‌های ما را پاک کردی؟ نمی‌دانیم. گدایی که عیب ندارد، التماس که عیب ندارد. خدایا اینجا خانه تو است، ما آمدیم خانه‌ات گدایی، نشستیم بلند هم نمی‌شویم. پنجشنبه است، تعطیل است، کاری نداریم. بلند نمی‌شویم. نمی‌دانیم درونمان چه خبر است. ای ساقی شراب طهور، ما را پاک کن. فکر، نیت، اخلاق، عمل و رفتارمان را پاک کن. دیگر اجازه نده ما امروز از در خانه‌ات آلوه بیرون برویم. درست است که یازده ماه دیگر مهمانت هستیم، امها آن یازده ماه دیگر، حیوان‌ها هم مهمانت هستند، اما این یک ماهه، مهمانی خصوصی و ویژه تو برای ما بوده. پیغمبرت به ما گفته «**دُعِيْتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ**<sup>۱</sup>» شما را به یک مهمانی که مهماندارش خداست دعوت کردم. صدای تان را، زبان تان را، من به شما خیلی امیدوارم، شما خوب هستید، شما همان‌هایی هستید که اگر امام باقر<sup>علیه السلام</sup> الان از در بیاید داخل، سلام می‌کند به شما. می‌دانم. حس می‌کنم. می‌فهمم. من طبق یک روایت مهم، که حالا این روایت را به احتمال قوی جناب آقای علوی دیدند، «**أَبْلَغْ مَوَالِيْنَا السَّلَامَ عَنَّا**<sup>۲</sup>» طبق این روایت، انگار امام باقر<sup>علیه السلام</sup> از پشت سر به من می‌گوید سلام من را به این‌ها برسان. «**أَبْلَغْ مَوَالِيْنَا السَّلَامَ عَنَّا**» شما از طرف ما سلام ما را به دوستانمان برسانید. حالا صدای تان را، زبان تان را، چشم‌تان را، این سه بخش وجودتان را با چشم و صدا و زبان امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> گره بزنید.



۱. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۵۶

۲. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۰۹



## جلسه شانزدهم

ارزش مؤمن بالاتر از همه موجودات



برای ما خیلی مشکل است که ارزش واقعی مؤمن را بفهمیم. برای شناخت دورنمای ارزش مؤمن باید به یک سلسله آیات قرآن و روایات متousel شد. ابتدا یک آیه را برایتان قرائت می‌کنم و بعد یکی دو سه روایت را می‌خوانم.

## مؤمن بالآخر از فرشتگان، جن و انسان

آیه‌ای که می‌شنوید در سوره مبارکه بینه است، از سوره‌های آخر قرآن. خدا لطف و عنایت کند که این آیات باورمن باشود. کلمه «الْبَرِيَّةُ» در آیه آمده به معنای موجودات زنده جهان، که سه بخش از این موجودات فرشتگان، جن و انسان‌ها هستند.

### فرشتگان

تعداد فرشتگان بیان نشده است، ولی طبق آیات قرآن در همه آفاق هستی وجود دارند. من برای اینکه عنایت بفرمایید شمار فرشتگان از چه قرار است یک روایت صحیح سالم درست صادر شده از اهل بیت علیهم السلام را از کتاب کامل الزیارات، که یقینا از کتاب کافی معتبرتر است، می‌خوانم.

وقتی حضرت سیدالشهدا علیهم السلام دفن شد، فرشتگان از جانب پروردگار ماموریت پیدا کردند شبی هفتاد هزار نفرشان از هر کجای عالم که هستند به زیارت قبر ابی عبدالله علیهم السلام، نه



خود ابی عبدالله علیہ السلام، بروند. زیارت قبر. این که دعا یا زیارت‌شان کنار قبر چیست، بیان نشده است. چیز خیلی عجیب این است که امام صادق علیہ السلام می‌فرماید از آن شب اول حالا یا شب عاشورا بوده یا شب دفن بوده، این هم بیان نشده، بیشتر می‌خورد به اینکه از شب دفن باشد، از شب اوّلی که حضرت دفن شده، هفتاد هزار نفر اوّل که آمدند زیارت قبر ابی عبدالله علیہ السلام و برگشتند سر جای خودشان، امام صادق علیہ السلام می‌فرماید تا برپا شدن قیامت دیگر نوبت به این‌ها برای مرتبه دوم نمی‌رسد. یعنی اگر بخواهند بیایند، حق دیگران پایمال می‌شود. شما ببینید پروردگار عالم چقدر فرشته دارد.

### جن

از عدد جن هم که خبری نیست، فقط ما در قرآن می‌بینیم که خدا جن را صاحب شعور، درک، و فهم معرفی کرده است و خیلی‌هایشان را در سوره جن، هم آگاه به قرآن شمرده است و هم مؤمن و اهل عبادت.

هیچ ملاکی هم در قرآن و روایات وجود ندارد که انسان از جن بترسد، هیچ ملاکی وجود ندارد. اوّلاً قرآن مجید می‌گوید جن یعنی غیرآشکار، یعنی با این چشم عنصری قابل دیدن نیست. کسانی هم که می‌گفتند در بیابان و جنگل جن را دیدیم، خیالات خود را دیدند، نه یک امر حقيقی را. پروردگار عالم اختیارا برای یک عبدهش هم لولو خرخره خلق نکرده. چرا باید ترسید، در حالی که ما ملاک و دلیل شرعی نداریم؟ این که به بچه در رحم جنین می‌گویند یعنی نمی‌توانیم او ببینیم. حالا ممکن است جنین را با ابزار علمی قوی بشود دید، اما با وجود این همه ابزار علمی در عالم، تا حالا هیچ دانشمندی نگفته من با این ابزار جن دیدم. اصلاً جن قابل مشاهده نیست. این هم که در گذشته پدر و مادرها برای خواباندن بچه‌هایی که نمی‌خوابیدند، می‌گفتند بخواب و گرنه جن می‌آید، دیگ به سر می‌آید، این یک ظلم سنگینی بوده که ناخودآگاه پدران و مادران به بچه‌ها داشتند. حالا شمار این جن چه مقدار است؟ هیچ کس نمی‌داند. این هم یک موجود زنده بعد از فرشتگان.



## انسان

یک موجود زنده هم انسان است. تا به حال آمارگیری نشده که از زمان حضرت آدم علیه السلام تا الان، خدا چه تعداد انسان آفریده و چه تعداد هم بعد می‌خواهد بیافریند. آمار نیست، این سه موضوع را دقت فرمودید.

## ارزش مؤمن

حالا آیه شریفه را درباره مؤمن بشنوید، «إِنَّ الَّذِينَ<sup>۱</sup> خَيْلَىٰ أَيْهَ رُوْشْنَىٰ اسْتَ، كَلْمَهُ «الْبُرِّيَّةِ» هم یعنی موجودات زنده، هر چه موجود زنده است، که حالا من سه تا از این موجودات را اسم بردم. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، آنان که خدا و قیامت، نبوت و وحی را باور دارند. این ایمان است. این ترکیب، ایمان است. صاحب عالم و پایان جهان قیامت را باور دارد، نبوت انبیاء<sup>علیهم السلام</sup> و وحی، که کتاب‌های آسمانی و مخصوصاً قرآن است را باور دارد. این جنبه اعتقادی مؤمن، «وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، تمام کارهایش هم براساس همین باور پاک است. عبادت می‌کند، خدمت می‌کند، انفاق می‌کند، زکاتش را می‌دهد، خمسش را می‌دهد، اینها همه عمل صالح است.

کسی که مؤمن است و مؤمن انجام دهنده عمل صالح است، «أُولَئِكَ هُمُ الْخَيْرُ الْبُرِّيَّةِ»، از تمام موجودات زنده عالم، پیش من بهتر و بالارزش تر است. چون ما از این آیات و روایات خیلی خبر نداریم، خیلی برای خودمان حساب باز نمی‌کنیم. می‌گوییم حالا ما هم هستیم، حتماً خدا هم به ما یک نظری دارد. بله ما که هستیم، خدا هم به ما نظری دارد. اما قیمتت چند است؟ این قیمت را باید بدانیم. قیمت این است، «أُولَئِكَ هُمُ الْخَيْرُ الْبُرِّيَّةِ»، این که من اول سخن گفتم خدا لطف کند ما این نوع آیات و روایات را باور کنیم. چون برای بعضی‌ها سخت است. یعنی من از همه فرشتگان و جن و انس بهتر هستم؟ خب دارد می‌گوید بهتر هستی.

۱. بینه: ۷. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَيْرُ الْبُرِّيَّةِ».

## امیرالمؤمنین علیه السلام مصدق اکمل مؤمن

مصدق اتم و اکمل این آیه هم انبیاء علیهم السلام و ائمه علیهم السلام هستند و در این مصاديق نظر خاص به شخص امیرالمؤمنین علیه السلام است، در این مصاديق. چون حافظ نبوت بود. حافظ وحی بود. چون او بود که بعد از مرگ پیغمبر علیه السلام اگر تعالیم ایشان و مفاهیم قران را انتقال نمیداد، ولو به دوازده نفر، چون بعد از مرگ پیغمبر علیه السلام، امام هشتم علیه السلام می فرماید، نترسید از این حرف حضرت رضا علیه السلام، بعد از مرگ پیغمبر علیه السلام همه بی دین شدند الا دوازده نفر، که حضرت دوازده نفر را می شمارد و حرف هایشان را هم در مسجد نقل می کند. مقداد، عمار، ابوذر، سلمان، ابوالهیثم ابن تیهان، امیرالمؤمنین علیه السلام و... رسالت پیغمبر علیه السلام، وحی خدا بر پیغمبر علیه السلام، فرهنگ پیغمبر علیه السلام را به این دوازده نفر منتقل کرد، آنها هم به بعدی های خودشان تا نوبت به حضرت مجتبی علیه السلام رسید تا امام عسگری علیه السلام، آن دوازده نفر شیعه الان حدود پانصد میلیون هستند، اگر آمار درست داده باشم.

و به وسیله امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده ماند. آن اسلامی که در زیر سقف سقیفه ساختند، من با هر عالمی حاضر هستم بحث کنم و دلیل بیاورم، بتپرستی مدرن بود. ولی رنگ اسلام را به این بتپرستی پاشیدند. گفتند اسلام این است. پس علی علیه السلام چه می گوید؟ حق حرف زدن با علی علیه السلام را سلب کرده بودند. حق آمدن خانه علی علیه السلام را سلب کرده بودند. حق منبر رفتن علی علیه السلام را خورده بودند. حق این که یک بار علی علیه السلام در آن سی سال بعد از مرگ پیغمبر علیه السلام در محراب به نماز بایستد را خورده بودند. یعنی اگر خودشان وقت نداشتند یا خالد بن ولید را می فرستادند در محراب، یا سعد و قاص را می فرستادند، یا ابوهریره را می فرستادند. یک بار جامعه میدان برای اقتداء به علی علیه السلام پیدا نکرد. نمی گذاشتند بیایند اسلام نازل شده را از صاحبان اصلی، از مقربان درگاهه از عالمان بی نظیر بگیرند. نمی گذاشتند.

عالمان اسلام شده بودند ابوهریره، کعبالاحبار یهودی، این جزو علمای اسلام شده بود، علمای سقیفه می گفتند اسلام را از این بگیرید. کعبالاحبار یهودی! عالمان اسلام شده



## جلسه شانزدهم / ارزش مؤمن بالاتر از همه موجودات

بودند، عالمان ساخت بنی‌امیه، زهری شده بود عالم اسلامی. باور نمی‌کنید؟ چند شب پیش در تلویزیون ندیدید این مردک دیوانه رعشه‌دار لب جهنم، در خانواده‌شان، پرسش را وليعهد خودش کرد. که من وقتی داشتم نگاه می‌کردم، تمام تاریخ معاویه و یزید به ذهنم آمد. می‌گویند الان در کره زمین این فردی که وليعهد پدرش شده، از خبیث‌ترین انسان‌های فعلی جهان است. این را کار ندارم اما دیدید چند تا آخوند ریش‌ها تا پایین ناف، این‌ها امضای شرعی کردند که این وليعهد سلطان مشروع جهان اسلام است. آخوندهای اسلام بعد از مرگ پیغمبر ﷺ این‌ها شدند. در مدرسه بنی‌امیه کارخانه آخوندسازی با پول کلان. و در مدرسه بنی‌عباس. همینطور آمدند جلو در مدرسه عثمانی ترکیه، در پنج قرن، الان هم در مدرسه وهابیت کافر، و دو سه روز گذشته هم یک آخوند گردن کلفت داعشی زیر بمباران سوریه‌ای‌ها رفت پیش معاویه. این‌ها آخوندهای اسلام شدند.

اما امیرالمؤمنین علیه السلام دستش بسته شد، در خانه‌اش بسته شد. فقط یک دفعه کسانی که بعد از مرگ پیغمبر ﷺ ادعای اسلام داشتند، تصمیم گرفتند در خانه را باز کنند. یک دفعه فقط. در زندن، آن‌هایی که در خانه بودند در را باز نکردند. آتش آوردند در را سوزانند که در باز شود. یک دفعه، بیشتر نه. شما هیچ خبر دارید برادران که یک بار، بعد از سه چهار سال حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، امام مجتبی علیه السلام را در محراب پیغمبر ﷺ راه داده باشند؟ خیالتان راحت باشد آن‌ها می‌گفتند نماز با علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و زین العابدین علیه السلام و باقر علیه السلام و صادق علیه السلام باطل است، باید یحیی ابن اکسم نمازتان را بخواند، ابوهریره باید بخواند، زهرا باید نمازت را بخواند یعنی همین آخوندهایی که پریش بکنار آن گرگان سعودی نشسته بودند. نماز با این افراد درست است.

بله مصدق «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُحْسَنُونَ» اهل ایمان هستند که دارنده عمل صالح می‌باشند از همه موجودات زنده عالم بهتر هستند. مصدق اتن این‌ها انبیاء علیهم السلام و ائمه علیهم السلام هستند، و در بین این مصداق‌های اتن، نظر ویژه در این آیه به امیرالمؤمنین علیه السلام است. یک صلوات بلند برای روحشان بفرستید.



با این همه فضائل امیرالمؤمنین ﷺ، خداوند ما شیعیان را حفظ کرد که علی‌الله‌ی نشدیم. خدا ما را نگه داشت. و گرنه آدم از هر طرف می‌گردد می‌بیند علی‌الله‌ی بوی خدا می‌دهد، علی‌الله‌ی کار خدایی می‌کند. از هر طرف. یک بار یک تعدادی یهودی در یک بیابان، نه مسیحی یهودی، تعدادی، گفتند آقا ما از گذشتگان مان شنیدیم در این منطقه آب هست. این منطقه جای آب است؟ فرمود درست شنیدید، در این منطقه آب هست. گفتند کجایش؟ فرمود این نقطه، رمل‌ها و شن‌ها را بریزید کنار آب پیدا می‌شود. آمدند گفتند رمل‌ها و شن‌ها اصلا با دو تا مشت ما که کنار ریخته نمی‌شود. فرمود بروید کنار. با دو تا چشم به هم زدن تمام رمل‌ها و شن‌ها را کنار ریخت، یک سنگ پیدا شد فرمود این سنگ روی آب است، سنگ را بردارید آب فوران می‌کند. ده پانزده نفر از یهودی‌ها آمدند دور سنگ را خالی کردند، تکان دادند، دیدند نه، این جرثقیل‌های سال ۱۳۹۶ هم نمی‌توانند این سنگ را تکان بدهد. گفتند علی جان این سنگ تکان نمی‌خورد. فرمود بروید کنار، یک دستش را برد زیر سنگ، چهار متر سنگ را پرت کرد آن‌طرف، آب فوران کرد، یادتان باشد به امیرالمؤمنین ﷺ نگاه خاص است. به همان علتی که گفتم. چون او حفظ دین خدا را شروع کرد با تحمل رنج‌های سنگین، نه راحت، تحمل رنج‌هایی که خودش فرمود من تحمل کردم، اما مانند کسی که استخوان تیز در گلویش گیرکرده بود. نه پایین می‌رفت نه بالا می‌آمد. یک چنین تحملی. من تحمل کردم برای دین، اما مانند کسی که تیغ تیز در کاسه چشمش فرو رفته بود و نمی‌توانست در بیاورد.

علی جان! در عمرت چقدر کشیدی؟ آن هم برای کی؟ برای اینکه دین خدا به دست ما برسد. دین درستش. نه بتپرستی مدرن.

### بتپرستی مدرن

من میدان ندارم این بتپرستی مدرن را شرح بدهم، و گرنه داستان عجیبی دارد. باید یک عده‌ای را اسم ببرم نمی‌شود. به طور کلی به شما بگوییم، بعد از مرگ پیغمبر ﷺ تعدادی را دقیق سر جای پروردگار نشاندند. نه سر جای علی‌الله‌ی. سر جای پروردگار. نمی‌دانید چه



شده. نمی‌دانید. و نمی‌دانید که این تعداد را از نظر عقل و رای و نظر بر پیغمبر اسلام ﷺ مقدم کردند، مدارکش هم هست. این مدارک را هم ما ننوشتیم، عاشقان آن‌ها نوشتند. اگر عربی بلد هستید به دو جلد کتاب اتقان سیوطی که از علمای بزرگ آن‌هاست مراجعه کنید. من دارم و خواندم یک نمونه‌اش را می‌گویم. گاهی از پیغمبر ﷺ یک سوال فقهی می‌کردند، پیغمبر ﷺ بلد نبود جواب بدده. آبروی دین داشت می‌رفت که پیغمبر این دین بلد نیست جواب مسئله بدده. وقتی پیغمبر ﷺ می‌ماند، دومی به پیغمبر ﷺ می‌گفت آقا اگر اینجوری جواب بدھی بهتر نیست؟ پیغمبر ﷺ جواب آن دومی را که می‌شنید، هنوز نظر نداده بود، جبرئیل ﷺ نازل می‌شد آیه می‌آورد می‌گفت یا رسول الله! این آیه خدا بر اساس فکر این دومی است. یعنی خدا دید این دومی از تو بهتر می‌فهمد، آیه را به همان نظر نازل کرد. اینی که می‌گوییم هست. «باب ما نزل علی رأى فلان» اسمش را هم بردنده. آیاتی که براساس رأى آن آقا نازل شده، چون خدا دید عجب علمی، عجب عقلی که پیغمبر ﷺ در عقل و علمش به گرد پای او نمی‌رسد. این بت. بت به جای خدا. و آن هم بت پرستی مدرن. چون دیگر نمی‌شد در مدینه، ۳۶۰ بت آویزان کنند، بگویند بیایید بپرستید. مردم دیگر چوب، خرما، مس و روی نمی‌پرستیدند. اما جنس دوپا را به جای آن بت‌ها علم کردند و قبولاندند، و تا حالا هم دارد مورد پرستش قرار می‌گیرد. تا الان. این داستان سرِ رشته درازی دارد. که آدم وقتی کتاب‌ها را می‌بیند، جگرش پاره پاره می‌شود، که بلایی در این عالم نبوده که سر اسلام نازل شده خدا نیاوردند. چه زجری کشید امیر المؤمنین علیه السلام که آن اسلام را حفظ کند. دست نخورده بماند. این یک آیه.

### ارزش مؤمن، از تمام موجودات زنده عالم بالاتر است

ارزش مؤمن، از تمام موجودات زنده عالم بالاتر است. می‌خواهم وقتی از ماه رمضان بیرون می‌روید، شاد بیرون بروید. باحال بیرون بروید. قیمت‌تان برایتان معلوم شود. که هیچ گونه یأس و دل‌سردی نسبت به پروردگار و رحمتش، مرگتان و بزخ‌تان و قیامت برایتان پیش نیاید.

یکی دو تا روایت هم درباره ارزش مؤمن بخوان. «إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤهُ يَقُولُ»<sup>۱</sup> پروردگار می فرماید «وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي» اینها در مهمترین کتاب های ایمان است. فکر نکنید در این کتاب های کوچه بازاری است. ما هم در قیامت مسئول هستیم. دادگاه همان سنگین است. هر روایتی که تحقیق نکرده برایتان بیاوریم، آن جا گیر هستیم. و اگر یک ساعت منبرمان، به درد هیچی شما نخورد، در قیامت دهانمان را پر از آتش می کنند. اینها هم در روایاتمان است. خیلی کار ما سخت است. خیلی.

به عزّتِ قسم، به جلالِ قسم، «مَا خَلَقْتُ مِنْ حَلْقٍ خَلْقًا» در تمام آفرینشِ موجودی را نیافریدم که «أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ عَبْدِيِ الْمُؤْمِنِ»، از مؤمن پیش من محبوب‌تر باشد. اصلاً نیافریدم. مؤمن محبوب من است. محبوبیتش هم از کل مخلوقاتم بیشتر است. مؤمن همه جا شناخته شده است. قبلاً برایتان گفتم، امام هشتم ع از کنار شهر طوس رد می‌شدند، از کنار شهر، دیدند عده‌ای یک مردہ‌ای را می‌برند قبرستان. امام ع پیاده شدند. خودشان را به جمعیت رساندند، تا دم قبر رفتند. مردہ را که داخل قبر گذاشتند امام ع هم به درون قبر رفتند و صورت مردہ را بوسیلند و آمدند بالا و راهشان را ادامه دادند. آن یار بزرگوارشان که حالا من اسمش را یادم نیست، در روایت خواندم، به حضرت عرض کرد یا بن رسول الله شما تا به حال از کنار طوس رد شدید؟ فرمود نه، مرتبه اول است. این مردہ که برای این طوس بود می‌شناختید؟ فرمودند چه داری می‌گویی، مؤمنی و شیعه‌ای در شرق و غرب عالم نیست مگر اینکه ما او را می‌شناسیم. اسمش، اسم پدر و مادرش و اسم اولادش را هم می‌دانیم. پرونده شیعیان ما پیش خود ماست. لازم نیست ما از جایی رد بشویم یا مردمی را فیزیکی بینیم، كُلَّ شَيْءٍ أَحَصَّيَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ پرونده کل شیء را در امام مبین گذاشتند. الان اگر حضرت رضا ع بخواهد شما را ببیند یک نگاه به آن پرونده

١٥٨. بخار الانوار، ج ٨، ص ٤٦. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ تَنَوُّهُ يَقُولُ وَ عَزَّتِي وَ جَلَّتِي مَا خَلَقْتُ مِنْ خَلْقِي خَلْفًا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ».

۱۲۔ پس:

## جلسه شانزدهم / ارزش مؤمن بالاتر از همه موجودات

می‌کند چهره همه شما برایش پیداست. امیرالمؤمنین علیه السلام هم همینطور است، فرقی نمی‌کند. این یک روایت.

پیغمبر خدا علیه السلام وارد مسجدالحرام شدند. «نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ»<sup>۱</sup> یک نگاه به این بیت کردند. فرمودند «مَرْحُبًا بِالْبَيْتِ مَا أَعْظَمْكَ وَأَعْظَمُ حُرْمَتَكَ عَلَى اللَّهِ»، آفرین بر تو ای کعبه، پیش پروردگارت عجب عظمتی داری! پیش پروردگارت چه احترامی داری! عظمت، احترام، اما کعبه «وَ اللَّهُ» سوگند به خدا، این را پیغمبر علیه السلام فرمایند، «لَلْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنْكَ» احترام مؤمن و ارزش او پیش خدا از تو خیلی بالاتر است. «لَانَّ اللَّهَ حَرَمَ مِنْكَ وَاحِدَةً»، کعبه خدا یک احترام برای تو قائل است، کعبه هستی، محترم هستی، همین. یک احترام. «وَ مِنَ الْمُؤْمِنِ ثَلَاثَةٌ مَالَهُ وَ دَمَهُ» اما برای مؤمن سه احترام قائل است، احترام به مالش، احترام به خونش، «وَ أَنْ يُظَنَّ بِهِ طَنَّ السَّوْءِ» چنان برای مؤمن احترام قائل است که به احدي اجازه نداده نسبت به مؤمن گمان بد ببرد. این آقا را می‌بینی همه جا منبر دارد، فکر می‌کنیم سی چهل میلیاردی داشته باشد. این را خدا اجازه نداده. این آقا را می‌بینی خانه سه طبقه داره، فکر می‌کنیم اگر در اداره یا تجارتش دزدی نمی‌کرد، خانه را نمی‌توانست بسازد. کعبه خدا به احدي اجازه نداده گمان بد به مؤمن برده باشد. اینقدر محترم است، اجازه نداده.

اما بنی امیه می‌دانید راجع به ابی عبدالله علیه السلام چه گفتند؟ خود حضرت می‌گوید چه گفتند. در وصیت‌نامه‌اش، با خط خودش، برای برادرش محمد بن حفیه نوشته، برادرم «وَ أَنِّي»<sup>۲</sup> من دارم از مدینه هجرت می‌کنم و بیرون می‌روم «لَمْ أَخْرُجْ أَشِرَاً وَ لَا بَطِرَاً وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا

۱. بحار الانوار، ج ۴، ص ۷۱. «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ فَقَالَ مَرْحُبًا بِالْبَيْتِ مَا أَعْظَمْكَ وَأَعْظَمُ حُرْمَتَكَ عَلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنْكَ لَانَّ اللَّهَ حَرَمَ مِنْكَ وَاحِدَةً وَ مِنَ الْمُؤْمِنِ ثَلَاثَةٌ مَالَهُ وَ دَمَهُ وَ أَنْ يُظَنَّ بِهِ طَنَّ السَّوْءِ».

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹. «وَ أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشِرَاً وَ لَا بَطِرَاً وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أَمَّةٍ جَدِّي أَرِيدُ أَنْ آمِرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلَيْيَ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَمَنْ قَبِيلَ بِقُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَ مَنْ رَدَ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرَ حَتَّى يَقْضِي اللَّهُ بَيْنَ النَّاسِ وَ بَيْنَ الْفُؤَادِ بِالْحَقِّ».



## زندگی مؤمنانه

ظالم‌اً در جامعه پخش کرده بودند حسین علیه السلام مفسد است، حسین علیه السلام جزء ستمکاران تاریخ است، حسین علیه السلام طغیانگر است، حسین علیه السلام همه وجودش شر و بدی است. در حالی که خدا اجازه نداده کسی به مؤمن گمان بد ببرد. ولی نامه ابی عبدالله علیه السلام را دیدید که چه چیزهایی گفتند. اینجور که معلوم است یزید مفسد نبوده، طغیانگر، ظالم و زشت کار نبوده، بلکه همه این‌ها در وجود دیگری بوده. من یک کتابی در مدینه دیدم. نویسنده‌اش یک پاکستانی مقیم مدینه بود که این پاکستانی، آخوند و هابی‌های مدینه بود و حالا که رفت پیش یزید. در این کتاب راجع به یزید و ابی عبدالله علیه السلام بحث کرده. نهایتاً می‌گوید هرچه گناه در آن روزگار است به گردن حسین بن علی علیه السلام است و حقش بود که حاکم اسلامی او را قطعه قطعه کند. این آخوند مکتب بتپرستی مدرن است.

## روضه دفن سیدالشهداء

ای اهل‌بیت پیغمبر، دیگر جا داشت مظلومیت بکشید؟ جا نداشت که. ای اهل‌بیت پیغمبر، زین‌العابدین علیه السلام در مسجد اموی، روی منبر به مردم گفت اگر جدم، پیغمبر علیه السلام اکیدا به شما اصرار کرده بود بعد از مرگ من هر ظلمی می‌توانید به اهل بیت من بکنید، چه کار دیگر می‌خواستید بکنید؟ بگویید ظلمی مانده که به ما نکردید؟ سخنرانی ادامه پیدا کرد. توانش را ندارم برای تان سخنرانی را بگویم. می‌کشد آدم را. بر می‌گردم کربلا. آنجا را یک خرده راحت‌تر می‌توانم حرف بزنم. نه اینکه راحت بتوانم حرف بزنم، یک خرده راحت‌تر. شام غوغایی بود وقتی برگشت مدینه ازش پرسیدند یا بن رسول الله در این سفر کجا به شما سخت‌تر گذشت. سه بار فرمود شام.

برگردم به نیمه شب، شب تاریک بیابان کربلا، خانم‌ها به شوهرهایشان گفتند یا بروید این بدن‌ها را دفن کنید، یا اگر غیرت ندارید ما زن‌ها الان بیل و کلنگ بر می‌داریم و می‌رویم دفن می‌کنیم. دیگر مردها دیدند خبلی بد می‌شود. حالا گیر هم بیفتد، اشکال نداره. بلند شدند آمدند. خانم‌هایشان هم دنبال‌شان آمدند. به خانم‌ها گفتند خب ما می‌خواهیم دفن کنیم، ولی این بدن‌ها برای کیست؟ این‌ها که سر در بدن ندارند. این‌ها که جای سالمی



## جلسه شانزدهم / ارزش مؤمن بالاتر از همه موجودات

ندارند. چه عجیب است جلسه کشیده شد به طرف زین‌العابدین<sup>علیه السلام</sup>، نمی‌دانید اگر امشب شب آخر باشد یا فردا شب، زین‌العابدین<sup>علیه السلام</sup> مثل اسفند در آتش به خاطر تمام شدن ماه رمضان می‌سوخت. متحیر ماندند، دیدند یک شترسواری از دور می‌آید. همه دسته جمعی آمدند فرار کنند، فکر کردند مامور بنی‌امیه است. از بالای شتر گفت فرار نکنید من تمام این بدن‌ها را می‌شناسم. برگشتند. پیاده شد. خب کارش راحت‌تر بود چون شهید نه غسل داشت نه کفن. بعضی‌هایشان که پیراهن نداشتند با همان پارچه‌ای که به کمر داشتند آن‌ها را دفن کردند. همه را دفن کردند. همه را هم شناساند. آخرین نفر، چقدر این‌ها گذشت دارند! اول نیامد سراغ پدرش، گفت بروم سراغ مردم، بعد بیایم سراغ پدرم. فدای پدرت شوم.

با بنی‌اسد آمد کنار بدن، دید این بدن با بدن‌های دیگر فرق دارد، بدن‌های دیگر را هم خیلی زخم زده بودند، اما می‌شد از روی زمین بلند کرد، اما دید این بدن را هر جایش را بگیرد یک جای دیگرش روی زمین می‌افتد. یعنی بیشتر جاهای بدن یا به پوست وصل بود یا به استخوان. فرمود، بنی‌اسد از شما نه، آخه موسی ابن جعفر<sup>علیه السلام</sup> می‌گوید ما کفن‌مان را از خالص‌ترین مال‌مان می‌آوریم، فرمود بروید در خیمه‌های نیم سوخته یک تکه حصیر پیدا کنید و بیاورید. سریع رفتند آورند. نمی‌خواست بدن را کفن کند، شهید که کفن ندارد. می‌خواست حصیر را آرام آرام بکشد زیر بدن، که بدن را با حصیر بلند کند. خودش به تنها‌ی بدن را وارد قبر کرد. خب حالا باید بروم سراغ عمل کردن به یک حکم فقهی، که صورت میّت را روی خاک بگذارد. پدرش که سر ندارد. گلوی بریده را رو به قبله گذاشت. «أَمَّا الدُّنْيَا فَبَعْدَكَ مُظْلِمَةٌ وَ الْآخِرَةُ فَبُئْرُوكَ مُشْرِقَةٌ».<sup>۱</sup>

## دعا

خدایا ما و نسل ما را حسینی بدار و حسینی بمیران.  
بعض دشمنان خودت، قرآن‌ت، اهل‌بیت<sup>علیهم السلام</sup> را در دل ما کامل کن.

۱. الدمعه الساکبه، ج ۵، ص ۱۱۴ تا ۱۱۳.

## زندگی مؤمنانه

عشق و محبت ما را به خودت، به انبیاء و به ائمه علیهم السلام کامل کن.  
خدایا نمی‌دانیم امشب چه شبی است. حالا هر شبی هست، بالاخره در روایات مان گفتند  
شب‌های آخر ماه رمضان به اندازه کل ماه رمضان می‌بخشی. گذشتگان ما را اگر در بربخ  
گرفتارند، آزادشان کن.  
ما را هم قبل از مرگ بیامرز.  
همین الان امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما و زن و بچه‌های ما قرار بده.



جلسہ ہفتہ

عید فطر



در طول سخنرانی‌ها از زمانی که با لطف خدا با احسان خدا، سخنرانی شروع کردم توفیق یک بحث جامع معنوی درباره عید فطر نداشتم. اگر پروردگار عالم لطف کند، که لطف می‌کند، از عهده برپاییم مطالبی را در رابطه با عید فطر برای تان عرض می‌کنم.

## معنای عید

بعضی از شما بزرگواران کلمه عید را که خداوند در قرآن مجید در سوره مبارکه مائده ذکر کرده یادتان است. به چه مناسبت ذکر شده؟ تربیت شدگان حضرت مسیح علیه السلام، حواریون، اهل ایمان، درستکاران، از حضرت درخواست کردند که از پروردگار مهربان عالم بخواه از پیش خودش یک سفره‌ای را نازل کند، که این سفره در ارتباط با زمین نباشد. چون سفره زمینی را که می‌شود فراهم کرد، نان، سبزی، حبوبات، گوشت حلال و... است. گفتند ما علاقه داریم این سفره صدرصد الهی باشد. از آیه شریفه استفاده می‌شود که این سفره‌ای که آمد، تجلی ربویت پروردگار بود. ربّ یعنی مالک، یعنی مدبر، یعنی پرورش‌دهنده. وقتی که این کلمه و این اسم را در رابطه با پروردگار عالم به کار می‌گیریم معنی اش این است که ای مسیح، از این مالک اصلی ما که ما برده و بندهاش هستیم، از این مدبر زندگی ما، از این کارگردان حیات ما، بخواه برای ما یک سفره پر از نعمت نازل کند، بفرستد.



## زندگی مؤمنانه

عیسی ابن مریم ﷺ هم درخواست این چند تا مؤمن را پذیرفت. چقدر زیبا از خدا خواسته! انبیاء ﷺ آگاهان عالم هستند. چقدر عالی است که زندگی، اخلاق، رفتار و منش انسان، با این آگاهان پیوند داشته باشد. آن وقت زندگی می شود زندگی آگاهانه، زندگی عالمانه، زندگی حکیمانه. بهترین زندگی.

دعای انبیاء ﷺ هم که مستجاب است، دعای تربیت شدگان انبیاء ﷺ هم مستجاب است. این دیگر دلیل علمی نمی خواهد، تجربه حیات بشر این حقیقت را ثابت کرده است. **﴿رَبَّنَا﴾**<sup>۱</sup> بیینید دعا را با چه نامی از نامهای خدا شروع کرد، **﴿رَبَّنَا﴾** یعنی این صدای مملوک، عبد و نیازمند به تو است. این زیباترین صدایی است که از گلوی بشر درمی آید. زشت‌ترین صدایی هم که از گلوی بشر درمی آید که در قرآن چند بار بیان شده این است که این نعمت‌ها این علم، این قدرت، این ثروت محصول زرنگی و خوش فکری خودم است. در طول تاریخ، اگر این چیزها محصول زرنگی و خوش فکریت‌ان بود چرا روزی که عذاب می خواست این‌ها را از شما بگیرد جلویش را نگرفتید، که از دستان نزود. آنجا هم زرنگی‌تان را به بازار می آوردید. چرا نیاوردید؟ علمش را نداشتید؟ ابزارش را نداشتید؟ قدرتش را نداشتید؟ وقتی سونامی اندونزی از دریا بلند شد، از سقف تمام هتل‌های برج‌مانند آنجا رفت بالاتر. وقتی هم سونامی فروکش کرد بعد از ده دقیقه، هفت دقیقه، تمام هتل‌ها را آب خورده بود و اثری از آثارشان نبود. دویست هزار نفر را هم درجا نابود کرد. چرا جلویش را نگرفتید؟ شما که سینه سپر کردید در گذشته تاریخ و الان سینه سپر می کنید قدرت من، کشور من، ثروت من، زرادخانه‌های من، هتل‌های من، پس چرا وقتی دهان بلا باز می شود تا این‌ها را از دستان بگیرد، دهان بلا را نمی بندید؟ چرا؟ خب معلوم می شود الان هم که دارید هیچ کاره هستید. پوج و پوک هستید.

۱. مائده: ۱۱۴. «فَالْعَيْسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ رَبِّنَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا مَا إِنَّهُ مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِبْدًا إِلَّا وَلَنَا وَآخِرًا وَآيَةً مِنْكَ وَإِذْرُقْنَا

أَئَ تَحْمِلُ الْأَزْقَنَ».

این بدترین صداست. من، حکومت من، قدرت من، نیروی من. همین‌هایی که دائم می‌شنوید، دائم. بد صدایی است. اما زیباترین صدا همین است که یک نمونه‌اش این آیه است که از گلوی حضرت مسیح ﷺ درآمد «رَبَّنَا» یعنی مالک ما، مدبر ما، خالق ما، همه کاره ما، که ما نسبت به ربوبیت تو مربوب هستیم، مملوک هستیم، ندار هستیم، دست خالی هستیم. «أَنْزَلْ عَلَيْنَا مائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ» یک سفره پرنعمتی از عالم بالا، یعنی از عالم علم خودت، اراده خودت. عالم بالا، «مِنَ السَّمَاءِ» به معنی از هوا، نیست. یعنی از آسمان اراده خودت، از آسمان علم خودت، از آسمان محبت خودت، اینطور نیست که سماء در قران همیشه به معنی این آسمان بالا سر باشد.

این سفره را که برای ما فرستادی، «عِيدًا لِأَوْلَنَا وَ آخِرِنَا» این را مایه شادی و خوشحالی، و مایه عید بودن برای نسل الان ما و نسل آینده قرار بدیه، یعنی برکات و آثار مائدہ الهی گسترده به تاریخ است. خیلی دعای فوق العاده‌ای است، «تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوْلَنَا وَ آخِرِنَا»، و سفره هم نازل شد. حالا اگر این سفره را گیرندگان عید قرار ندهند، چه می‌شود؟ عزا می‌شود. یعنی به غفلت می‌خورند و می‌برند، مستی می‌کنند، با این نعمت طغیان می‌کنند و بعد هم سر از دوزخ درمی‌آورند. این سفره دیگر عید نیست، سفره‌ای عید است که تبدیل به یک مرکب الهی بشود. و این مرکب، خورنده از آن سفره را ببرد درون بهشت پیاده کند. این عید است، «تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوْلَنَا وَ آخِرِنَا»، این مسئله عید در قرآن. در کنار چه واقعیتی؟ سفره الهی.

## رمضان، مهمانی ویژه خدا

و اما بخش دوم، در جمعه آخر ماه شعبان، وجود مبارک رسول خدا ﷺ بر منبر به مردم فرمودند «دُعِيْتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ»<sup>۱</sup>، آن سفره‌ای که برای مسیح ﷺ و حواریون آمد،

۱. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۵۶. «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَطَبَبَا ذَاتَ يَوْمٍ فَقَبَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَ

ضيافت الله بود. مائده يعني سفره، صاحب مائده ميزبان، حواريون مهمان سر سفره، سفره كامل. و چون مؤمن بودند نتيجه اش مى شود شادی برای نسلشان، آيندهشان و قيامتشان. چون وقتی آدم نعمت را مى خورد، خدا را بندگی مى کند و از سفره استفاده مى کند، آن وقت شکر و سپاسگزاری مى کند، اخلاق. عمل به خرج مى دهد از انرژی آن سفره بهره برداری مى کند، مى شود عيد. يعني ما يه خوشحالی. تا کي؟ تا ابد.

**﴿وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾**<sup>۱</sup> بر شما بشارت باد به بهشتی که به شما وعده دادم. چرا بر شما بشارت باد؟ چون شما در دنيا که بوديد «قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» اعلام کردид ما اهل خدا هستيم و بر اين اعلامتان هم تا دم مرگ تان ايستادگي کردид. هر چي خوردید و پوشيديد، ازدواج و کاسي کردид، برای خدا بود.

آن بهشت از دل همین خوارکها و پوشاكی درآمد که هزينه عبادت الله و خدمت به خلق الله شد. اين کلام پيغمبر ﷺ که مردم، امت من، «دُعِيْتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ»، شما يك ماه مهماندارتان، نسبت به شما مهماندار ويزه مى شود. مهماندار عام هست چون در يازده ماه و اين يك ماه، به گاو و خر و شتر و مرغ و ماهی و خرس و خوک و پرنده و چرنده و هر زنده اى، که خود شما هم جزو آن هستيد، مائده مى دهد. مائده اش مائده عام است. ولی اين ضيافت، ويزه است، مهمانداری اش اختصاصي مى شود. يعني در اين مهمانی، غير از مهمانی دوازده ماهه که همه کس و همه چيز در آن مهمانی راه دارد،

→  
 أَيَّامٌ أَفْضَلُ الْأَيَّامِ وَ لَيَالٍ أَفْضَلُ الْلَّيَالِي وَ سَاعَاتٌ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ هُوَ شَهْرٌ دُعِيْتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ وَ جُلِّتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ أَنْفَاسَكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ تَوْمُكْمٌ فِيهِ عِبَادَةٌ وَ عَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَ دُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ فَسَلُوا اللَّهَ رَبِّكُمْ بِنِيَّاتِ صَادِقَةٍ وَ قُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُؤْفَقُكُمْ لِصِبَامِهِ وَ تِلَوَةِ كِتَابِهِ...».

۱. فصلت: ۳۰. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ مُوَلَّا اسْتَقَامُوا شَتَّى لَعَنْهُمُ الْمُلَائِكَةُ أَلَا يَحْكُمُوا وَ لَا يَحْزُنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ».



همه کس، کافر، مشرک، منافق، قاتل، دزد، جیب بر، نماز شب خوان، مؤمن، متدين، با اخلاق. در آن دوازده ماه، همه می توانند، از سفره و مائده مادی او استفاده کنند. امّا در این یک ماه رمضان ضیافت ویژه می شود. یعنی تعداد مهمان ها در هفت میلیارد کره زمین کم می شوند.

کارت دعوت برای اهل ایمان است. اگر کفار و مشرکین و منافقین دعوت داشتند، آن ها هم مثل من و شما سی روز را روزه می گرفتند، شبها را هم عبادت می کردند و احیاها را هم تا صبح گریه می کردند. معلوم می شود دعوت نداشتند. لایق این دعوت هم نبودند. بالاجبار خدا این ها را از این مهمانی بیرون کرده؟ نه، هیچ اجباری در کار نبوده. یک روز قبل از ماه رمضان کافر می آمد مؤمن می شد، منافق می آمد مؤمن می شد، مشرک می آمد مؤمن می شد. او هم می شد جزو مهمانان پروردگار، و در این مهمانی ویژه و خصوصی راه پیدا می کرد.

## روزه، مائدۀ رمضان

«دُعَيْشُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ»، مهماندار شما خداست، شما مردم مؤمن مهمانش هستید. ما نهاداش چیست؟ مائدۀ مسیح ﷺ پیغمبر اولوالعزم چهارم سفره خوراکی بود. حالا ما نمی دانیم چی سر آن سفره بود. شکمی بود. با شکمی بودن سفره مسیح ﷺ درخواست کرد این را برای ما عید قرار بده. یعنی خوردن از این سفره ما را جهنّمی نکند. مایه شادی ما باشد، در دنیا مان، لحظه مردن مان، بزرخمان، قیامتمان. سفره مادی که از جانب حق آمده این آثار را دارد. حالا ماه رمضان که میزبان مهمانی خصوصی دارد. فقط رفیق هایش، عاشق هایش، اهل معرفت، اهل ایمان به تناسب گنجایش وجودیشان دعوت شدند در این مهمانی شرکت کنند. «دُعَيْشُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ» سفره اش چیست؟ آن ما نهاداش چیست؟



مائدهاش روزه است. یعنی از شما مهمانان ویژهایش با روزه پذیرایی می‌کند. مائدۀ خود روزه است. من حالا از روزه چی برای شما بگویم؟ حداقل باید یک کتاب، از یک مؤلف، زیر بغلم بگذارم و بیاورم، از چند تا مؤلف که باید ده تا کتاب بیاورم، بچینم تا ده سال پانزده سال روایات مربوط به ماه رمضان و روزه‌داری را برای شما توضیح بدهم. مهماندار، مهمانی‌اش و مهمانداری‌اش ویژه می‌شود، به مدت یک ماه، پذیرایی هم با روزه است، اگر شما سر سفره عیسیٰ علیه السلام بودید «رَبَّنَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا مائِدَةً» چقدر گیرتان می‌آمد؟ اندک. اما این سفره، یعنی پذیرایی با روزه، چقدر گیرتان می‌آید؟ چند تایش را بگویم، یک، در ۲۴ ساعت شب‌هه روز ماه رمضان، این را همه نقل کردند، این روایت معمولی نیست، خیلی روایت بالایی است، پیغمبر ﷺ می‌فرماید «أَنْفَاثُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ» نفس که می‌کشید عبادت است، همین یک نفس، تسبیح است. «نَوْمُكُمْ» خسته می‌شوید، حالا یا در مسجد یا در جلسه یا در خانه خوابتان می‌برد به فرشتگان می‌گوید خوابش را در پروندهاش تبدیل به عبادت کن، «نَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ»، اول افطار که می‌شود پیغمبر ﷺ می‌فرماید بوى دهان روزه‌دار ملکوت را عطرآگین می‌کند، خدا از آن بوى دهان خوش می‌آيد، و اول افطار آمرزشش را نصیب شما می‌کند.

### عید فطر، عید عبادت

پیامبر ﷺ به جابر ابن عبد الله می‌فرماید روزه‌داران شب عید که از روزه بیرون می‌آیند، غروب امشب، در پاک شدن مانند کسی می‌شوند که از رمضان بیرون می‌رود یعنی از گناهانشان جلدی بیرون می‌روند، قالبی بیرون می‌روند. فردای قیامت یکی از درهای بهشت ریان است، یعنی خدا به محشر نگاه می‌کند می‌گوید هر کسی در ماه رمضان‌های دوره عمرش تشنگی بهش فشار آورد، این در را برای او گذاشتم بیاید از این در به بهشت برود. حواریون مسیح علیه السلام از مائدۀ مادّی بیشتر بهره‌مند شدند یا شما؟ اصلاً بهره شما با



بهره آن‌ها قابل مقایسه نیست. باید آن را مستقل بگذاریم سر جای خودش، و درباره این ضیافت مستقلا حرف بزنیم. بهره‌مندی حواریون یک مشت است ولی بهره‌مندی شما در سی روز و سی شب ماه رمضان، یک جهان است. برای آن‌ها یک روز مائده آمد، اما خدا برای شما سی روز مائده پهن کرد.

آن غذایی که این مهماندار به شما می‌دهد روزه است. این غذا خوابش عبادت، نفسش تسبیح و اول غروبش مغفرت است و در اول افطار، بوی عطرش تا ملکوت می‌رود، در قیامت تشنۀ‌های ماه رمضان را صدا می‌زنند که یک در مخصوص شما گذاشتیم. بچه‌های ایرانی که کمتر از ده دوازده سال سن دارند، روز اول فوروردین بسیار شاد هستند، خوشحال هستند. چرا؟ چون کفش‌ها، جوراب‌ها و لباس‌هایشان نو است. این‌ها را که می‌بینند، می‌گویند عید است. شاد هستند. امشب عید فطر است، یعنی عید عبادت است، عید عبادتی که امّتها نداشتند، فقط انبیاء علیهم السلام می‌گرفتند، امّتها تکلیف روزه برای شان صادر نشد چون لیاقت‌ش را نداشتند. روزه را خدا به شما داد، به احترام پیغمبرتان. این سفره جایی دیگر نبوده. این مهمانی خصوصی جای دیگری نبوده. یک ماه، اینقدر بهره دنیایی و آخرتی بدست آوردید که خود پروردگار اعلام عید کرده. در آن آیه مسیح علیه السلام می‌گوید من تقاضا می‌کنم عید قرار بده. اما شما در پنج تا قنوت نماز عید فطر می‌خوانید «اللَّهُمَّ جَعْلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا» تو عید قرار دادی، نه زمینیان. عید عبادت. عید این مسئله که جیب روح و عقل و بزرخ و قیامت و دنیا و ایمان و اخلاق‌مان پرشده، چون خدا دیده که شما خودتان را از این همه ثواب پر کردید، اعلام کرده که برای تان عید قرار می‌دهم. چون دست‌تان پر است. دیگر گدا نیستید. تهییدست نیستید. ولی یک سفارش هم به ما کردند، که گرفته‌ها را نگه دارید. همین. با آتش گناه، گرفته‌ها را نسوزانید، بگذارید بماند برای تان. پس مهماندار حواریون عیسی علیه السلام که خدا بود، مهماندار ماذی‌شان بود. خدا مائده زمان مسیح علیه السلام را عید قرار نداد، اما مائده شما را عید قرار داد.



## خداوند مهماندار رحیم ضیافت رمضان

اما بخش سوم، این بخش سوم خیلی باحال است. حیف که در حال بیرون رفتن از چهارچوبش هستیم. مهماندار ما کیست؟ همه ما می‌گوییم خدا، ربّ، الله. می‌دانیم که خداست، الله است، ربّ است. اما به ما نشانش بدھید که چیست. حقّ تان هم هست او را با چشم دل ببینید. آینه هم داریم، که آینه را برداریم، در آن نگاه کنیم و جمال ازل و ابدش را ببینیم. با این وصفش. مهماندارتان کسی است که حدود ۲۸۰ بار در قرآن اعلام کرده بندگان من، من رحمت واسعه هستم، هیچکدام تان از این سفره رحمت من بیرون نمی‌ماند، چون کوچک نیست. سفره‌ای نیست که اگر جمعیت بیاید، بگویم دو میلیون تان بشینید دیگر جا ندارد، بقیه بفرمایید بروید. من مهماندار رحیمی هستم، من مهماندار مهربانی هستم، سفره‌ام، رحمت من است، و رحمت من هم واسعه است، یک. بی‌نهایت است، دو. سه بر خشم من پیشی دارد، یعنی هیچ وقت نسبت به شما خشمم را به کار نمی‌گیرم تا وقتی می‌شود رحمتم را به کار بگیرم. حالا تو ده دفعه گناه کردی، من هنوز از دست خشمگین نشدم، من رحمتم را بدرقه‌ات می‌کنم، من خشمم را جلو نمی‌اندازم، لطفم مقدم است، مهربانی‌ام مقدم است، و رحمتم هم گنجایش دارد، فraigیر به کل عالم است، جوری نیست که یکی بگوید دیر آمد جا نیست، نه دیر آمدی هم جا هست، «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَعَتْ كُلَّ  
شَيْءٍ»<sup>۱</sup>، پنجاه سال است فراری بودی ازش، حالا نیا بگو! دیر آمد جا نیست. نه خیر، میلیاردها نفر دیگر هم جا دارد، بشین و استفاده کن از این رحمت. بشین جا دارد، تو را می‌آمرزند، پاک می‌کنند. درب جهنّم را به رویت می‌بندند. بشین جا دارد. تا قیامت جا دارد. بی‌تعداد هم جا دارد.

مهماندار شما کسی است که در دعای جوشن کبیر با هزار صفت خودش را معرفی کرده. همین امشب در خانه در مفاتیح دقت کنید در این هزار تا، سه تا اسم، سه تا که بوی

خشم بدهد در این هزار تا پیدا نمی‌کنید. این مهماندار تان است. و گرنه می‌توانست در هر بند جوشن کبیر دو تا از اوصاف جلالش را بگوید، نمی‌خواست بگوید. چون می‌دانست اگر زیاد بخواهد خشم نشان بدهد بندۀ‌هایش دلگیر می‌شوند، نامید می‌شوند، مريض می‌شوند، مشکل پیدامی‌کنند. فقط رحمت نشان داده. در جوشن کبیر سه تا موردی که نشانگر خشم باشد پیدا نمی‌کنید.

می‌خواهم امشب حسابی عید باشد برای تان. مهماندار شما کسی است که نماینده‌اش معصوم است. چون ما ارتباط مستقیم با این مهماندار نداریم، همه حرف‌هایش را از متصلین به خودش می‌گیریم. کسی است که امام صادق علی‌الله‌عاصی می‌فرماید روز قیامت پرونده هفتاد ساله افراد را می‌بینند، پرونده شکست‌خورده است، ورشکسته است، اما در این پرونده اگر در هفتاد سال دو رکعت نماز قابل قبول دیده بشود خدا می‌فرماید از کل پرونده به خاطر این دو رکعت گذشتم. این مهماندار شما.

«رَبَّنَا أَنْلُ عَلَيْنَا مائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا» کجا، با این تحلیلی که من کردم، و این مائدۀ کجا، که یک ماه است. آن، یک ساعت بود. خوردن و بلند شدن رفتند آن هم عیسی علی‌الله‌عاصی التماس کرد عید قرار بدهد، ولی برای شما سی شب‌انه‌روز بوده، مهمانی هم خصوصی بوده، مهماندارت هم کریم، رحیم، رحمان، ودود و غفور بوده. عید هم عید عبادت است، خودش هم اعلام عید کرده نه رادیو و تلویزیون، خودش. بندگان من اینقدر در ماه رمضان بهره‌مند شدید، که امشب را برای تان عید قرار دادم. یعنی شاد باشید، خوشحال باشید، عید یعنی شادی دیگر. از چی شاد باشید؟ از خیلی چیزها یکی اینکه جهنم نمی‌برمтан، شاد باشید. یکی هم روزه‌هایتان را قبول کردم، شاد باشید. پاداش روزه‌تان در دنیا چیز دیگر بود، نفسستان تسبیح، خواباتان عبادت. اما ثواب قیامت‌تان قابل مقایسه با دنیای تان نیست.

شاد باشید بندگانم امشب به اندازه کل ماه رمضان گنهکار می‌بخشم، کم نمی‌آورم، شما کم می‌آورید. من خدا کم نمی‌آورم. خزانی من کم نمی‌شود. خیلی برای عید فطر حرف داشتم، نشد. محدود هستیم، کوچک هستیم، زمان‌مان هم محدود است.



## زندگی مؤمنانه

بنده همان به که ز تقصیر خویش      عذر به درگاه خدا آورد  
ورنے سزاوار خداوندی اش      کس نتواند که به جا آورد

